



پژوهشنامه

روابط بین الملل

سال هشتم، شماره سی ام، تابستان ۱۳۹۴

دانشکده علوم سیاسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی



صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

مدیر مسئول: محمدعلی خسروی

سر دبیر: حبیب الله ابوالحسن شیرازی



هیئت تحریریه:

سید حسین سیف زاده

داوود آقایی

احمد نقیب زاده

عباسعلی رهبر

محمدعلی خسروی

حبیب الله ابوالحسن شیرازی

مجتبی مقصودی

علی اکبر امینی

استاد روابط بین الملل دانشگاه تهران

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

استاد روابط بین الملل دانشگاه تهران

استادیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

دانشیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

دانشیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی



ویراستار: حبیب الله ابوالحسن شیرازی

مدیر اجرایی: محمد رضا لنگجانی

طراحی و صفحه‌آرایی: جویا کپی ۰۹۱۲۳۵۰۶۲۱۸

❖ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: جویا کپی ۰۹۱۲۳۵۰۶۲۱۸

نشانی: تهران، شهرک قدس (غرب)، فاز یک، خیابان مهستان، شماره ۶۶، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه

آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دفتر پژوهشنامه روابط بین‌الملل.

کدپستی: ۱۴۶۵۸۳۴۱۸۱

تلفن: ۸۸۳۷۶۷۳۲

دورنگار: ۸۸۳۷۶۷۳۰

پست الکترونیکی: [iauctb\\_psir@yahoo.com](mailto:iauctb_psir@yahoo.com)

پایگاه اینترنتی: [www.iauctb.org](http://www.iauctb.org)



قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

❖ مشاوران علمی این شماره:

محمد جواد آقاجری	سید داود آقایی
اسماعیل بایبوردی	جعفر قامت
حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی	محمد توحیدفام
اردشیر سنائی	محمدعلی خسروی
رضا سیمبر	ارسلان قربانی
احمد نقیب زاده	بیژن نیری
کامران طارمی	

❖ نظرات مندرج در مقالات چاپ شده در «نشریه پژوهشنامه روابط بین‌الملل» ضرورتاً بیانگر آراء و نظرات مسئولان دانشکده نیست و نویسنده مقاله عهده‌دار مسئولیت آن می‌باشد.



## راهنمای نگارش مقاله

«پژوهشنامه روابط بین‌الملل» از انتشارات دانشکده علوم سیاسی واحد تهران مرکزی است. مقالات رسیده به دفتر مجله پس از داوری در شورای تحریریه با شرایط زیر منتشر می‌شوند:

۱. «پژوهشنامه روابط بین‌الملل» تنها مقالات علمی و تخصصی را می‌پذیرد.
۲. مقاله ارسالی می‌بایست پیشتر در هیچ یک از نشریات داخل یا خارج به چاپ نرسیده باشد.
۳. مقالات باید دارای خلاصه فارسی و انگلیسی، مقدمه، روش بحث و فهرست منابع باشند.
۴. مقاله باید حداکثر در ۲۰ صفحه و حداقل در ۱۵ صفحه تایی هر صفحه روی یک صفحه کاغذ استاندارد با رعایت فاصله مناسب در حاشیه به همراه فایل آن، تهیه و ارسال گردد.
۵. منابع مورد استفاده در مقاله باید در انتهای مقاله، به ترتیب حروف الفبا با تقدم منابع فارسی و سپس منابع خارجی آورده شوند. در متن مقاله نیز، بلافاصله پس از نقل مطالب، نام مؤلف، سال انتشار و صفحه مورد استفاده در داخل پرانتز نگاشته شود.
۶. ذکر عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی نگارنده و نیز نشانی مکاتبه، تلفن تماس و پست الکترونیکی نویسنده ضروری است.
۷. نویسندگان مقاله، مسئول محتوا و پاسخگوی نظرات ارائه شده در مقاله خود می‌باشند.

❖  
به آگاهی می رساند:

در تاریخ ۹۲/۴/۵ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری با اعطای اعتبار علمی - پژوهشی به «پژوهشنامه روابط بین الملل» برای مدت دو سال موافقت کرده است.

این فصلنامه بنابر مجوز شماره ۱۲۴/۹۰۶ مورخ ۱۳۸۷/۳/۶ معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز مجوز شماره ۸۷/۳۲۵۳۵۸ مورخ ۱۳۸۵/۱۲/۸ سازمان مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی منتشر شده است. بر اساس رأی پنجاه و سومین جلسه مورخ ۱۳۸۷/۹/۲۵ کمیسیون بررسی و تأیید مجلات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، فصلنامه حائز شرایط دریافت درجه علمی - پژوهشی شناخته شد.

این پژوهشنامه در پایگاه های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی [www.sid.ir](http://www.sid.ir) و کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی [www.srlst.com](http://www.srlst.com) و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی [www.magiran.com](http://www.magiran.com) و در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام به نشانی [www.isc.gov.ir](http://www.isc.gov.ir) نمایه می شود.

شاپا: ۷۵۰۰-۱۷۳۵



## فهرست

- کالبدشناسی مذاکره هسته ای ایران و آمریکا تا حصول برجام و تصویب قطعنامه ۲۲۳۱ ..... ۹  
حبیب اله ابوالحسن شیرازی
- نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان ..... ۵۷  
محمد جواد آقاجری، مرتضی کریمی
- بررسی سیاست خارجی آمریکا در مبارزه با تروریسم؛ اهداف و پیامدهای پیمان امنیتی کابل و واشنگتن. ۱۰۵  
اسماعیل بایبوردی، کابک خیبری، محمد حسن شاه رضایی
- شکل گیری داعش در کانون پویش جهانی شدن ..... ۱۴۷  
محمد رضا خاتمی
- تحلیل بر عوامل پیدایش و رشد سریع دولت اسلامی در سوریه و عراق ..... ۱۷۱  
کامران طارمی
- نقش مرجعیت آیت الله سیستانی در روند دولت سازی در عراق پس از سقوط صدام ..... ۲۱۵  
ارسلان قربانی شیخ نشینف سعید بشیری، جواد علیزاده





## کالبدشناسی مذاکره هسته ای ایران و آمریکا تا حصول برجام و

### تصویب قطعنامه ۲۲۳۱

حییب اله ابوالحسن شیرازی

دانشیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۱/۱۵ - تاریخ تصویب ۹۴/۳/۲۷)

#### چکیده

توافق هسته ای ایران و کشورهای ۱+۵ در وین در ۲۳ تیرماه ۹۴ به عنوان یک روز تاریخی در تاریخ روابط بین الملل محسوب می شود. موفقیت مذاکرات هسته ای میان تهران و کشورهای ۱+۵ نمونه ای از اهمیت و پافشاری نسبت به سیاست و دیپلماسی بین المللی به شمار می رود و اساس ثبات در منطقه خواهد بود و می توان این توافق را یک پیروزی برای دیپلماسی توصیف کرد. پس از دو سال مذاکره، توافقی بلندمدت بین ایران و کشورهای ۱+۵ در خصوص فعالیت های هسته ای ایران و لغو تحریم های ایران حاصل شد. شورای امنیت سازمان ملل در ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۵ (۲۹ تیر ۱۳۹۴) با تصویب قطعنامه ۲۲۳۱ برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) را مورد تأیید قرار داد. قطعنامه شورای امنیت اجازه انتقال تجهیزات مرتبط هسته ای خاص از ایران، تغییر دو آبشار در تاسیسات فردو و به روزرسانی راکتور اراک را می دهد. این قطعنامه علاوه بر این اجازه انتقالات و فعالیت های لازم برای اجرای تعهدات مرتبط هسته ای خاص تعیین شده در برجام را بلامانع می داند. شورای اتحادیه اروپا هم با انتشار بیانیه ای اولین اقدامات حقوقی که به صورت رویه هایی مکتوب برای آغاز اجرای برنامه جامع اقدام مشترک درآمده را تصویب نمود.

دیدگاه ها درباره مواد توافق هسته ای مختلف است، غرب آن را توافقی خوب و عادلانه توصیف کرده و ایران معتقد است این توافق در پاسخ به خواسته ملت صورت گرفته است اما اسرائیل این توافق را به رسمیت نشناخته است. به طوری که بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل این توافق را یک اشتباه تاریخی دانسته است. کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز ابراز نگرانی کرده اند که این توافق نوعی پوشش بین المللی برای فعالیت های هسته ای ایران است.

واکنش‌ها به این توافق مختلف است و در شرایطی که بسیاری از کشورهای جهان از آن استقبال کرده‌اند اسرائیل به شدت با آن مخالفت و عربستان نسبت به آن ابراز تردید کرده است. اسرائیل در راس کشورهای متضرر از این توافق است، مسئولان اسرائیلی معتقد هستند که ایران با این توافق جایزه بزرگی به دست آورده است جایزه‌ای که حجم آن صدها میلیارد دلار است و ایران با چنین جایزه‌ای می‌تواند به هژمونی خود در منطقه و جهان ادامه دهد و این یک اشتباه تاریخی است. این مقاله به بررسی و تحلیل محتوای مذاکرات هسته‌ای ایران و آمریکا تا حصول برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت می‌پردازد.

**واژه‌های کلیدی:** مذاکرات هسته‌ای، برجام، ایران، آمریکا، شورای امنیت

### مقدمه

گروه کشورهای ۱+۵ از ۵ عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل (آمریکا، روسیه، چین، انگلستان و فرانسه) و آلمان تشکیل شده و هدف آن هماهنگ کردن واکنش جهانی نسبت به برنامه های هسته ای ایران است.

مذاکرات هسته ای ایران و غرب در سال ۲۰۰۳ آغاز شد. در آن زمان سه کشور انگلستان و فرانسه و آلمان، پیشنهاد ارائه شده از سوی کشورمان را بررسی کردند و نهایتاً طی سال ۲۰۰۶ میلادی، با پیوستن روسیه، آمریکا و چین، گروه ۱+۵ تشکیل شد. مذاکرات مذکور با مجموعه موسوم به ۱+۵ و به صورت مشخص نمایندگان دولت آمریکا، از جمله رویدادهایی است که به صورت پرننگی در فضای سیاسی، اجتماعی و رسانه ای ایران و دنیا محل توجه قرار گرفت. علاوه بر نظرات مختلف درباره متن به دست آمده، مسئله ای که به شدت در فضای افکار عمومی محل سؤال قرار گرفت اجازه یافتن هیأت مذاکره کننده ایرانی برای مذاکره با نمایندگان دولت آمریکا است. این موضوع از آنجایی در کانون توجهات قرار می گیرد که «اصل مذاکره» با آمریکا در دوره ها و بُرهه های گوناگون از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی رد شده و بر مَضَر بودن این مذاکره از سوی ایشان تأکید شده است.

هرچند مذاکرات موردی مانند مذاکره درباره موضوع عراق از سوی دولت ها و با مجوز رهبر انقلاب در بعضی مقاطع گذشته نیز سابقه داشته است اما سطح و محتوای مذاکرات مرتبط با بحث هسته ای آن را به صورت مشخصی متمایز و خاص می کند. این موضوع و ابعاد گوناگون آن سؤالات مختلفی را به وجود آورده است که این مسئله ضرورتِ مراجعه جامع و روش مند به بیانات رهبر انقلاب را برای بررسی دقیق تر مسئله و تبیین ابعاد گوناگون آن را دوچندان می کند. در این رابطه دو سؤال مهم مطرح می شود. اول آنکه مذاکره موردی با آمریکا در موضوع هسته ای چگونه با جهت گیری کلان انقلاب اسلامی در عرصه سیاست خارجی یعنی "استکبارستیزی" و "عدم پذیرش نظام

سلطه" قابل جمع است؟ و سؤال دوم اینکه دوطرف چه اهدافی را در این چالش چندین ساله دنبال می‌کردند و چرا رهبر انقلاب مجوز مذاکره موردی با آمریکا را در موضوع هسته‌ای دادند؟

برای فهم دقیق‌تر موضوع ابتدا باید تعریفی اجمالی از استکبار و استکبارستیزی در اختیار داشته باشیم. این دو واژه با پیروزی انقلاب اسلامی وارد ادبیات سیاسی دنیا شد. در معنانشناسی استکبار، زورگویی و دخالت در امور انسان‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد. استکبار یک تعبیر قرآنی است؛ در قرآن کلمه استکبار به کار رفته است؛ آدم مستکبر، دولت مستکبر، گروه مستکبر، یعنی آن کسانی و آن دولتی که قصد دخالت در امور انسانها و ملت‌های دیگر را دارد، در همه کارهای آنها مداخله می‌کنند برای حفظ منافع خود؛ خود را آزاد می‌دانند، حقّ تحمیل بر ملت‌ها را برای خود قائل هستند، حقّ دخالت در امور کشورها را برای خود قائل هستند، پاسخگو هم به هیچ‌کس نیستند؛ این معنای مستکبر است. (آیت اله خامنه‌ای، ۹۲/۸/۱۲)

در مقابل چنین موجودیتی استکبارستیزی معنا پیدا می‌کند. استکبارستیزی یعنی یک ملّتی زیر بار مداخله‌جویی و تحمیل قدرت استکبارگر یا انسان مستکبر یا دولت مستکبر نرود؛ این معنای استکبارستیزی است. (آیت اله خامنه‌ای، ۹۲/۸/۱۲)

اولین نکته مهم در معنای درست استکبارستیزی «زیر بار تحمیل مستکبرین» نرفتن است. در واقع، اگر بر اصول و منافع خود ایستادگی به خرج داده و تحمیل استکبار را نپذیریم «استکبارستیزانه» عمل کرده‌ایم. البته علاوه بر این می‌توان سطح بالاتری از موضوع را نیز در نظر داشت که «مقابله با نظام سلطه» در سطح جهانی و ارائه نظم جدیدی به بشریت است و این همان بُعد جهانی انقلاب اسلامی است. "چالش اساسی انقلاب عبارت است از اینکه انقلاب یک نظم جدیدی را برای بشریت ارائه کرده... یک مفهوم جهانی، یک حقیقت جهانی، یک حقیقت بشری به وسیله انقلاب پیام داده شد که هر کسی در دنیا آن را بشنود احساس می‌کند که به این پیام دل‌بسته است. آن پیام

چیست؟ اگر بخواهیم آن پیام را در شکل اجتماعی و انسانی آن در یک جمله بیان بکنیم: مقابله‌ی با نظام سلطه است؛ این پیام انقلاب است. نظام سلطه، نظام تقسیم دنیا به ظالم و به مظلوم است؛ منطق انقلاب که منطق اسلام است، «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» است؛ نباید ظلم کنید و نباید بگذارید به شما ظلم بشود". (آیت اله خامنه ای، ۶/۲۶، ۹۲) با عنایت به مطلب فوق، اگر توانسته باشیم با ایستادگی بر سر اهداف خود بر خواست دشمن غلبه کنیم این مذاکره در چارچوب گفت‌وگو استکبارستیزی و با حفظ این اصل اعتقادی پیش رفته است و اگر چنانچه دشمن توانسته باشد حرف زور خود را بر ما تحمیل کند مذاکره هسته‌ای در تضاد با اصل استکبارستیزی بوده است. تحلیل مذاکره هسته‌ای جمهوری اسلامی با مجموعه‌ی ۱+۵ و به‌خصوص آمریکا براساس جهت‌گیری و گفت‌وگو «استکبارستیزی» و معیار «زیربار تحمیل نرفتن» مستلزم بررسی ابعاد گوناگون موضوع، اهداف دوطرفه ماجرا و روند طی شده در این مناقشه طولانی مدت است.

برای فهم صحیح از دلیل اجازه رهبر انقلاب به هیأت مذاکره‌کننده ایرانی برای مذاکره با دولت آمریکا در موضوع هسته‌ای و رسیدن به پاسخی منطقی در رابطه با نسبت این مذاکرات با «اصل استکبارستیزی نظام اسلامی» در ادامه موضوع را از رهگذر بررسی اهداف دوطرفه این مناقشه مورد تحلیل قرار می‌دهیم:

### ۱. اهداف کلان دوطرفه در چالش هسته‌ای

در تحلیل کلان موضوع می‌توان بنیادی‌ترین هدف و خواست طرف مستکبر در این چالش و مذاکرات مربوط به آن را «ریشه‌کنی صنعت هسته‌ای ایران» دانست که رهبر انقلاب می‌فرماید: "هدف اینها [آمریکایی‌ها] ریشه‌کن کردن و از بین بردن صنعت هسته‌ای در کشور است و قصدشان این است که نگذارند صنعت هسته‌ای کشور و با اهدافی که نظام جمهوری اسلامی دارد تحقق پیدا کند". (آیت اله خامنه ای، ۲/۴/۹۴) با این نگاه مهم‌ترین هدف آمریکا دست برداشتن جمهوری اسلامی از غنی‌سازی بوده است. "در حرفهای آمریکایی‌ها این معنا کاملاً خودش را نشان می‌دهد که بیائیم

بنشینیم تا ایران را قانع کنیم که از غنی‌سازی دست بردارد؛ از انرژی هسته‌ای دست بردارد. (آیت اله خامنه‌ای، ۹۱/۱۱/۲۸)

از سوی دیگر هدف اصلی جمهوری اسلامی حفظ حقوق مشروع خود در زمینه صنعت و فناوری هسته‌ای و به‌خصوص حفظ حق غنی‌سازی در داخل خاک و انجام آن توسط دانشمندان ایرانی بوده است. "ایران در مسئله هسته‌ای، فقط می‌خواهد حق غنی‌سازیِ او — که حق طبیعی‌اش است — از طرف دنیا شناخته شود؛ مسئولان کشورهایی که مدعی هستند، اعتراف کنند که ملت ایران حق دارد غنی‌سازی هسته‌ای را برای اهداف صلح‌آمیز در کشور خودش و به دست خودش انجام دهد. (آیت اله خامنه‌ای، ۹۲/۱/۱)

حال می‌توان با نگاهی به «روند ماجرا» نسبت به موفقیت هر یک از دوطرف در رسیدن به هدف و خواست اصلی خود به ارزیابی و قضاوت پرداخت. رهبر انقلاب پس از پایان مذاکرات در تحلیل کلان مسئله طرف مقابل را در رسیدن به خواست نامشروع و مستکبرانه خود شکست‌خورده ارزیابی می‌کند:

"دوازده سال است که شش دولت بزرگ جهانی — که از لحاظ ثروت اقتصادی و غیره، جزو کشورهای مقتدر دنیا محسوب میشوند — اینها نشسته‌اند در مقابل ایران، با هدف اینکه ایران را از پیگیری صنعت هسته‌ای خودش باز بدارند؛ این را صریحاً گفته‌اند. هدف واقعی آنها این است که پیچ و مهره‌های صنعت هسته‌ای به کلی باز بشود؛ این را سالها پیش هم به مسئولین ما صریحاً بیان کردند، الان هم در همین آرزو هستند. دوازده سال کشمکش با جمهوری اسلامی، نتیجه [اش] این شد که این شش قدرت، امروز ناچار شدند که گردش چند هزار سانتریفیوژ را در کشور تحمّل کنند؛ ناچار شدند ادامه این صنعت را در کشور تحمّل کنند؛ ناچار شدند ادامه تحقیقات و توسعه این صنعت را تحمّل کنند. تحقیق و توسعه صنعت هسته‌ای ادامه خواهد یافت و

این بر اثر ایستادگی ملت، مقاومت ملت، و بر اثر شهامت و ابتکار دانشمندان عزیز ماست. (آیت اله خامنه ای، ۹۴/۴/۲۷)

## ۲. اهداف جمهوری اسلامی برای مذاکرات هسته‌ای

براساس بیانات رهبر انقلاب، جمهوری اسلامی علاوه بر هدف کلان حفظ حقوق هسته‌ای و حق غنی‌سازی در رأس آن، به دنبال رسیدن به اهداف و دستاوردهایی نیز بوده است که رسیدن به آنها در بستر مذاکرات میسر می‌شده است. از منظر جمهوری اسلامی، سه هدف عمده عبارت بودند از:

الف. لغو تحریم‌های ظالمانه

ب. شکست فضاسازی دشمن در سطح افکار عمومی دنیا

ج. آشکارتر شدن ماهیت استکباری آمریکا

## ۳. منطق دیپلماسی و تاکتیک نرمش قهرمانانه

از سوی دیگر توجه به نگاه رهبر انقلاب نسبت به مقوله دیپلماسی برای فهم صحیح این رویکرد ضروری است. رهبر معظم انقلاب به «دیپلماسی» در معنای درست خود که به نتایج عادلانه و منصفانه منجر شود معتقد بوده و این موضوع را از سالیان پیش به صراحت اعلام کرده‌اند. در این نگاه به خدمت گرفتن دیپلماسی در جهت «اهداف کلان» و برای از بین بردن موانع و حربه‌های دشمن بدون عدول از اصول و منافع ملی امری مثبت است:

"ما از اول هم اهل تعامل با دنیا بودیم؛ منتها در تعامل، طرف مقابل را باید شناخت؛ شگردهای او را باید دانست؛ هدفهای اساسی و کلان را باید در مد نظر داشت. ممکن است دشمنی سر راه شما را بگیرد، بگوید از اینجا نباید جلو بروید. سازش با او به این صورت نیست که شما قبول کنید، برگردید؛ هنر این است که شما کاری کنید که راهتان را ادامه دهید، او هم مانع کار شما نشود؛ و آلا اگر چنانچه توافق و تفاهم به این معنا بود

که او بگوید شما باید از این راه برگردید، شما هم بگوئید خیلی خوب، این که خسارت است. (آیت اله خامنه ای، ۹۲/۴/۳۰)

از همین منظر منطقِ مجوز رهبر انقلاب به هیأت مذاکره‌کننده برای مذاکره پیرامون موضوع هسته‌ای با آمریکایی‌ها در چارچوب اهداف کلان و برای تأمین منافع ملت روشن می‌گردد:

"با وجود اینکه من خوش‌بین نبودم به مذاکره با آمریکا، با این مذاکرات موردی، مخالفت نکردم، موافقت کردم؛ از مذاکره‌کنندگان هم با همه وجود حمایت کردم... اگر کسی بگوید که ما مثلاً با توافق یا با رسیدن به یک نقطه مخالفیم، نه، خلاف حق و خلاف واقع گفته است. اگر یک توافقی انجام بگیرد که این توافق توافقی باشد که منافع ملت را، منافع کشور را تأمین بکند، بنده کاملاً با آن موافقت خواهم کرد. (آیت اله خامنه ای، ۹۴/۱/۲۰)

این مسئله با اطلاع از «تاریخچه مذاکره با آمریکایی‌ها در موضوع هسته‌ای» و توجه به این نکته که اولاً درخواست مذاکره از طرف دشمن مطرح شده و ثانیاً با به رسمیت شناخته شدن حق و قدرت ایران اسلامی همراه شده دقیق‌تر فهم می‌شود:

"این مذاکراتی که در واقع فراتر از مذاکرات ما با پنج به علاوه یک است؛ مذاکره با آمریکایی‌ها است. متقاضی این مذاکرات آمریکایی‌ها بودند مربوط به زمان دولت دهم هم هست. قبل از آمدن این دولت این مذاکرات شروع شد. آنها درخواست کردند، واسطه‌ای قرار دادند و یکی از محترمین منطقه، آمد اینجا با من ملاقات کرد، گفت که رئیس‌جمهور آمریکا با او تماس گرفته و از او خواهش کرده و گفته است که ما می‌خواهیم مسئله هسته‌ای را با ایران حل و فصل کنیم و تحریم‌ها را هم می‌خواهیم برداریم. دو نقطه اساسی در حرف او وجود داشت: یکی اینکه گفت ما ایران را به عنوان یک قدرت هسته‌ای خواهیم شناخت؛ دوم اینکه گفت ما تحریم‌ها را در ظرف



شش ماه به تدریج برمی داریم. بیاید بنشینید مذاکره کنید، این کار انجام بگیرد. (آیت اله خامنه ای، ۹۴/۴/۲)

در چنین چارچوبی، تاکتیک اسلامی «نرمش قهرمانانه» مطرح می شود. نرمش قهرمانانه به معنای مانور هنرمندانه برای دست یافتن به مقصود است و رهبر انقلاب سازش کار دانستن هیأت مذاکره کننده را نهی می کنند:

"هیچ کس نباید این مجموعه مذاکره کنندگان ما را با مجموعه شامل آمریکا- همان شش دولت، به اصطلاح پنج بعلاوه یک - سازش کار بداند؛ این غلط است؛ اینها مأموران دولت جمهوری اسلامی ایران هستند، اینها بچه های خودمان هستند، بچه های انقلابند؛ یک مأموریتی را دارند انجام می دهند. (آیت اله خامنه ای، ۹۲/۸/۱۲)

نکته مهم دیگر اینکه از نگاه رهبر انقلاب عرصه دیپلماسی "عرصه جنگ" است. پیروزی در این عرصه به سادگی به دست نمی آید و دو شرط مهم برای موفقیت در این حوزه وجود دارد. شرط اول «ایمان و اعتقاد راسخ به اهداف» است:

"عرصه دیپلماسی مانند میدان جنگ است. واقعیت این است که میدان دیپلماسی عرصه پنجه انداختن است و اگر کسی بدون اعتقاد راسخ به هدف، به این کار اقدام کند یا در همان موقعیت و یا در نهایت شکست خواهد خورد. (آیت اله خامنه ای، ۹۳/۵/۲۲)

علاوه بر این باید در صحنه دیپلماسی به «دارایی ها و دستاوردهای قابل توجه داخلی» متکی بود تا به پیروزی رسید:

"در هموردی های جهانی، منطق هموردی جهانی ایجاب می کند که ما دو میدان را مورد نظر داشته باشیم. یک میدان، میدان واقعیت و عمل است؛ که این میدان اصلی است. در میدان واقعیت و در میدان عمل، مسئولی که دنبال فعالیت است، دارایی هایی را در میدان عمل ایجاد می کند، تولید می کند؛ این یک میدان. یک میدان، میدان دیپلماسی و سیاست است که دارایی ها را در این میدان دیپلماسی و سیاست و

مذاکره، تبدیل می کند به امتیاز برای کشور، تبدیل می کند به منفعت ملی. اگر در آن میدان اول دست انسان خالی باشد، در میدان دوم کاری از انسان ساخته نیست؛ باید در میدان اول - یعنی میدان عمل، میدان واقعیت، روی زمین - دستاورد داشته باشد، دارایی داشته باشد. (آیت اله خامنه ای، ۹۴/۴/۲)

بنابراین طبق منطق دیپلماسی بدهبستان با طرف مقابل در این فرآیند مذاکراتی با حفظ اصول و برای رسیدن به اهداف پذیرفته شده است:

"ما از اول، منطقی وارد شدیم، منطقی حرف زدیم، زیاده خواهی نکردیم؛ ما گفتیم طرف، یک تحریم ظالمانه ای را تحمیل کرده است، ما می خواهیم این تحریم برداشته بشود؛ خیلی خب، این یک بدهبستان است، حرفی نداریم که در این زمینه یک چیزی بدهیم، یک چیزی بستانیم تا تحریم ها برداشته بشود؛ اما صنعت هسته ای متوقف نباید بشود، لطمه نباید بخورد؛ این حرف اول است؛ از اول این حرف را زدیم و دنبال کردیم. (آیت اله خامنه ای، ۹۴/۴/۲)

#### برنامه هسته ای شدن ایران در قبل و پس از انقلاب اسلامی

نخستین تلاش های ایران برای دستیابی به فناوری هسته ای به دهه ۱۹۵۰ میلادی باز می گردد و جالب اینجاست که ایالات متحده آمریکا نخستین کشوری بود که ایران را به دستیابی به فناوری هسته ای ترغیب کرد که شاید با توجه به مخالفت های کنونی برنامه هسته ای ایران کمی عجیب به نظر برسد. در این قسمت به سابقه همکاری ایران و آمریکا در حوزه مسائل هسته ای پرداخته می شود تا زمینه و چشم انداز های همکاری مشترک دو کشور در آینده با وضوح بیشتری آشکار گردد.

در ۵ مارس ۱۹۵۷ در چارچوب برنامه پیشنهادی «آیزنهاور» موسوم به اتم برای صلح، اولین قرارداد همکاری در زمینه های غیر نظامی اتمی بین دو کشور به امضا رسید که بر پایه آن ایران چند کیلوگرم اورانیوم غنی شده برای مصارف پژوهشی از آمریکا دریافت می کرد. به موازات این موافقت نامه، انستیتو علوم هسته ای که تحت نظارت

سازمان پیمان مرکزی (پیمان سنتو) بود از بغداد به تهران منتقل شد و دانشگاه تهران، مرکزی را تحت عنوان «مرکز اتمی دانشگاه تهران» برای آموزش و پژوهش هسته‌ای پایه گذاری نمود. از این زمان به بعد آمریکا اقدام‌های متعددی در جهت همکاری و حمایت از برنامه‌های هسته‌ای ایران انجام داد. ایالات متحده از سال ۱۹۵۷ تا پیروزی انقلاب اسلامی اقدام‌های گوناگونی در زمینه حمایت از انرژی هسته‌ای حکومت پهلوی انجام داد. اقدام‌هایی که باعث شد آمریکا در میان حامیان غربی برنامه هسته‌ای حکومت شاهنشاهی ایران، مقام نخست را از آن خود کند. (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۱۰-۱۰۹)

ایران و آمریکا در سال ۱۹۷۴ نسبت به ایجاد یک کمیسیون مشترک با نیت تقویت همکاری در همه زمینه‌ها از جمله همکاری در زمینه علوم هسته‌ای به خصوص تولید انرژی هسته‌ای توافق نمودند. در همین زمان، قراردادی مقدماتی امضا شد که بر مبنای آن مقرر شد دولت آمریکا سوخت غنی شده برای رآکتورهای هسته‌ای قدرت را که قرار بود از جانب آمریکا برای ایران ساخته شود، فراهم نماید. همچنین بر اساس توافق به عمل آمده پیشنهاد شد که همکاری‌های هسته‌ای بین ایران و آمریکا به عنوان بخشی از برنامه کمیسیون مشترک ایران و آمریکا شود و انرژی هسته‌ای تحت سرپرستی اداره تحقیقات و توسعه انرژی آمریکا قرار گیرد. (قامت، ۱۳۸۷: ۱۰۱-۱۰۰)

در سال ۱۹۷۵ هوشنگ انصاری، وزیر امور اقتصاد و دارائی ایران و وزیر امور خارجه آمریکا یک قرارداد گسترده اقتصادی که شامل فروش ۸ رآکتور به ارزش شش و چهار دهم میلیارد دلار به ایران بود را امضاء کردند. کمیسیون انرژی اتمی آمریکا موافقت کرد که یک رآکتور آب سبک به ظرفیت ۱۲۰۰ مگاوات همراه با سوخت آن به ایران فروخته شود و همچنین، یک قرارداد اولیه برای تأمین سوخت مربوط به رآکتورهای دیگر ایران نیز امضاء شد. هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، طی ملاقاتی با اعضای کمیسیون مشترک ایران و آمریکا اعلام کرد که ایران علاقمند است حداقل ۴ رآکتور برق، همراه با کارخانجات آب شیرین کن توسط آمریکا در ایران

ساخته شود. در ضمن، مقامات ایران سعی می کردند که رضایت آمریکا را در مورد ساخت مؤسسات بازفرآوری در ایران به دست آورند. متعاقب آن، ایران اعلام کرد که حاضر است به میزان دو و هفتاد و پنج صدم میلیارد دلار در یک کارخانه خصوصی غنی سازی در آمریکا سرمایه گذاری نماید.

پس از انتخاب کارتر به ریاست جمهوری آمریکا، مذاکرات وی با شاه ایران باعث گردید تا مسائل باقی مانده جهت رسیدن به یک موافقت نامه جدید برای همکاری های هسته ای حل شود. به دنبال موافقت نامه آمریکا و ایران در خصوص همکاری های فنی که در ۴ مارس ۱۹۷۵ منعقد شد، سازمان انرژی اتمی ایران و وزارت انرژی آمریکا موافقت نامه ای را در خصوص آموزش پرسنل ایرانی در زمینه علوم و مهندسی هسته ای امضاء کردند. طرفین طبق این موافقت نامه تصمیم گرفتند در زمینه آموزش پرسنل مرکز فن آوری هسته ای اصفهان در حوزه برخی موضوعات منتخب در مهندسی و علوم هسته ای همکاری نمایند. طبق ماده ۳ این موافقت نامه، حوزه های موضوعی برنامه آموزشی شامل علوم و فن آوری مناسب با این نیازها مشخص شده است: طراحی و مهندسی رآکتور، اداره (بهره برداری) رآکتور، ایمنی رآکتور، پردازش داده ها، فیزیک نوترون تجربی، علوم زیست محیطی، مواد رآکتور، الکترونیک و به کارگیری ابزار، اداره سلول های داغ، زباله های رادیواکتیو و مصرف آن ها، رسوب زدایی هسته ای، فن آوری سدیم، اداره آزمایشگاه عمومی. در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) همچنین ۵ قرارداد مرتبط با هم با شرکت آمریکایی جنرال اتمیک منعقد گردید:

الف- طبق قرارداد شماره ۱، شرکت مزبور متعهد بود تا ابزار و قطعات لازم برای تبدیل رآکتور تحقیقاتی تهران را مشتمل بر ابزار و متعلقات رآکتور و سوخت هسته ای تحویل دهد.

ب- موضوع قرارداد شماره ۲، خدمات طراحی جهت تبدیل رآکتور تحقیقاتی تهران و ارائه اطلاعات و گزارشات مربوطه و آموزش پرسنل سازمان انرژی اتمی بوده است.

پ- موضوع قرارداد شماره ۳، انجام نظارت و کنترل رآکتور تریگا در حین شروع به کار و اجرای آزمایشات لازم برای راه اندازی رآکتور بوده است.

ت- موضوع قرارداد شماره ۴، تحویل دستگاه های کنترل مربوط به رآکتور هسته ای بوده است.

ث- موضوع قرارداد شماره ۵، نصب و آزمایش دستگاه های سوخت رآکتور می باشد.

تلاش های ایران در زمینه فعالیت های هسته ای در این دوران انعکاس جهانی یافت. به عنوان مثال، فایننشال تایمز در مقاله ای تحت عنوان: «شاه اقدام به خرید رآکتورهای هسته ای کرده است»، نوشت: «تصمیم ایران در جهت دنبال کردن یک برنامه بزرگ هسته ای مورد استقبال اذهان عمومی واقع شده است و این برای اولین بار است که یکی از کشورهای تولید کننده نفت چنین برنامه ای را پی می گیرد و وابستگی به نفت را به عنوان منبعی از انرژی، خطرناک می داند» (غریب آبادی ۱۳۸۷: ۱۳).

علیرغم همکاری های وسیع قبل از برپایی نظام جمهوری اسلامی، پس از انقلاب و بخصوص پس از پایان جنگ تحمیلی و همزمان با پایان جنگ سرد، فشارهای غرب به ویژه آمریکا به بهانه سلاح های هسته ای و همراهی آژانس بین المللی انرژی اتمی، ایران را در وضعیت بحرانی قرارداد. این بحران زمانی تشدید شد که بعد از اشغال افغانستان و عراق توسط آمریکا، این ذهنیت بوجود آمد که بعد از آنها نوبت اشغال ایران است، در چنین شرایطی پرونده هسته ای ایران بحرانی شد و بازرسان آژانس؛ خبر از مخفی کاری و وجود سرنخ هایی از اورانیوم غنی شده و زمینه های تسلیحات هسته ای می دادند. دو قطعنامه شورای حکام آژانس علیه ایران، بحران بی سابقه ای را در

ایران بوجود آورد. فشار غیرمتعارف و خلاف مقررات آژانس برای پذیرش پروتکل الحاقی و منع استفاده صلح جویانه از انرژی هسته ای، ایران را در دوراهی سختی قرارداده بود که یا از آژانس خارج شود و یا تن به همه فشارها بدهد. (خوش اندام، ۱۳۸۶: ۶۰) در این شرایط سخت تصمیم گیری، دولتمردان ایران در دوره اصلاحات برای کاهش فشارهای جهانی، برخی اقدامات را انجام دادند:

الف. در حالی که فشار جنگ روانی علیه ایران همه بنگاه های خبری دنیا را به خود مشغول کرده بود، ایران با دعوت از دبیرکل آژانس (محمدالبرادعی) و فراخوانی همزمان وزرای خارجه سه کشور اروپایی و همینطور رایزنی های پر دامنه کارشناسی و دیپلماتیک علاوه بر اینکه وحدت جهان غرب در مقابل ایران را به هم زد، استفاده امریکا از زور درفرآیندهای بین المللی و یکجانبه گرایی او را با منطق گفت و گوی چندجانبه گرایی با مشکل مواجه ساخت و اروپا را در مقابل امریکا قرارداد که یکی از نقاط برجسته دیپلماسی نرم ایران بوده است.

ب. امریکا تلاش کرد تا با تمسک به قطعنامه اول شورای حکام، ایران را تهدید به ارجاع موضوع به شورای امنیت سازمان ملل کند. جمهوری اسلامی ایران از ابتدا قطعنامه مذکور را نپذیرفت و ضمن تاکید بر عدم تمکین به ضرب الاجل غیرقانونی آن که مغایر با متن NPT و ماده ۱۲ اساسنامه آژانس بود، با پذیرش پروتکل الحاقی، گام دیگری در عرصه دیپلماسی نرم و تغییر ذهنیت بازیگران جهانی به خصوص کشورهای اروپایی برداشت.

پ. اعتمادسازی و شفاف سازی ایران، محصول چرخشی بود که به امضای پروتکل انجامید و در نتیجه نه تنها اروپائیان بلکه کشورهای غیرمتعهد آژانس، همگی به نفع ایران رأی دادند و در نتیجه ایران موفق شد اجماعی را که امریکا و لابی صهیونیسم درصدد بودند تا با استفاده از جنگ روانی به یک اجماع جهانی علیه ایران تبدیل کنند، تا حدودی بشکنند. از این تاریخ به بعد به جای آنکه ایران پاسخ گو باشد آژانس و

اتحادیه اروپایی بودند که می بایست به تعهدات خود در مورد انتقال تکنولوژی هسته ای صلح آمیز و دو منظوره به ایران عمل کنند و در راستای خلع سلاح هسته ای خاورمیانه که در بیانیه تهران آمده بود و هدفی جز اسرائیل نداشت، تلاش نمایند.

ت. گرچه نفس پاسخ مثبت سه کشور قدرتمند اروپایی و حضور آنها در تهران علیرغم مخالفت امریکا برای ایران پیروزی به حساب می آمد. اما فراتر از آن بعد از انقلاب اسلامی همواره اتحادیه اروپا در سایه تهدیدها و فشارهای امریکا از منافع مشارکت در پروژه های سطح بالای فنی نظیر تکنولوژی هسته ای در ایران محروم بوده و اعلام آمادگی اروپا برای همکاری در این زمینه، ضمن اعتماد به صلح آمیز بودن آن نشانه چرخشی عظیم تر از سوی اروپا به شمار می آمد.

ث. ایران برحق استفاده صلح آمیز خود از انرژی هسته ای تاکید و آن را مورد تأیید و تثبیت نمایندگان جامعه جهانی قرارداد، در حالی که در قطعنامه مذکور این استفاده هم منع شده بود. در بیانیه وزرای خارجه سه کشور اروپایی و ایران بر این حق مسلم تأکید شد. تاکید بر این حق مسلم یکی از جنبه های اصلی دیپلماسی نرم جمهوری اسلامی ایران در طول سالهای بعدی نیز بوده است (مهاجرنیا، ۱۳۸۳: ۵).

ابتدای دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد در حالی آغاز شد که بحث کشیده شدن پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت قطعی شده بود و منشاء آن هم اعلام تصمیم از سرگیری فعالیت های تبدیل اورانیوم در UCF اصفهان بود که با مواضع اعلامی ایشان در رقابت های انتخابات ریاست جمهوری، از قبل هم قابل پیش بینی بود. در ۲۴ اکتبر ۲۰۰۵، دولت احمدی نژاد کلیات آیین نامه چگونگی مشارکت کشورهای خارجی در برنامه هسته ای را نیز به تصویب رساند (این همان طرحی بود که احمدی نژاد در ابتدای دوره ریاست جمهوری به عنوان یک طرح راهگشا از آن یاد کرده بود که بر طبق آن کشورهای خارجی در فرآیند تولید سوخت هسته ای ایران مشارکت کنند تا بدین وسیله مشکلات ناشی از بی اعتمادی هم از میان برداشته شود. البته این دولتها

بایستی دولتهای دوست می بودند). از این پس و تا ۸ سال بعد، ایران دیگر منتظر عمل غربی ها نمی ماند تا از خود عکس العمل نشان دهد و غالباً این اقدامات ایران بود که با عکس العملهای غربی ها مواجه می شد و به اصطلاح سیاسی دیپلماسی ایران از حالت انفعالی به حالت فعال تغییر جهت داد. پس از کش و قوس های فراوان در ۱۷ اسفند ۱۳۸۴ (۸ مارس ۲۰۰۶) سیر ارجاع پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت آغاز شد.

جمهوری اسلامی بعد از چرخش هایی که در سیاست خارجی خود در طول این مدت داشت یک چرخش قابل ملاحظه ای انجام داد و در همین راستا، ایران در سه سیاست عمده خود تغییر جهت داد. این سه سیاست عبارت بودند از:

اول، تعلیق اجرای پروتکل الحاقی

دوم، تعلیق همکاری های داوطلبانه با آژانس بین المللی انرژی اتمی

سوم، به صحنه کشاندن ملت و تبدیل نمودن دست یابی به انرژی هسته ای به

عنوان یک خواست ملی.

با توجه به بحران هایی که احمدی نژاد برای جمهوری اسلامی به بار آورد، تلاش برای تغییر این روند در دولت حسن روحانی آغاز شد. در آمریکا نیز دولت دموکرات ها (اوباما) عملکرد مثبتی در عرصه سیاست خارجی نداشته و در عرصه هایی مانند مبارزه با تروریسم و موضوع سوریه با شکست روبرو شده و نیاز دارند تا برگه مثبتی در پرونده کاری خود ثبت نمایند و همواره تلاش دارد که این برگه مثبت، توافق با ایران در عرصه گفت و گوهای هسته ای باشد چراکه این توافق در انتخابات آتی، به نفع آنها عمل خواهد نمود. رسیدن به توافق با ایران یک زمینه تبلیغاتی خوب در اختیار مقامات کاخ سفید قرار می دهد. اوباما حتی کار را به جایی رساند که در مقابل رژیم صهیونیستی صف آرای پنهانی انجام داده و با قبول کردن دغدغه های نظامی ایران گفته است: ایران می تواند به یک قدرت منطقه ای تبدیل شود و تاکید کرده که «توافق هسته ای میان ایران و گروه ۵+۱ می تواند هم برای ایران، هم آمریکا و هم برای کل منطقه مفید باشد». این



برای اولین بار است که اوپاما مسیری متفاوت از اسلافش در قبال ایران برگزیده است تا جایی که با تاکید بر جایگاه و نقش ایران اعتراف می‌کند که تهران می‌تواند به یک قدرت منطقه‌ای کاملاً موفق تبدیل شود. تحلیلگری همچون صادق خرازی، سفیر سابق ایران در سازمان ملل معتقد است که توافق هسته‌ای موازنه منطقه‌ای را به نفع ایران تغییر داده و شکاف عمیقی بین رژیم صهیونیستی با کشورهای جهان و حامیان غربی‌اش ایجاد خواهد کرد. (خرازی، ۹۴/۵/۱۸)

رئیس جمهور حسن روحانی در باره مبحث مذاکره معتقد است که با قبول وجود مشکل بین ما و برخی کشورها، توانستیم با همین کشورها به توافق موقت ژنو برسیم. وقتی هر دو طرف توافق به تعهدات خود عمل کردند، به معنای آن است که ما این کشورها را در مقام عمل به تعهداتشان نیز آزمایش کرده‌ایم. وقتی توانستیم یک توافق دو ساله را با هم اجرا کنیم طبیعتاً می‌توانیم یک توافق ۱۰ ساله را نیز با هم اجرا کنیم. این تفکر که ما در برابر دنیا دو راه بیشتر نداریم و یا باید در برابر دنیا تسلیم شویم و یا دنیا را شکست دهیم، این غلط و غیرمنطقی است. راه سومی نیز وجود دارد که آن تعامل با دنیا است.

رئیس جمهوری با تاکید بر تعامل سازنده در چارچوب منافع ملی و دستیابی به توافق برد-برد، اظهار می‌دارد که توافق برد - باخت شدنی نیست و اگر هم بشود پایدار نمی‌ماند. توافق باید یک توافق برد - برد باشد که در آن ما به اهداف اصلی مان دست پیدا کرده و طرف مقابل هم اگر هدف مهمی دارد، احساس کند به آن هدف دست پیدا کرده است. در این توافق ما سه هدف مهم داشتیم که به آنها دست پیدا کردیم طرف مقابل هم هدف مهمی داشته و مدعی است که به آن دست پیدا کرده است به این صورت است که یک توافق، برد - برد می‌شود. همچنین می‌توان مکانیسمی در نظر گرفت که در نهایت هیچ‌کدام از طرفین توافق ضرر نکنند و با توجه به تجربه‌ای که در این مدت و اجرای توافق موقت ژنو داشتیم، امیدواریم این توافق به خوبی پیش

رود. در جریان اجرای این توافق ما باید مراحل طی کنیم که یک مرحله آن را گذرانده‌ایم و مراحل بعدی را هم باید طی کنیم. (روحانی، ۹۴/۵/۱۱)

تثبیت برنامه هسته‌ای کشورمان و تبدیل آن به یک برنامه مشروع از دید شورای امنیت و داشتن چشم‌انداز تجاری در برنامه هسته‌ای کشورمان که ظرف ۱۰ یا ۱۵ سال به این اهداف خواهیم رسید. سومین هدف، لغو تحریم‌ها در ازای مشروعیت برنامه غنی‌سازی است. شش قطعنامه قبلی شورای امنیت، فناوری هسته‌ای ایران را تهدید امنیت بین الملل می‌دانستند و قطعنامه کنونی آن را تثبیت و حق قانونی ایران دانسته است؛ این دستاورد بزرگ سیاسی است. دستاورد مهمتر این بود که در یک دعوی ۱۲ ساله ما حرف خود را به کرسی بنشانیم. موضوع این دعوا این بود که ایران غنی‌سازی نکند و ما می‌گفتیم که باید غنی‌سازی کند و موضوع نبرد اراده‌ها بود. این دعوا در پایان به نفع ایران تمام شد. بالاخره آن‌ها قطعنامه‌ها را کنار گذاشتند و برنامه هسته‌ای ما را پذیرفتند و بدون شک در این نبرد اراده‌ها این ایران بود که پیروز شد. (عراقچی، ۹۴/۵/۱۸)

### بررسی و ارزیابی برجام از منظر بین الملل

دیدگاه‌ها درباره مواد توافق هسته‌ای مختلف است، غرب آن را توافقی خوب و عادلانه توصیف کرده است و ایران معتقد است این توافق در پاسخ به خواسته ملت صورت گرفته است اما اسرائیل این توافق را به رسمیت نشناخته است و بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل این توافق را یک اشتباه تاریخی دانست، کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز ابراز نگرانی کرده اند که این توافق نوعی پوشش بین المللی برای فعالیت‌های هسته‌ای ایران است. واکنش‌ها به این توافق مختلف است. در شرایطی که بسیاری از کشورهای جهان از آن استقبال کرده اند اسرائیل به شدت با آن مخالف و عربستان نسبت به آن ابراز تردید کرده است. اسرائیل در راس کشورهای متضرر از این توافق است، مسئولان اسرائیلی معتقد هستند که ایران با این توافق جایزه بزرگی به

دست آورده است جایزه ای که حجم آن صدها میلیارد دلار است و ایران با چنین جایزه ای می تواند به هژمونی خود در منطقه و جهان ادامه دهد و این یک اشتباه تاریخی است.

برخی کشورهای دیگر همچون کانادا نیز به طور رسمی با توافق هسته ای ایران مخالفت و اعلام کرده اند اهداف هسته ای ایران همواره تهدید بزرگی برای صلح محسوب می شود. در آمریکا نیز برخی سیاستمداران از امضای توافق هسته ای ایران خرسند نیستند و معتقدند رفع تحریم های ایران و تحویل صدها میلیارد دلار به تهران در راستای اهداف هسته ای ایران برای حمایت از گروه های شیعه در خاورمیانه هزینه خواهد شد.

در ابتدای این توافق عربستان سعودی به طور رسمی اعلام کرد که توافق هسته ای ایران و ۱+۵ روز خوبی برای منطقه خواهد بود اگر این توافق ایران را از دستیابی به سلاح هسته ای بازدارد اما این توافق اگر باعث شود تهران منطقه را به هم بریزد توافق بدی خواهد بود. ریاض معتقد است اگر توافق هسته ای امتیازاتی به ایران بخشیده باشد منطقه با خطرات بسیاری مواجه خواهد شد.

عربستان سعودی معتقد است حمایت ایران از سوریه و حزب الله لبنان و حوثی های یمن دلیلی بر هژمونی ایران بر خاورمیانه است. این در حالی است که باراک اوباما رئیس جمهوری آمریکا و جان کری وزیر امور خارجه این کشور تضمین هایی را درباره توافق هسته ای با ایران به کشورهای حاشیه خلیج فارس داده اند و آخرین آنها در نشست کمپ دیوید در می ۲۰۱۵ بود.

با نگاهی به عناوین روزنامه های عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس می توان به عمق تحلیل این کشورها از تعامل با توافق هسته ای ایران پی برد. به عنوان مثال روزنامه الریاض چاپ عربستان در این باره می نویسد توافق اخیر ایران می تواند چراغ سبزی برای پیشبرد برنامه هسته ای کشورهای حاشیه خلیج فارس به ویژه

عربستان باشد و این کشورها بتوانند از این پس چرخه سوخت هسته ای را در اختیار داشته باشند. امری که بازدارندگی را محقق و ثبات در موازنه قوا را تضمین می کند. در رابطه با تاثیر توافق اخیر ایران بر روابط تهران با دوحه نیز می توان از اظهارات مقامات قطری نتیجه گیری کرد. این مقامات ابراز امیدواری کرده اند این توافق عاملی برای برقراری ثبات در خاورمیانه باشد و مسابقه تسلیحاتی میان کشورهای منطقه را پایان دهد. بنابر اعلام رسانه های قطر، نزدیک شدن عربستان و روسیه در زمان مناسب اقدامی درست بود و بنابراین کشورهای حاشیه خلیج فارس باید در دوره ای که چند قطبی است (دوره ای که اوپاما و دولت آن در برابر این مسئله تسلیم شده اند) در ائتلاف های خود تنوع داشته باشند.

روزنامه «الخلیج الاماراتیه» در یکی از سرمقاله های خود درباره توافق هسته ای ایران نوشته است: "نگرانی اصلی کشورهای منطقه ایران هسته ای نیست بلکه تلاش ایران برای دخالت در امور داخلی همسایگانش است".

روزنامه «الاهرام» مصر نیز در سرمقاله ای نوشته است: "ایران بازیگر اصلی در مسائل عربی است و بسیاری معتقد هستند ایران در راستای منافع ملی خود تلاش می کند نه به زیان عرب لذا طبق این دیدگاه اعراب باید هوشیار باشند و از توهم اینکه آمریکا همواره از آنها حمایت می کند خارج شوند".

روزنامه «السیاسه» کویت نیز در یکی از مقالات خود از ایران خواسته است سیاست های خویش را در منطقه تغییر دهد، در این مقاله آمده است: «ایران باید این موضوع را بپذیرد که بازگشت واقعی آن به عرصه جهانی با امضای توافق هسته ای نیست بلکه با چشم پوشی از ایفای نقش شرارت در روابط بین الملل است. ایران باید از توهم سیطره بر منطقه بیرون بیاید.

با نگاهی به مطالب مقالات و سرمقاله های مطبوعات کشورهای حاشیه خلیج فارس می توان به تاثیر توافق هسته ای بر روابط ایران و این کشورها پی برد. واکنش هایی که

یا مثل قطر مبتنی بر استقبال بوده اند یا همچون عربستان با مخالفت مواجه شده است و یا همچون امارات، کویت و مصر همراه با تردید بوده است. (خبرگزاری صد خبر، مرداد ۱۳۹۴)

از سوی دیگر برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز از توافق هسته ای ایران متضرر شده اند و معتقدند این توافق احتمالاً تأثیر بسیاری بر قیمت نفت دارد و تهدیدی برای قیمت نفت در کشورهای حاشیه خلیج فارس و جهان محسوب می شود.

به طور کلی باید گفت کشورهایی که خود را متضرر می دانند نگرانی هایشان به خاطر بندهای توافق نیست بلکه این کشورها نگران منافعشان در منطقه هستند، نگرانی هایی که درباره قیمت نفت و ضررهای مالی آن است یا به خاطر نگرانی های مذهبی همچون عربستان که از گسترش نفوذ شیعه در منطقه می هراسد.

در اینجا ضرورت دارد به دیدگاه های سران دو کشور آمریکا و ایران در رابطه با برجام بپردازیم:

#### الف. نگرش آمریکا از منظر اوباما و کری

اوباما و کری در دفاع از برجام علی رغم میل باطنی خودشان مجبور به دفاع از گذشته ایران شدند تا جایی که جان کری اذعان نمود که نتانیاهو از ایران وهم دارد زیرا ایرانیان اگر می خواستند بمب بسازند سالها پیش توان آن را داشتند اما نساختند. یادمان هست نتانیاهو در سازمان ملل با رسم شکل گفت که ایران شش ماه دیگر بمب می سازد اما ایرانیان بمب نساختند. در سخنان سران آمریکایی در مرداد ماه ۱۳۹۴، هشت موضع گیری مهم بود که در ذیل به آن می پردازیم:

##### ۱. اوباما: توافقی خوب و رضایت بخش

رئیس جمهور آمریکا در دانشگاه آمریکن اظهار نمود که توافق انجام شده باعث حل شدن تمامی مشکلات با ایران نخواهد بود و درعین حال اطمینان بخش گرم شدن

روابط بین دو کشور نخواهد بود. اما به خاطر اینکه دستاوردی در راستای یکی از حیاتی ترین مسائل امنیتی به شمار می رود می توان آن را توافقی خوب و رضایت بخش توصیف کرد .

۲. مخالفان توافق عاملان جنگ پر هزینه عراق هستند

اوباما مخالفان برجام را جنگ طلبان دیروز عنوان کرد و اشاره نمود افرادی که با توافق با ایران مخالفند همان هایی هستند که در سال ۲۰۰۳ برای حمله به عراق رای مثبت دادند. او با این سخن به مردم آمریکا یادآور شد که جنگ عراق چقدر برای آنها هزینه داشته است. در زمان حکومت صدام حسین، در آمریکا تصمیم بر این گرفته شد تا بجای استفاده از دیپلماسی از گزینه نظامی استفاده شود و آمریکا وارد جنگ درازمدت شد، رهبران وقت آمریکا به مردم این کشور چیز زیادی از هزینه های سنگین جنگ نگفتند و دائم اصرار بر این بود که می توان اراده و تفکر خود را بر روی مردمانی که فرهنگ و تاریخ مختلفی دارند، تحمیل نمود . علیرغم گذشت یک دهه از وارد شدن به جنگ، در آمریکا هنوز با عواقب ناگوار اشغال عراق و تصمیم گیری آن زمان روبرو هستیم . اگرچه نیروهای مسلح ما تمامی ماموریت های خود را به خوبی انجام دادند، اما این را نیز نباید فراموش کرد که هزاران سرباز آمریکایی جان باختند و دهها هزار نفر زخمی و مجروح، البته این ارقام شامل تلفات جانی عراقی ها نمی شود . از طرفی دیگر نزدیک به یک تریلیون دلار هزینه، این تصمیم گیری شد. امروزه عراق همچنان دچار گرفتاری های زیادی است، گرفتاری هایی چون جنگ های طایفه ای، ظهور القاعده و پیدایش و فعالیت داعش، و تنها برنده جنگ ، جمهوری اسلامی ایران است، چرا که موقعیت استراتژیک ایران در عراق با از میان برداشتن دشمن دیرینه آن یعنی صدام حسین، تقویت گردید.

وی البته این موضوع را نیز گفت که حمله به ایران مانند عراق نیست و هزینه های بسیاری به دنبال دارد که از این جمله می توان به حمله حزب الله به اسرائیل اشاره کرد.

او به مردم و سناتورهای امریکا عدم تاثیر گذاری بلند مدت از حمله به ایران نیز گفت و تاکید کرد با این کار تنها ایرانیان را مصمم کرده ایم و برنامه اتمی آنها را برای چند سال به تاخیر می اندازیم.

وی این نکته را یادآور شد که اگر کنگره این توافق را رد کند ایران غنی سازی با درصد بالا را کلید خواهد زد و با این کار من یا رئیس جمهور بعد چاره ای جز حمله نظامی نخواهیم داشت و جنگ هزینه های خود را دارد. او به هزینه جنگ عراق نیز اشاره ای کرد و تاکید کرد که سربازان امریکایی را نباید به کام مرگ فرستاد زمانی که می توان از دیپلماسی بهره برد.

۳. بدون توافق هم ایران در منطقه نفوذش گسترش می یابد

اوباما اعتراف کرد که نفوذ ایران در منطقه رو به گسترش است و از این موضوع ما نیز مانند شرکای خود در منطقه ناراحت هستیم و در برابر آن می ایستیم اما باید بپذیریم که ایران بدون این توافق هم می تواند به حمایت های خود از دولت سوریه و حزب الله ادامه دهد؛ کما اینکه در این مدت با تحریم ها توانست این کار را انجام دهد. اوباما امیدوار است که از طریق توافق بتواند با ایران برای ثبات در منطقه گفت و گو کند و این مساله را جان کری نیز به نقل از ظریف گفته است که در صورت توافق، ایران حاضر به گفت و گو در سایر مسائل منطقه ای خواهد بود.

نکته مهم از سخنان جان کری این بود که ایران با تغییر دولتهایش تغییر نگرش در زمینه منطقه ای و جهانی نمی دهد و تنها روش اجرایشان تغییر می کند و این مساله به دلیل سیاست گذاری در سطوح عالی نظام ایران است.

۴. ایران حق ذاتیش برای غنی سازی را می خواهد

اوباما حق غنی سازی ایران را یک حق ذاتی دانسته و تاکید کرده که برجام فاصله ایران با ساخت بمب اتم را زیاد می کند و با این توافق دیگر نمی توان به دلیل ادعاهای دیگران حق ذاتی ایران را نادیده گرفت. اوباما اذعان نموده که ایران مانند هر کشور

دیگری حق دارد غنی سازی کند. این سخنان او با ما همان چیزی بود که سیاست عالی نظام به دنبال آن بود و از خطوط قرمز رهبری در مذاکرات به شمار می رفت. کری با اشاره به این موضوع که او با ما اعلام کرده است اجازه دستیابی ایران به بمب را نخواهد داد گفت: او با ما تنها رئیس جمهوری بود که دستور به ساخت جنگافزاری داد که بتواند تاسیسات هسته‌ای ایران را هدف قرار دهد، اما در عین حال تاکید کرد که موضوع مهم آن است که ایران هم اکنون به دانش غنی‌سازی دست یافته و به چرخه سوخت مسلط شده است و نمی‌توانید این دانش را نیز بمباران کنید.

۵. عدم توافق یعنی تایید سخنان رهبر ایران در بی‌اعتمادی به آمریکا

در کنار سخنان او با ما، جان کری نیز اعترافات قابل توجهی در خصوص ایران داشته است. یکی از سخنان او درباره منزوی شدن آمریکا به دلیل اثبات سخنان رهبر ایران است. وزیر خارجه آمریکا گفت: "آیت‌الله خامنه‌ای (اعتقاد دارد که ما آمریکایی‌ها غیرقابل اعتماد هستیم. ما توافق کردیم، آن را اعلام کردیم، ۵ کشور دیگر به آن اعتماد کردند. اکنون کنگره آمریکا (در صورت رد توافق) تردید و ظن آیت‌الله را ثابت خواهد کرد و دیگر امکان ندارد او به میز مذاکره بازگردد. او به مذاکره باز نخواهد گشت. به دلیل شأن و به دلیل این سوطن که شما نمی‌توانید به آمریکا اعتماد کنید و اینکه آمریکا با حسن نیت مذاکره نمی‌کند و با حسن نیت مذاکره نکرد."

۶. بدون توافق هم ایرانیان بمب اتم نمی‌سازند

یکی دیگر از سخنان مهم جان کری این بود که ایرانیان را مردمانی به دور از تلاش برای ساخت سلاح کشتار جمعی توصیف کرد. جان کری این جمله را بارها بعد از توافق گفته است. او در سنا گفت ایرانیان می‌توانستند ۱۲ بمب بسازند اما به سوی آن نرفتند. او گفت اگر توافق امضا نشود هیچ‌کسی راهکار جایگزینی برای مقابله با ایران ندارد.



شرکای اروپایی ما دیگر حاضر به ادامه تحریم نیستند و این یعنی تحریم بی تحریم. او این را نیز گفت که در جنگ هشت ساله ایران و عراق این صدام بود که سلاح شیمیایی به کار برد و ایران علی رغم توان مقابله به مثل این کار را نکرد و این می تواند یک تضمین عملی برای ما باشد.

۷. امریکا در اقدام نظامی علیه ایران تنهاست

جان کری و اوباما یک نکته مهم دیگر را نیز به شرکای عرب خود در منطقه یادآور شدند. اینکه امریکا حاضر نیست جنگی را بدون اجماع بین المللی علیه ایران به راه بیندازد و در حال حاضر جنگ با ایران هیچ حامی ندارد. اوباما گفته است که سربازانش در هفت جنگ به دستور او شرکت کردند اما مساله ایران فرق می کند زیرا امریکا و اسرائیل در این جنگ تنها خواهند بود.

کری نیز در تایید این مطلب چنین گفت: "ضمنا اگر ما مجبور به انجام کار نظامی شویم، آن وقت سازمان ملل، قوانین و حقوق بین الملل و متحدانمان از ما حمایت نخواهند کرد". (بولتن الکترونیکی پایش اخبار و تحولات سیاسی ایالات متحده آمریکا، ۱۳۹۴: ۸-۳)

۸. تحریم ها در حال فرسایش است

مساله مهم دیگری که سران امریکایی به آن اشاره کرده اند بی تاثیر شدن تحریم ها در سالهای اخیر است. کری با اشاره به تغییر دولت در ایران گفت که از دو سال پیش تحریم ها علیه ایران تقریبا رو به فرسایش و بی تاثیری گذاشت. ایرانیان هم متحدتر عمل کردند و هم روشهای بهتری برای عبور از تحریم ها یافتند و به همین دلیل آنها توانستند وضعیت اقتصادیشان را به ثبات برسانند. او تاکید کرد که تحریم ها همین الان هم ناکارآمد شده اند.

این مساله را اوباما نیز بدان اشاره کرد. اوباما گفت که در ادامه روند تحریم ها تنها خواهیم بود و شرکای اروپایی و آسیایی ما گفته اند که دیگر حاضر به ادامه همکاری

در این زمینه نیستند. وی تاکید کرد که عدم توافق با ایران بدون هیچ گزینه جایگزین است و این یعنی شکست کامل برنامه های امریکا و خروج ایران از انزوای بین المللی، بدون آنکه حتی به توافق عمل کند. (بولتن الکترونیکی پایش اخبار و تحولات سیاسی ایالات متحده آمریکا، ۱۳۹۴: ۶-۳)

سخنان فوق به درستی نشان می دهد که امریکا چرا به میز مذاکره با ایران بازگشت و علی رغم ادعای آنها، تحریم ها ایران را سر میز نیارود بلکه بی تاثیر شدن تحریم ها امریکا را به میز مذاکره کشاند.

#### ب. دیدگاه ایران از منظر روحانی و ظریف

رئیس جمهور، حسن روحانی توافق هسته ای را به عنوان یک «راه سوم» جدید برای سیاست خارجی ایران مطرح می کند و معتقد است که این ایده که ما در برابر جهان دو راهکار داریم یا باید تسلیم شویم یا جهان را شکست دهیم، غیرمنطقی است؛ یک راه سوم هم وجود دارد و آن همکاری سازنده با جهان در چهارچوب منافع ملی است. در این راستا بدون جنگ یا التماس یا تسلیم، اما با منطق، مذاکره و دیپماسی در یک مسیر حقوقی با سازمان ملل اقدام گردید.

روحانی توافق هسته ای را یک توافق بُرد - بُرد می داند و اعتقاد دارد که مکانیزم این توافق طوری طراحی شده که تضمین شود ایران بازنده نیست. از منظر وی، هدف های اصلی ایران در مذاکرات هسته ای دفاع از حقوق هسته ای؛ خارج شدن از قطعنامه فصل هفتم سازمان ملل و از میان برداشتن تحریم ها بود. توافق هسته ای، حق ایران برای غنی سازی اورانیوم را به رسمیت می شناسد و تحریم های بین المللی را لغو می کند. (خبرگزاری ایرنا، ۹۴/۵/۱۲)

محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه ایران با ارائه دلایل زیر به دفاع از برجام می

پردازد:

۱. طرح صهیونیستی امنیتی سازی ایران و جهانیان از این توافق به عنوان پیروزی عقلانیت منطقی بر جنگ طلبی استقبال کرده و آن را نقطه عطفی در تاریخ روابط بین الملل در دهه های معاصر شناخته اند. به اعتراف دوست و دشمن آنچه در این میان به اثبات رسید عزت خودباوری اقتدار و سربلندی توأم با حکمت مردم ایران و رهبر فرزانه ماست، در این مذاکرات طولانی و نفس گیر با توکل به خدا و به پشتیبانی مردم ثابت شد جمهوری اسلامی ایران با ۶ قدرت دنیا مذاکره می کند اما باج نمی دهد و ثابت شد ایران در سختترین شرایط تحریم حاضر است سالها مقاومت و دو سال مذاکره را ادامه دهد ولی در برابر فشارها مقاومت کند و از خطوط اصلی خود عدول نکند. یک بار دیگر به امریکا ثابت شد که به تعبیر رهبری باید تسلیم ایران را به خواب ببیند. متن نهایی برجام متن متوازنی است، در این متن ما تمام خاسته های مان را به طرف مقابل تحمیل نکردیم. طرف مقابل هم نتوانست چنین کاری بکند. زیرا این دیگر توافق نیست بلکه سند تسلیم است. در داخل متن هم توازن قابل توجهی حتی از نظر تناظر زمانی اقدامات وجود دارد.

۲. صلح، امنیت و ثبات در محیط پیرامونی همواره مهمترین اولویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است که برشناخت صحیح از واقعیات این منطقه بنا شده و به عکس فراز و نشیب ها، دوگانگی ها و تناقضات خطرناک سیاست های برخی کشورهای مؤثر، از انسجام و استمرار برخوردار بوده و همواره بر صلح و دوستی با همه همسایگان، حمایت از خواست مردم و مقابله با تهدیدات مشترک از جمله تجاوز خارجی، افراط، تروریسم و فرقه گرایی بنا شده است. جمهوری اسلامی ایران حمایت از دوستان و متحدین منطقه ای خود در برابر این تهدیدات مشترک را ادامه خواهد داد و بارها اعلام آمادگی کرده است که با سایر همسایگان نیز بر پایه احترام متقابل در برابر این چالش های مشترک و در جهت ثبات منطقه و جهان همکاری کند.

جمهوری اسلامی ایران هیچ گاه به دنبال سلاح هسته ای نبوده و نخواهد بود. لذا این ادعا که در توافق اخیر وین راه های مختلف دستیابی ایران به سلاح هسته ای بسته شده، در واقع تحصیل حاصل است و صرفاً به منظور راضی کردن منتقدین داخلی و صهیونیست ها بیان می شود.

۳. تحولات چندین سال گذشته نشان داده است که آنچه موجب ناامنی و گسترش افراط و تروریسم در منطقه ما شده است، سیاست ها و اقدامات نسنجیده دولت های ایالات متحده و برخی از متحدانشان در منطقه به ویژه رژیم صهیونیستی بوده که جز تخریب و جنگ و افراط برای مردم این منطقه و جهان حاصلی نداشته است. مقامات کنونی آمریکایی بارها خود به این واقعیات اذعان کرده اند ولی کماکان تلاش می کنند با فرافکنی از واقعیات تاریخی فرار کنند.

۴. ایران با خودباوری و عقلا نیت در مذاکرات اخیر هسته ای نشان داد که حتی بحران های ساختگی را نیز می توان از طریق تعامل و گفتگو و بر مبنای احترام متقابل حل و فصل نمود. لذا مبانی و پایه های لرزان پروژه خطرناک و بی اعتبار ایران هراسی فرو ریخته و تلاش برای دمیدن روح تازه به آن در جهان و منطقه خریداری نخواهد یافت و تنها می تواند سودهای هنگفت برای فروشندگان تسلیحات مرگبار به بار آورد و منابع محدود منطقه و جهان را بجای مبارزه با فقر و جهل و بی عدالتی، برای خریدهای بی رویه تسلیحات نمایشی هدر دهد. حفظ گفتمان گذشته و تلاش برای راضی نگاه داشتن و خوشامد جنگ طلبان جز بارکردن هزینه بر مردم آمریکا، منطقه و جهان حاصلی نخواهد داشت.

۵. برای چندمین بار به مقامات ایالات متحده متذکر می شویم که جهان متمدن قریب به یک قرن است که گزینه استفاده از زور و تهدید به آن به عنوان ابزار سیاست خارجی را کنار گذاشته و آن را نه تنها غیر انسانی و غیرقانونی بلکه ناکارآمد می داند. تهدید به زور نقض مسلم قواعد آمره حقوق بین الملل است و مسئولیت بین

المللی به دنبال دارد، و به علاوه فایده ای جز هدر رفتن منابع و حیثیت ایالات متحده به دنبال نداشته و نخواهد داشت. مردم آمریکا و جهان حق دارند سوال کنند که جنگ های ایالات متحده در پنجاه سال گذشته چه منفعتی جز تحمیل هزینه های فراوان مالی و جانی و حیثیتی برای مردم آمریکا و ناامنی و بی ثباتی برای مردم جهان به دنبال داشته است. وقت آن است که این عادت خطرناک و مضر دیرین که مربوط به قرون ماضی است کنار گذاشته شود.

۶. خاطره حمایت ایالات متحده از کودتا، جنگ تحمیلی، استفاده صدام از سلاح شیمیایی، توهین های مقامات آمریکایی به ملت ایران، اتهامات بی اساس و تحریم های کور و غیرانسانی علیه این مردم و تداوم گفتمان بی خاصیت تهدید در حافظه تاریخی مردم ایران زنده است و گرنه این مردم با ملت آمریکا مشکلی ندارند. خوبست مقامات آمریکایی بجای تکرار برخی عبارات کلیشه ای به این واقعیت بیندیشند که انزجار از سیاست های غلط دولت های ایالات متحده منحصر به مردم ایران نیست و ایالات متحده نیازمند اصلاح سیاست هایی همچون حمایت از جنایات رژیم صهیونیستی علیه مردم فلسطین است که تنها آخرین نمونه این وحشی گری ها، سوزاندن یک کودک خردسال فلسطینی بود. اعلام انزجار مردم ایران و جهان اسلام از این سیاست ها طبیعی است و منحصر به مردم این منطقه نیز نیست و نباید دستاویزی برای اتهامات بی اساسی همچون یهودی ستیزی و یا ضدیت با مردم آمریکا قرار گیرد. اگر دولت آمریکا خواهان تغییر دیدگاه و شعارهای مردم ایران و جهان است، بهتر است به تغییر سیاست ها و رویکردهای خود فکر کند.

۷. دولت های قبلی آمریکا فرصت های مهمی را با باورهای غلط و آرزوهای خیالی به هدر داده اند و خوبست از این فرصت تاریخی برای به دست آوردن اعتماد ارزشمند مردم ایران که به دلیل دهه ها سیاست غلط و خصمانه ایالات متحده کاملاً تخریب شده است استفاده نمایند. مردم ایران با حضور حماسی خود در انتخابات اخیر نشان دادند

که تلاش برای ایجاد دو دستگی میان مردم و شکاف افکنی میان مردم و حاکمیت شکست خورده است. مردم ایران یک پارچه، هوشیار، مقاوم و بزرگ منش اند و در برابر تهدید، تحمیل و تحریم دلاورانه می ایستند و در برابر احترام و تکریم بزرگوارانه پاسخ می دهند. ده ها سال سیاست غلط در برابر مردم ایران آزموده شده و هیچ دستاوردی برای ایالات متحده نداشته است و اکنون فرصتی استثنایی برای اصلاح گذشته و آزمودن راه جدیدی است که تنها ظرف دو سال و علیرغم همه فراز و نشیب-ها و حتی برخی کجروی ها دستاوردی بزرگ برای همه صلح طلبان به بار آورده است. (پایگاه اینترنتی وزارت امور خارجه، ۹۴/۵/۱۵)

۸. در فاصله ده ساله پرونده ایران در شورای امنیت به صورت کامل رفع می شود و از دستور کار خارج خواهد شد. در قطعنامه جدید (۲۲۳۱) شورای امنیت محدودیت داریم اما در قطعنامه های قدیم ممنوعیت داشتیم. کشورها مجاز نبودند که در برنامه هسته ای ایران حضور داشته باشند اما اکنون کشورها تشویق می شوند که در برنامه هسته ای ایران حضور یابند. (روزنامه اطلاعات، ۹۴/۵/۱۸)

#### بررسی و تحلیل محتوای قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت

شورای امنیت سازمان ملل در ۲۹ تیرماه ۱۳۹۴، قطعنامه ۲۲۳۱ را با رأی مثبت همه ۱۵ عضو دائم و موقت به تصویب رساند که تمام کشورهای عضو سازمان ملل را موظف به اجرای مفاد توافق جامع هسته ای یا برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) می کند.

تصویب این قطعنامه در تاریخ شورای امنیت ملل متحد به سه دلیل منحصر به فرد و بی سابقه است. اول آنکه، شش قطعنامه تحریمی زیر فصل هفتم را بصورت یک جا لغو کرد. دوم، این قطعنامه نزدیک به ۱۷ صفحه ای دارای پیوست های مفصلی بالغ بر ۱۶۰ صفحه است که ویژگی های مهمی دارد که تا سالها میتواند موضوع بحث علمی محافل حقوق بین الملل و روابط بین الملل قرار گیرد. سوم، قطعنامه ۲۲۳۱ شورای

امنیت توافق موسوم به برجام ۱۵۹ صفحه ای را به عنوان پیوست در بردارد که همراه نامه کشورهای ۱+۵ به شورای امنیت ارائه شده است.

با وجود آنکه محدودیت هایی در قطعنامه مذکور برای ایران پیش بینی شده است اما این محدودیت ها از لحاظ حقوقی به عنوان تحریم شناخته نمی شوند.

### ۱. خرید کالاهای دو منظوره

محدود شدن خرید کالاهای دو منظوره برای ایران بسیار اهمیت دارد زیرا در اینجا کالاهایی مورد نظر هستند که امکان دارد در صنعت نظامی هسته ای بکارگرفته شوند. اما باید در نظر گرفت فروش این کالاها در قطعنامه های قبلی مطلقاً ممنوع بود. اما در قطعنامه جدید از طریق یک نهاد حقوقی پیش بینی شده می توان این کالاها را در صورت تأیید آن نهاد، برای مصارف صنعتی خریداری کرد.

### ۲. خرید و فروش تسلیحات دفاعی

در قطعنامه ۲۲۳۱ در زمینه خرید و فروش تسلیحات، محدودیت هایی قید شده است. قطعنامه های قبلی شورای امنیت، خرید و فروش تسلیحات از سوی ایران و از سوی کشورهای دیگر به ایران را ممنوع کرده بود و به ویژه خرید تسلیحات کلان ممنوع شده بود. اما این قطعنامه ممنوعیت را به محدودیت ۵ ساله تبدیل می کند که اگر خرید و فروشی باشد از طریق کسب اجازه مورد به مورد توسط شورای امنیت صورت می گیرد. ضمن اینکه به دلیل خودکفایی ایران در زمینه تولیدات دفاعی کشور ما از نظر تامین نیازهای ضروری خود در پنج سال آینده با مشکل جدی روبرو نخواهد بود.

### ۳. محدودیت برای فعالیت موشکی ایران

بر اساس بند ۹ قطعنامه ۱۹۲۹، فعالیت های موشکی ایران به طور کامل ممنوع شده بود و برای تحقق این امر قطعنامه ۱۹۲۹ حتی به کشورها اجازه می داد که علیه ایران به زور متوسل شوند. ولی در قطعنامه جدید شورای امنیت از ایران می خواهد فعالیت

های موشکی که برای حمل کلاهک هسته ای طراحی شده یا می شود انجام نگیرد. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران اساسا در برنامه اش فعالیت موشکی مرتبط با هسته ای نیست. نکته مهم دیگر اینکه شورای امنیت موضوع محدودیت در فعالیت های موشکی ایران را تحت فصل هفتم منشور سازمان ملل بیان نمی کند و فقط به عنوان یک خواسته آن را مطرح می کند. نکته کلیدی ایجاد محدودیت برای ایران در مورد ساخت موشکهایی بلند برد است. درست است که ایران اساسا دنبال سلاح هسته ای نیست اما ایجاد محدودیت برای تولید موشکهای بلند برد قابل توجه به نظر می رسد. البته با در نظر گرفتن تعیین محدودیت هشت ساله برای این مورد به نظر می رسد چندان مشکل ساز نخواهد بود.

#### ۴. برگشت پذیری تحریم ها

اگرچه موضوع بازگشت پذیری برای هر دو طرف در نظر گرفته شده است. اما اگر طرف مقابل به تعهداتش عمل نکند شکایت احتمالی ایران در کمیسیون بررسی می شود که ایران در اقلیت است و از این نظر با محدودیت روبرو است. با این حال ایران می تواند با پذیرش تبعات آن برفرض آنکه بخواهند حق ایران را پایمال کنند به برنامه هسته ای خود در زمان آذر ۱۳۹۲ یعنی قبل از توافق ژنو بازگردد. البته این امکان برای طرف مقابل نیز وجود دارد در قطعنامه هم پیش بینی شده اگر نقضی هم از سوی ایران و هم کشورهای دیگر صورت گیرد می توانند به کمیسیون رفع اختلاف مراجعه کنند. البته برای این کار یک پروسه ۶۰ روزه در نظر گرفته شده است و این حق برای هر دو طرف است. پیچیدگی این فرایند و امکان تخلف طرف زورگو و بد سابقه مانند آمریکا تنها نگرانی است که از هم اکنون با برنامه ریزی صحیح باید مانع از آن شد که آنها بتوانند سوء استفاده کند. این برنامه ریزی دقیق می تواند با ثبت و ضبط و انتشار تدریجی اسناد و مدارک پشتیبان مذاکرات باشد تا مانع از تکرار بدعهدی ها شود.



## ۵. الزام آور بودن تعهدات ناشی از قطعنامه برای قوانین داخلی

از نظر حقوق بین الملل، اجرای قطعنامه های شورای امنیت الزام آور است اما طبعاً حقوق داخلی کشورها ممکن است به هر دلیل در تعارض با قوانین بین المللی قرارگیرد. در این مورد خاص ارجح دانستن قوانین داخلی بر توافق های بین المللی برای طرف های مقابل قابل پذیرش نیست. از نظر ایران تا وقتی روال قانونی برای اجرایی شدن توافق در کشورها طی نشود، توافق وین یا برجام قابل اجرایی شدن و عمل نیست و برای آمریکا و یا برخی کشورهای اروپایی هم همین طور است. بنابراین فاصله ۹۰ روزه آینده بسیار حساس و تعیین کننده است. در این فاصله کشورها باید این برنامه را در روال قانونی خود بررسی و تأیید کنند. در ایران نیز مجلس شورای اسلامی یا شورای عالی امنیت ملی پس از بررسی دقیق محتوای توافق وین و قطعنامه ۲۲۳۲ اعلام نظر خواهند کرد. به نظر می رسد با توجه به هماهنگی های قبلی برای تدوین چنین اسنادی نمی توان انتظار داشت در باره تصویب نهایی با مشکلات جدی روبرو شود.

گشایش های قطعنامه ۲۲۳۱ برای ایران به شرح ذیل است:

### ۱. خارج شدن از فصل هفتم منشور سازمان ملل بصورت کلی

برخلاف شش قطعنامه قبلی شورای امنیت که ذیل فصل ۷ منشور سازمان ملل متحد به تصویب رسید این قطعنامه دیگر فعالیت های صلح آمیز ایران را به عنوان تهدیدی جهانی علیه صلح و امنیت تلقی نمی کند. بدین ترتیب که کلیات این قطعنامه ذیل فصل هفتم نیست اما چند پاراگراف آن به بند ۴۱ از فصل هفتم اشاره دارد، برای آنکه ضمانت اجرایی آن را تقویت کند. بنابراین اصل قطعنامه از ذیل فصل هفتم در عمل خارج شده است، اما به دلیل استناد مکرر به بند ۴۱ که ذیل فصل هفتم است هنوز نمی توان گفت بطور کامل ایران از ذیل فصل هفتم خارج شده است. این روند در ده سال

آتی طول خواهد کشید مگر آنکه گزارش مدیرکل آژانس در باره صلح آمیز بودن کامل برنامه هسته ای ایران زودتر از ده سال آینده تهیه و اعلام شود.

## ۲. ضمانت اجرایی توافق وین

این قطعنامه به بند ۲۵ منشور سازمان ملل تاکید می کند که بر اساس این بند اجرای قطعنامه های شورای امنیت برای همه اعضا الزام آور است. بدین ترتیب همه ۱۹۳ عضو سازمان ملل موظف هستند به اجرایی شدن قطعنامه ۲۲۳۲ کمک کنند. البته طبیعی است که اعضای سازمان ملل هر کدام فراخور منافع ملی خود با این قطعنامه هم مانند قطعنامه های دیگر رفتار می کنند. اما برای ایران این موضوع اهمیت دارد که توافق وین یک ضمانت اجرایی بین المللی کسب کند تا در صورت تغییر سران کشورهای گروه ۵+۱ بویژه در آمریکا نتوانند توافق بدست آمده را نادیده بگیرند.

## ۳. ممانعت از تخلفات احتمالی طرف های توافق

قطعنامه ۲۲۳۱ در واقع یک نقشه راه را تعریف می کند. طبق این نقشه راه همه موارد و اقداماتی که دو طرف باید انجام دهند مشخص شده و در محدوده مشخص زمانی مفاد این قطعنامه نیز لغو خواهد شد. بنابراین کمترجایی برای نقض تعهدات باقی گذاشته است. همچنین از ابتدا تا انتهای مسیری که در چارچوب برجام باید طی شود را در پیوست های قطعنامه مشخص می کند.

## ۴. به رسمیت شناختن غنی سازی ایران به صورت اختصاصی

در حالی که همه قطعنامه های قبلی علیه ایران در شورای امنیت خواستار توقف فوری فعالیت های غنی سازی ایران شده بود، اما در این قطعنامه فعالیت های غنی سازی ایران مورد پذیرش و حتی ادامه آن مورد تأیید قرار می گیرد. این موضوع بسیار مهمی است زیرا نشان می دهد مقاومت دوازده ساله مردم ایران به نتیجه رسیده است. (طالقانی، ۲۲/۵/۹۴، ۱۸)

در تاریخ شورای امنیت این امر بی سابقه است که برنامه غنی سازی یک کشور که در نزد دیگران و شورای حکام آژانس بین المللی انرژی هسته ای به صورت ویژه بررسی می شد، توسط این شورا تأیید شده باشد. بخصوص آنکه ایران با شش قطعنامه تحت فصل هفتم منشور ملل متحد به عنوان تهدید کننده صلح و امنیت دنیا معرفی می شد. جالب آنکه بر اساس بند ۲۷ این قطعنامه سایر کشورها از برخورداری از رویه حقوقی مربوط به ایران در زمینه حقوق هسته ای منع شده اند و این نشان می دهد که مقاومت مردم یک کشور، چگونه می تواند قدرتها را به تمکین خواسته های آن مردم وادار سازد.

#### ۵. از بین بردن اساس رژیم تحریم ها

بر اساس قطعنامه جدید شورای امنیت، اساس رژیم تحریم ها و کمیته تحریم شورای امنیت از بین می رود. این موضوع اگرچه به تدریج انجام می شود اما دستاورد بسیار مهمی است. زیرا در واقع تمامی ساختارهای شکل گرفته در رابطه با تحریم ها در شورای امنیت و کمیته مربوط به اجرای تحریم ها بر اساس این قطعنامه حذف می گردند. همچنین بهانه برای تداوم تحریم های ناجوانمردانه خارج از قطعنامه های شورای امنیت برای آمریکا و متحدانش از بین برده می شود.

در مجموع می توان گفت اگرچه قطعنامه تصویب شده مطلوب ایران نیست اما بر اساس شرایط موجود و بر اساس مقدمات ایران این قطعنامه گشایش تازه ای در مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی و امنیتی با سایر کشورهای جهان محسوب می شود. نکته مهم دیگر اینکه باید توجه داشت این قطعنامه با همه مواردی که در آن است از لحاظ حقوق بین الملل مرزبندی مشخصی با توافق وین دارد. بنابراین اگر مواردی در قطعنامه باشد که در توافق نیامده باشد، نقض احتمالی قطعنامه توسط ایران به هر دلیل نقض توافق وین به حساب نمی آید. (بهشتی پور، ۹۴/۴/۲۹)

### نتیجه گیری

چنانکه اشاره شد «سازش» با دشمن مستکبر در گفتمان استکبارستیزی در صورتی اتفاق افتاده است که جبهه حق از اصول و اهداف اصلی خود عقب‌نشینی کرده و تحمیل و زورگویی طرف مقابل را بپذیرد. در این مذاکرات جمهوری اسلامی با دستاوردها و دارایی‌های ناشی از «ایستادگی و مقاومت» و «مجاهدتهای فرزندان غیور ملت» و در حالی که دشمن زیاده‌خواه از توانمندی‌هایش «مات» شده بود وارد صحنه مذاکرات شد. این «دست برتر جمهوری اسلامی» و «استیصال دشمن» «شروط پیروزی در این عرصه را تضمین کرد به طوری رهبریت انقلاب استدلال نمودند که "ما آن روزی که وارد این مذاکرات شدیم، دستاورد قابل قبول و مهمی داشتیم؛ احساس کردیم با دست قوی داریم وارد می شویم. دستاورد آن روز ما از جمله این بود که ما توانسته بودیم درحالی‌که همه قدرتهای هسته‌ای دنیا امتناع کردند که به ما سوخت بیست درصد را برای مرکز [تحقیقاتی] تهران بدهند ما خودمان توانستیم در شرایط تحریم، سوخت بیست درصد را تولید کنیم، [بعد] این سوخت بیست درصد را تبدیل کنیم به صفحه سوخت و از آن استفاده کنیم. طرف مقابل مات شد!... ما با این روحیه وارد مذاکره شدیم. راهبرد ایستادگی و تاب‌آوری در مقابل فشارها جواب داد. آمریکایی‌ها اذعان کردند که تحریم اثری ندارد... ما هم با این منطق، توکل کردیم و وارد مذاکره شدیم. (آیت اله خامنه ای، ۹۴/۴/۲)

مقایسه این فضا با فضای سال ۸۲ تفاوت قدرت نظام اسلامی و برتری آن بر مستکبرین در میز مذاکره را شفاف‌تر می‌کند:

"امروز وضعیت جمهوری اسلامی با سال ۸۲، زمین تا آسمان فرق کرده؛ آن روز ما چانه می زدیم سر دو، سه سانتریفیوژ، [در حالی که] امروز چندین هزار سانتریفیوژ مشغول کارند. جوانهای ما، دانشمندان ما، محققین ما، مسئولین ما همّت کردند، کارها را پیش بردند. (آیت اله خامنه ای، ۹۲/۸/۱۲)

در جمع‌بندی موضوع می‌توان گفت این مذاکرات موردی ذیل جهت‌گیری استکبارستیزانه و با توجه به دستاوردهای ایستادگی هسته‌ای و برای رسیدن به اهداف مدنظر نظام و «رفع شرّ شیطان» بوده است. استکبارستیزی به تصریح رهبر انقلاب اصل قطعی نظام اسلامی بوده است و بعد از مذاکرات هسته‌ای سیاست‌های کشور در مقابل دولت مستکبر آمریکا تغییری نخواهد کرد. نشانه‌های قدرت روزافزون ایران اسلامی و افول قدرت مادی و نامشروع مستکبران در این مناقشه چندساله به وضوح دیده شد و این نویدبخش «پیروزی نهایی جریان حق» در افق پیش‌روست.

فعالیت‌های هسته‌ای کشورمان از دهه ۴۰ شمسی شروع شده است. ایران در زمره کشورهای پیشتار منطقه در زمینه هسته‌ای است به طوری که اولین راکتور هسته‌ای را در همین محل راکتور تحقیقاتی تهران ایجاد شد. در رژیم پهلوی، چشم‌اندازی بیست ساله در زمینه اجتماعی اقتصادی آغاز شد و پیش‌بینی کردند که کشور بیست هزار مگاوات برق هسته‌ای داشته باشد. پس از انقلاب اسلامی، این موضوع از اولویت خارج شد و آلمان و فرانسه پروژه‌های خود را رها کردند. هدف در گذشته هم تولید برق بوده است حتی در رژیم گذشته. پس از جنگ تحمیلی، نظام تصمیم به بازگشت به فعالیت‌های هسته‌ای گرفت و اعلام شد راه‌اندازی نیروگاه بوشهر باید انجام شود و مقام معظم رهبری هم اشاره کردند که ما باید به بیست هزار مگاوات برق هسته‌ای برسیم. پس هدف ما یک هدف صلح‌آمیز برای تولید برق و در کنار آن صنعت و کشاورزی بوده است. این هدف صلح‌آمیز یک دوره قبل از انقلاب، یک دوره بعد از انقلاب و یک دوره پس از توافق وین تقسیم‌بندی می‌شود.

شاید برای اولین بار پس از قطع رابطه ایران و آمریکا در اوایل دهه ۸۰، افق‌های واقعی برای تغییرات بنیادین میان این دو کشور نمایان شده است. رئیس‌جمهور آمریکا، باراک اوباما، برای مذاکره بی‌قید و شرط اظهار تمایل کرده است. آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر ایران نیز از مذاکره استقبال کرده و هر یک از کاندیداهای ریاست جمهوری ایران

در دوره دهم نیز در دوره رقابت های انتخاباتی، تلاش کردند تا ثابت کنند موثرترین طرف گفتگو خواهند بود. اگرچه تعامل غرب و سیستم سیاسی و تصمیم گیری پیچیده آن، همگی روی پرونده هسته‌ای ایران متمرکز شده است و به نظر می رسد که عادی سازی کامل روابط شاید در حال حاضر میسر نباشد، اما فرصت و امکانی برای ایجاد دیدگاه های واقع بینانه وجود دارد تا عرصه هایی از منافع دوجانبه را گسترش دهد.

سألهای متمادی تحریم، فشار و تهدیدهای بین المللی، جریان غنی سازی را کند نکرده است. به علاوه سایر ابعاد و جنبه‌های سیاست امریکا، نفوذ ایران را در افکار عمومی دنیا افزایش داده و روابطش را با سوریه، حماس و حزب الله تقویت کرده است. این سیاست نه فقط شکست خورده، بلکه نتایجی کاملاً معکوس به بار آورده است. برخی معتقدند که امریکا باید شیوه رفتار و نوع نگرش خود را نسبت به ایران، نقش منطقه ای آن و رویاهایی را که در سر دارد، تغییر دهد. اینکه ایالات متحده از هرگونه تلاش برای تغییر رژیم در ایران دست بردارد؛ به یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران احترام بگذارد، و بالاخره مشروعیت نقش منطقه ای ایران را بپذیرد. (پرکویچ، ۱۳۸۴: ۷۱)

توافقنامه‌ای که در ژنو و وین انجام شد دارای پارامترهای مثبت و منفی بود. در اینجا به دستاوردهای مثبت توافقنامه می پردازیم. یکی از مهمترین دستاوردها، پذیرش حق غنی سازی برای ایران بود. در چند سال اخیر بحث هایی وجود داشت مبنی بر اینکه میزان غنی سازی در ایران بیشتر شده و باید مقدار آن کاهش یابد و یا سوخت مورد نیاز ایران را کشورهای دیگر باید بدهند و پس از استفاده ایران باید خاکستر سوخت را بازگرداند و یا اینکه گفته می‌شد اورانیوم غنی شده توسط جمهوری اسلامی در خود ایران باقی خواهد ماند. هر چند که ایران برای اطمینان بخشی به طرف مقابل پذیرفت که نیمی از این اورانیوم غنی شده ۲۰ درصدی برای تولید سوخت رآکتور تهران به اکسید ۲۰ درصد تبدیل شود و مابقی اورانیوم ۲۰ درصدی به مواردی کمتر از

۲۰ درصد رقیق شود با اینحال خارج نشدن حتی ۱ گرم از اورانیوم غنی شده در ایران موفقیت بزرگی است.

دستاورد دیگر این توافقنامه در رابطه با تحریم‌ها است. طی این مدت تحریم‌های بزرگی بر ما اعمال شده بود. دور از تصور نبود که نفت اندکی را هم که صادر می‌کردیم به صفر برسانند. نه تنها این کار را نکردند بلکه بر اساس این توافق سه تحول عمده در زمینه تحریم‌ها اعمال شد. نخست آنکه اعلام شد در مدت زمان ۶ ماهه؛ شورای امنیت، آمریکا و اروپا تحریم‌های جدیدی علیه ایران تصویب نخواهد شد. تحریم‌های بزرگتری که مد نظر داشتند ملغی شد.

دوم آنکه بخشی از تحریم‌هایی که مربوط به پتروشیمی، فلزات گرانبها و بخشی از تحریم‌های مالی هم برداشته شد. مهم‌تر از همه اینکه در متن آورده شد که هدف راه حل جامع (بعد از ۶ ماه) شامل یک فرایند متقابل و قدم به قدم است که بایستی به رفع تمامی تحریم‌های شورای امنیت، تحریم‌های چند جانبه و تحریم‌های ملی که به برنامه هسته‌ای ایران مربوط می‌شود منجر شود.

دستاوردهای بزرگتری هم که مستقیم به مسئله هسته‌ای مربوط نمی‌باشد از توافقنامه حاصل شده؛ و آن این است که ما توازنی در گفتگوهای دیپلماتیک بدست آورده‌ایم. غیر ممکن بود کشوری در تحریم بزرگی قرار بگیرد، اما بتواند با ۶ کشور دیگر صحبت کند. شش کشوری که اکثر آنها قدرتهای جهانی هستند. حتی به نحوی که وزیر خارجه آمریکا بگوید طرف ایرانی به ما تشر زد، داد زد و تا به حال کسی با ما اینطور صحبت نکرده بود. این نشان دهنده آن است که ما در مذاکرات قوی برخورد کردیم، روی اصولمان ایستادگی کردیم، منافع طرف مقابل را هم در نظر گرفتیم اما در درجه اول منافع خودمان را در نظر گرفتیم و به هیچ عنوان احساس نشده که در این مذاکرات طرف ایرانی تحقیر شده، کوتاه آمده و چیز بزرگی را از دست داده است.

دستاورد دیگر یک نوع بی اعتمادی است که برخی از کشورهای غربی نسبت به امریکا ایجاد کردند. البته ممکن است مستقیماً به ما مربوط نباشد اما همین بی اعتمادی سبب خواهد شد که توطئه کمتری علیه ما صورت گیرد.

دستاورد مهم دیگر این است که دولت صهیونیستی و نتانیاهو هر چه تلاش کردند که این توافقنامه به شکست بیانجامد نتوانستند اقدامی انجام دهند. این خود نشان دهنده آن است که وزن ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی در همین مدت کوتاه بالا رفته است. وقتی وزن ژئوپلیتیکی ایران در منطقه بالا می رود در سطح جهان، وزن ژئوپلیتیکی رقبا و دشمنان جمهوری اسلامی پایین می آید.

حتی در وضعیت متحدین ایران در منطقه مثل لبنان، حزب الله و حتی سوریه تاثیرگذار بود. در مورد سوریه آمریکا مانند سابق فشار وارد نمی کند. حزب الله بعد از این توافق نامه شادمانی خود را از روندی که جمهوری اسلامی در پیش گرفته نشان داد. همچنین بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بعد از این توافقنامه شکاف بوجود آمد. همین امر سبب شد عمان اجازه ندهد ستاد مشترک یا ارتشی مشترک که سعودی‌ها می‌خواستند تشکیل دهند شکل بگیرد. قطر نیز به عمان پیوست. قطریها که با سعودیها سالهاست رقابت دارند مانند عمان، خود را تا حدودی به ایران و متحدین ایران مثل حزب الله و سوریه نزدیک می‌کنند. در حال حاضر حساسیت خاصی بین قطر و عربستان و از طرفی بین عمان و عربستان هم ایجاد شد. می توان شکاف در شورای همکاری خلیج فارس را آخرین دستاورد نامید. (فرجی راد، ۹۳/۱/۱۷)

همچنین پس از توافقنامه برجام، هیات‌های بسیاری از کشورهای اروپایی شامل فرانسه، آلمان، ایتالیا و ... به ایران آمدند که در مقایسه با ۸ سال گذشته که رفت و آمد ما تنها با نروژ، گامبیا و بعضی از کشورهای درجه ۳ آمریکای لاتین بود، نشان دهنده آن است که توافقنامه، وزن ژئوپلیتیکی ایران را بالا برده است. تصمیم برای لغو تحریمهای ایران از سوی سوئیس به منظور حمایت از توافق جامع هسته ای و پیگیری



روند اجرایی شدن آن و نشان دادن اطمینان این کشور اروپایی به اهداف سازنده طرفهای مذاکره کننده، اجرایی می شود. دولت سوئیس عنوان کرده که برجام دورنما و فصل تازه ای از روابط دو جانبه سیاسی و اقتصادی با ایران را رقم می زند بزرگترین معامله گران نفت جهان شرکتهای نظیر ویتول، گلنکور و ترافینگورا سوئیسی هستند. (خبرگزاری میزان، ۹۴/۵/۲۲)

حقوقدانان معتقدند سندی که در چارچوب برجام تنظیم شده منعطف و از نوع حقوق نرم است و از نوع حقوقی است که قالب الزام آور دارد. قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت هم یک قطعنامه الزام آوری است که برای همه اعضاست و سند حقوقی بین المللی است که محتوایی منعطف دارد. لذا عمده ترین ویژگی برجام، نحوه الزام آور بودن آن در حقوق بین الملل است به طوری که منضم به یک قطعنامه شورای امنیت است که تحت فصل هفتم صادر گردیده و برای کلیه اعضا لازم الاتباع است. (قنبری جهرمی، ۹۴/۵/۲۲، ۱۸)

از سوی دیگر، برخی از تحلیلگران معتقدند که دکترین سیاست خارجی اوباما، مانند سلف دموکراتش کارتر، بر اصل «مهار ایران» استوار است. موضوع مهار ایران را نیکلاس برنز، که در فاصله سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ در دولت جرج بوش، معاون وزیر امور خارجه آمریکا بود و هدایت مذاکرات هسته‌ای با ایران را برعهده داشت، در تاریخ ۲۹ جولای ۲۰۱۵ این‌گونه بیان می‌کند: "باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا و جانشین او و یا حتی جانشین رئیس‌جمهور بعد از اوباما، باید تلاش کنند قدرت ایران را در منطقه مهار کنند. بنابراین ما باید قدرت دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی خود را برای انسداد ایران در شرایط فعلی و مهار قدرت این کشور در منطقه در سال‌های آینده به کار بریم. استراتژی مؤثرتر و هوشمندانه‌تر، فشار به آن‌ها از طریق مذاکرات است." (www.hks.harvard.edu)

بنابراین از نگاه آمریکایی‌های دموکرات نیز قدرت منطقه‌ای ایران بایستی مهار شود. نگاهی به تضمین‌های امنیتی اوباما در نشست کمپ‌دیوید به کشورهای منطقه، نشان‌دهنده همین مسئله است که محوریت ترتیبات منطقه‌ای با موضوع «تهدید ایران» کماکان جزء سیاست مهار آمریکا محسوب می‌شود. این همان چیزی است که بن رودز، معاون مشاور امنیت ملی اوباما، در مصاحبه مطبوعاتی روز ۲ سپتامبر ۲۰۱۵ بر آن تأکید کرد که "رئیس‌جمهور تلویحاً گفته است آمریکا متعهد به امنیت عربستان و کشورهای خلیج فارس و مقابله با رفتارهای ایران خواهد بود" ([www.whitehouse.gov](http://www.whitehouse.gov)). آمریکا در منطقه از دیرباز دکترین بازدارندگی استراتژیک را در برابر ایران اعمال کرده بود. در دولت اوباما نیز سند موسوم به «بازنگری آرایش هسته‌ای»، که یک سند امنیت ملی است، تهیه و تنظیم شد. در این سند، از بازدارندگی متعارف و نامتعارف علیه ایران صحبت شده است.

در ادامه همین دکترین بازدارندگی است که اوباما در ۵ آوریل ۲۰۱۵ و بعد از بیانیه لوزان، در مصاحبه‌ای تحت عنوان «ایران و دکترین اوباما» با «نیویورک‌تایمز»، توضیح می‌دهد که بودجه دفاعی ایران سی میلیارد دلار است و بودجه دفاعی ما نزدیک به ششصد میلیارد. ایران می‌داند که نمی‌تواند با ما مبارزه کند... دکترین (من) این است: ما تعامل می‌کنیم، اما همه ظرفیت‌هایمان را هم حفظ می‌کنیم... می‌گویند ایران کنترل‌ناپذیر است. این‌طور نیست. تمام گزینه‌ها را حفظ کرده‌ایم... ساده‌لوح هم نیستیم... کسی چه می‌داند، ایران ممکن است تغییر کند و اگر این اتفاق نیفتاد، توانایی‌های بازدارندگی و برتری نظامی ما همچنان سر جایشان هست."

([www.nytimes.com](http://www.nytimes.com))

در کنار دو دکترین یادشده، دولت اوباما راهبردهایی را نیز به‌منظور دستیابی به اهداف کلان خود مدنظر قرار داده است. راهبرد نانوشته "بازیگر شرمنده" یکی از راهبردهایی است که به‌وسیله آن تلاش می‌شود رفتارهای ایران در سطح داخلی،

منطقه‌ای و بین‌المللی، به‌گونه‌ای به نمایش گذاشته شود که ایران در سطح منطقه و بین‌الملل، از اعمال و اقدامات خود «شرمنده» شود تا همین موضوع به‌مرور موجبات «تغییر رفتار» ایران را فراهم کند. غربی‌ها و به ویژه مقامات آمریکایی به‌دنبال القای این مسئله هستند که ایران و غرب درخصوص برخی مسائل منطقه‌ای مثل مبارزه با داعش، منافع مشترک دارند. جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا ضمن بیان اینکه «با لاوروف مذاکره خواهیم کرد تا بینم ایرانی‌ها آماده‌اند چه نقشی در ماجرای داعش ایفا کنند» و بیان اینکه «ما می‌خواهیم مشارکت سعودی‌ها و ترک‌ها را جلب کنیم و در نهایت، احتمالاً بینیم ایرانی‌ها آماده‌اند چه نقشی ایفا کنند» ([www.reuters.com](http://www.reuters.com)) به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده به نقش ایران اشاره کرده است. آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان؛ در نشست خبری در برلین در ۳۱ آگوست ۲۰۱۵، با استقبال از حضور ایران در ائتلاف ضد داعش و مبارزه با این گروه تروریستی، اظهار داشت: «به گمان من، ایران نفوذ قابل ملاحظه‌ای در آنچه در سوریه اتفاق می‌افتد، دارد و همه از حضور سازنده ایران در مذاکرات سوریه استقبال می‌کنند.» ([uk.reuters.com/article](http://uk.reuters.com/article))

در گزارش مشروح کمیسیون ویژه مجلس شورای اسلامی که در مهرماه سال ۱۳۹۴ ارائه گردید به نقاط مثبت و منفی برجام به طور تفصیلی و مشروح پرداخته شد. در اینجا به برخی از نکات منقدین برجام با استناد به متن گزارش کمیسیون ویژه به اختصار می‌پردازیم:

- ۱- قبول داوطلبانه پروتکل الحاقی قبل از تصویب برجام در مجلس. ۲- استثناء شدن ایران از معاهده NPT برای ۱۵ سال. ۳- حفظ زیرساخت قانونی تحریم‌ها. ۴- ایجاد مشکل برای صنایع و ممانعت از پیشرفت ایران در علوم مختلف. ۵- امکان دسترسی به تاسیسات نظامی ایران در متن برجام. ۶- حفظ تحریم‌های تسلیحاتی و موشکی ایران. ۷- تحریم‌های کنگره و ایالات آمریکا و اتحادیه اروپا صرفاً تعلیق می‌شوند. ۸- ایران کشوری مستثنا در حقوق، تکالیف و بازرسی هسته‌ای محسوب

می گردد. ۹- تعهدات ایران روشن و صریح اما تعهدات سایر طرفها پیچیده و دچار آسیب های جدی است. ۱۰- توافق برجام هیچ گونه ضمانت اجرائی حقوقی و قانونی ندارد. ۱۱- هیچ مرجعی برای راستی آزمایی انجام تعهدات طرفهای مذاکره ایران در نظر گرفته نشده است. ۱۲- برجام، برنامه هسته ای ایران را بدون دورنمای روشن در آینده، در یک تعلیق حداقل ده ساله و بلندمدت فرو می برد. ۱۳- ایجاد محدودیت مشخص در همه ابعاد تحقیق و توسعه و کنشدن مسیر تحقق برنامه صنعتی غنی سازی می باشد. ۱۴- مکانیسم های داوری مندرج در قطعنامه و برجام عامدانه بر ضد ایران تنظیم شده است.

۱۵- تعهد دولت به اجرای پروتکل از روز اجرای برجام برخلاف مصوبه مجلس است. در حالی که قانون مصوب مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۴ اجرای همه اقدامات داوطلبانه از جمله پروتکل الحاقی توسط دولت را ممنوع می کند و بند دوم قانون «الزام دولت به حفظ دستاوردها و حقوق هسته ای ملت ایران» مصوب تیرماه ۱۳۹۴ نیز منحصراً نظارت های ذیل پادمان (NPT) را مجاز دانسته و هرگونه نظارتی فراتر از آن را ممنوع دانسته است، دولت در برجام متعهد شده است که پروتکل را از روز اجرای توافق به نحو داوطلبانه اجرا نماید.

۱۶- بیان لغو شش قطعنامه قبلی شورای امنیت در بند ۷ و ۸ قطعنامه ۲۲۳۱ از نقاط خوب نتایج مذاکرات و این قطعنامه است؛ با توجه به بند ۱۲ این قطعنامه و امکان بازگشت پذیری همه قطعنامه های قبلی با هر بهانه ای، کمیسیون آن لغو را نه لغو کامل که «لغو مشروط» یا «تعلیق قطعنامه های گذشته» استنباط می کند.

۱۷- ایران در طول اجرای توافق صرفاً اجازه خواهد داشت از قریب به ۱۰ تن ذخایر موجودش حداکثر ۳۰۰ کیلوگرم اورانیم غنی شده را به شکل UF6 حفظ کند. این امر می تواند برنامه هسته ای ایران را از شتاب لازم بیندازد و ایران اسلامی را با

بهانه جویی های آمریکا و هم پیمانانش از مهمترین سرمایه اش در توسعه این صنعت محروم نماید.

۱۸- تحریم سوئیفت در خصوص نهادهای خارج شده از لیست انسداد دارایی ها مرتفع شده و این محدودیت از نهادهای اصلی کشور مثل بانک مرکزی، بانک ملت، بانک تجارت و برخی دیگر بانکها در روز اجرا رفع خواهد شد که موضوع بسیار مثبت ارزیابی می شود؛ لکن زیرساخت قانونی تحریم سوئیفت تا روز انتقال - هشت سال پس از تصویب قطعنامه ۲۲۳۱ - باقی خواهد ماند و در تاریخ مذکور نیز صرفاً تعلیق - و نه لغو - خواهد شد.

۱۹- مؤسسات مالی خارجی به شرطی از شمول تحریم های مالی ثانویه آمریکا خارج می شوند که میزان خرید نفت خام از ایران به صورت پیوسته در حال کاهش باشد و این به معنای مانع تراشی برای انتقال وجوه حاصل از فروش نفت خام ایران خواهد بود.

۲۰- اصل تناظر در انجام تعهدات دو طرف در برجام به طور کامل رعایت نشده و اقدام واقعی از سوی ۵+۱ در زمینه تعلیق تحریم ها به انجام تعهدات ایران و راستی آزمایی آن از سوی آژانس موکول شده است.

در ۱۹ مهرماه ۱۳۹۴، نمایندگان مجلس شورای اسلامی به بررسی کلیات طرح اقدام متناسب و متقابل جمهوری اسلامی ایران در اجرای برنامه جامع اقدام مشترک میان ایران و ۵+۱ پرداختند و در نهایت کلیات طرح برجام را با ۱۳۹ رای موافق و ۱۰۰ رای مخالف و ۱۲ رای ممتنع از ۲۳۵ نماینده حاضر در جلسه تصویب کردند. جزئیات برجام با ۱۶۱ رای موافق، ۵۹ رای مخالف و ۱۳ رای ممتنع تصویب شد. همچنین پس از تصویب مجلس، سخنگوی شورای نگهبان هم اعلام کرد که طرح اقدام متناسب و متقابل دولت در اجرای برجام با اکثریت آراء مغایر با شرع و قانون اساسی شناخته نشده است. (خبرگزاری رجانیوز، ۹۴/۷/۲۲)

### منابع:

- پركويچ، جورج (۱۳۸۴)، "پرونده هسته ای ایران (۲)"، ترجمه افسانه احدی، تهران، موسسه ابرار معاصر
- غریب آبادی، کاظم (۱۳۸۷)، برنامه هسته ای ایران: واقعیت های اساسی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- ابوالحسن شیرازی، حبیب اله (پاییز ۱۳۸۹)، "آمریکا و پرونده هسته ای ایران" دانشنامه، شماره ۷۸. بولتن الکترونیکی پایش اخبار و تحولات سیاسی ایالات متحده آمریکا (مرداد و شهریور ۱۳۹۴)، شمارگان ۵۸ و ۵۹.
- بهشتی پور، حسن (۹۴/۴/۲۹)، "بررسی و تحلیل محتوای قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت: گشایش ها و محدودیت ها"، وبگاه شخصی بهشتی پور.
- "توافق هسته ای ایران یک پیروزی دیپلماتیک بود/ چرایی نگرانی اعراب"، خبرگزاری صد خبر، مرداد ۱۳۹۴.
- حسینی، مهدی (۱۳۸۴)، "آمریکا و برنامه هسته ای ایران"، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۲۰.
- طالقانی، حسین (۹۴/۵/۲۲)، "دنیای حق هسته ای ایران را به رسمیت شناخت"، روزنامه ایران. خوش اندام، بهزاد (۱۳۸۶)، "واکنش ایران به رژیم بین المللی و منع اشاعه سلاح های کشتار جمعی"، پژوهشنامه خلع سلاح، سال اول، شماره دوم.
- مهاجرنیا، محسن (شهریور ۱۳۸۳)، "ایران و دیپلماسی هسته ای"، نگاه حوزه، شماره ۱۴۲.
- فرجی راد، عبدالرضا (۹۳/۱/۱۷)، "توافق ژنو و پیامدهای آن"، پایگاه خبری - تحلیلی امید هسته ای ایرانیان.
- قامت، جعفر (پاییز ۱۳۸۷)، "ایران هسته ای و پیامدهای منطقه ای آن" فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین الملل، سال اول، شماره چهارم
- قنبری جهرمی، محمدجعفر (۹۴/۵/۲۲)، "ارزیابی توافق هسته ای با معیارهای حقوق بین الملل"، روزنامه ایران.
- پایگاه اینترنتی وزارت امور خارجه، ۹۴/۵/۱۵
- خبرگزاری ایرنا، ۹۴/۵/۱۲

خبرگزاری فارس، ۹۴/۴/۲۴

خبرگزاری میزان، ۹۴/۵/۲۲

روزنامه اطلاعات، ۹۴/۵/۱۸

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۱۱/۲۸

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۱/۱

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۴/۳۰

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۸/۱۲

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۶/۲۶

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۸/۱۲

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۸/۱۲

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۸/۲۹

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۸/۱۲

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۱۰/۱۹

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳/۱/۲۰

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳/۵/۲۲

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۴/۱/۲۰

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۴/۴/۲

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۴/۴/۲۰

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۴/۴/۲۷

سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۴/۱/۲۰

<http://www.hks.harvard.edu/news-events/news/testimonies/nicholas-burns-testifies-july-29-2015>

<https://www.whitehouse.gov/the-press-office/2015/09/03/press-call-ben-rhodes-deputy-national-security-advisor-strategic>

<http://www.nytimes.com/2015/04/06/opinion/thomas-friedman-the-obama-doctrine-and-iran-interview.html>

<http://uk.reuters.com/article/2015/08/31/>

<http://www.reuters.com/article/2015/07/24/>





## نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران

### طالبان و پسا طالبان

محمدجواد آقاجری<sup>۱</sup>

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

مرتضی کریمی

دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۱/۱۹ - تاریخ تصویب ۹۴/۳/۲۷)

#### چکیده

نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و بعد از سقوط وی را می توان بر حسب میزان نفوذ و تاثیر گذاری به سه دسته بازیگران اصلی شامل ایران، پاکستان و روسیه و بازیگران پیرامونی شامل اتحادیه اروپا، ژاپن و بازیگران شبه پیرامونی شامل امریکا، عربستان، هند و چین تقسیم نمود. موقعیت سیاسی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی و قومی افغانستان سبب شده است که این کشور همواره تحت تاثیر قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای قرار داشته باشد. پاکستان یکی از مهمترین کشورهای تاثیر گذار در تحولات افغانستان است به طوری که در دوران حکومت طالبان، بهترین روابط بین دو کشور وجود داشت ولی پس از سقوط طالبان روابط دو کشور به شدت دچار تنش شد. دوران پنج ساله حکومت طالبان دشواری های زیادی برای دولت هند در پی داشت و در حقیقت، گسترش بی سابقه نفوذ تروریستها و بی ثباتی در دره کشمیر را به همراه داشت ولی پس از سقوط طالبان روابط دو کشور بهبود یافت. سقوط رژیم طالبان موجب بر چیده شدن تهدید عمده ای از مرزهای شرقی ایران شد و گروه های نزدیک به ایران به قدرت راه یافتند و موجبات ارتقاء روابط را فراهم نمودند.

این مقاله به بررسی و تجزیه و تحلیل نقش بازیگران منطقه ای و شبه منطقه ای سه کشور پاکستان، هند و ایران و تاثیر گذاری آنان در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و

Email: aghajari@yahoo.com

<sup>۱</sup> نویسنده مسئول

بعد از سقوط وی می پردازد. مبحث قابل توجه در این مقاله بدین ترتیب مطرح می شود که ایران و پاکستان که قبلاً خود بازیگران اصلی بحران افغانستان بودند اکنون جایگاه شبه پیرامونی پیدا کرده اند به طوری که نقش پاکستان تحت الشعاع نقش آمریکا قرار گرفته و ایران نیز اگر چه از بعضی پتانسیل ها برای تاثیر گذاری در افغانستان برخوردار است اما آمریکا به طور جدی مانع از بکارگیری این قابلیت هاست.

**واژه های کلیدی:** بازیگران منطقه ای، دولت سازی، پاکستان، هند، ایران، افغانستان، طالبان

#### مقدمه

پاکستان، ایران و هند هر سه کشور به دلیل داشتن مرزهای مشترک و نیز به دلیل نزدیکی جغرافیایی و اشتراکات قومی و فرهنگی و اختلافات مرزی، از مهمترین کشورهای تأثیرگذار در تحولات افغانستان به شمار می روند. از سویی با توجه به اینکه ثبات و امنیت سازی همواره یکی از مهمترین اهداف اکثر بازیگران ذی نفوذ در افغانستان است، این شرایط موجب شده است که تحولات افغانستان بر روی تعامل بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای با پاکستان، تأثیرات مثبت و منفی داشته باشد. (فرهنگ، ۱۳۸۱: ۸)

سابقه روابط این سه کشور با افغانستان به دهه های گذشته باز می گردد. به عنوان مثال رابطه دو کشور افغانستان و پاکستان به سال ۱۹۴۷، زمان استقلال پاکستان، باز می گردد. این دو کشور از همان ابتدا باچالش های متعددی مخصوصاً در ارتباط با مسائل مرزی و موضوعات قومی و قبیله ای مواجه بوده اند. مرز طولانی دیوبند که در دوره استعمار بریتانیا بین دو کشور کشیده شد، هرگز به طور رسمی از سوی دولت افغانستان، حتی در دوره طالبان که وفادارترین دولت به پاکستان بود نیز به رسمیت شناخته نشده است. این موضوع لاینحل، از علل اصلی تحرکات پاکستان در افغانستان است. دشمنی بین پاکستان و هند و جنگ ها و درگیری ها میان دو کشور به سوءظن بین مقامات کشوری و لشکری پاکستان نسبت به انگیزه های حضور هند در افغانستان و هر تعامل نزدیک میان این دو کشور افزوده است. (فیاض، ۱۳۸۷: ۲۳)

مقامات پاکستانی پس از تجزیه بنگلادش در سال ۱۹۷۱، نسبت به تجزیه بلوچ ها در غرب و پشتون ها در ولایات مرزی شمال غرب کشور نگرانند. علاوه بر مباحث سیاسی، امنیتی و فرهنگی، پاکستان نفع زیادی در افغانستانی دوست و همسو با سیاست های خود در عرصه اقتصادی دارد؛ زیرا باعث خواهد شد که کالاهای پاکستانی به بازارهای آسیای مرکزی راه پیدا کنند. همچنین پاکستان می تواند از منابع چشمگیر

برق و انرژی منطقه نیز منتفع شود. پاکستان به عنوان یکی از مهمترین همسایگان افغانستان، طبیعتاً از تحولات صورت گرفته در افغانستان تأثیر گرفته و متقابلاً تأثیرگذار بوده است. (فرزین نیا، ۱۳۸۳: ۴۲)

تحولات دهه های اخیر نشان از نقش تأثیرگذار پاکستان در تحولات افغانستان دارد. یکی از معضلات داخلی پاکستان نقش بسیار زیاد ارتش و "آی. اس. آی" در فرآیند تصمیم سازی و تصمیم گیری در این کشور است. تاکنون نیز علیرغم تلاشی که جهت مبارزه با تروریسم القاعده صورت گرفته است، برخی معتقدند که این کشور شاهد همکاری پنهانی برخی از مسئولین ارتش و آی. اس. آی با گروه های تروریستی القاعده و طالبان می باشد.

تحولات ایران، هند و پاکستان نیز می تواند تأثیر مثبت و منفی در ثبات و امنیت افغانستان داشته باشد. دلیل این مدعا؛ یکدست نبودن سیاست در پاکستان و تبعات ناشی از آن، استفاده شورشیان افغانی از پناهگاه پاکستانی برای اقامت خود (نمونه اخیر آن کشته شدن بن لادن در پناهگاه خود در پاکستان) و نفوذ در مناطقی از افغانستان از جمله در شمال این کشور که در گذشته در آنجا نفوذ نداشته، می باشند. از این رو، این عوامل می توانند در تداوم بحران در افغانستان و عدم موفقیت در روند استقرار ثبات و امنیت سازی در افغانستان، نقش زیادی داشته باشد. پاکستان برای اینکه انسجام سرزمینی خود را تداوم بخشد، مانع از شکل گیری دولتی غیرهمسو در افغانستان می شود و تلاش های وسیعی را برای ایجاد دولتی تحت الحمايه یا تضعیف نهاد دولت در افغانستان صورت داده است. طالبان به عنوان مهمترین بازیگر غیر دولتی در صحنه افغانستان، در جهت شکل دهی به یک دولت دوست یا برهم زدن ثبات و امنیت در این کشور، در سیاست خارجی پاکستان اهمیت داشته است. در صورتی که در افغانستان دولت غیرهمسو به قدرت برسد، تجربه گذشته حاکی از آن است که بی ثباتی و دولت ضعیف، بیشتر می تواند منافع ملی پاکستان را تأیید نماید. (عظیمی، ۱۳۸۲: ۳۸)

هند نیز در فرایند دولت سازی افغانستان نقش های متعددی دارد. این کشور که از سیاست پاکستان مبنی بر بهره برداری از سرزمین افغانستان به حیث پایگاه آموزشی تروریستان کشمیری علیه تمامیت سرزمینی خود به ویژه در کشمیر، آگاهی داشت؛ شرایط سیاسی افغانستان پساتالبانی - القاعده - آی اس آی زیر سایه امریکا راغنیمت شمرده به تحکیم موقعیت خود در این کشور پرداخت. پرسمانی که باعث نگرانی نظامی های پاکستانی و مشوق آن ها شده است تا بیشتر از پیش به تقویت طالبان، القاعده و تند روهای مذهبی در خاک خود در جهت بی ثبات کردن افغانستان و گه گاهی هم به صادر کردن تروریسم، به هندوستان مبادرت ورزند. از همه مهمتر اینکه، نظامی های پاکستانی هم تندرویی مذهبی را در خاک خود فربه کرده اند و هم طالبان افغانی را بازسازی و پشت سر آن ها طالبان پاکستانی را ایجاد، آموزش و برای تطبیق برنامه های تروریستی مورد نظر خود به افغانستان اعزام کردند. (ملازهی، ۱۳۸۶: ۲۱)

این در حالی است که جمهوری اسلامی در افغانستان سیاست روی کار آوردن دولت مورد نظر و وابسته به خویش را دنبال نموده است. بلکه اساس این سیاست بر شکل گیری یک دولت فراگیر که حقوق تمامی اقوام و ملیت ها را برآورده سازد، استوار می باشد. هر چند افغانستان به لحاظ موقعیت جغرافیایی اش برای تامین منافع اقتصادی ایران در منطقه و فعالیت های فرهنگی این کشور از اهمیت جدی برخوردار است، اما به دلیل آن که با روی کار آمدن یک دولت فراگیر و برقراری امنیت در منطقه، زمینه های تامین این اهداف فراهم می گردد برای جمهوری اسلامی ضرورتی وجود ندارد تا با سرمایه گذاری های سیاسی و ایجاد شبکه های وابسته به خود این اهداف را دنبال نماید. برقراری صلح و امنیت در افغانستان که خواست اصلی جمهوری اسلامی است، این کشور را قادر می سازد تا فرآیند همکاری منطقه ای خود با کشورهای منطقه و آسیای میانه را از طریق سازمان اقتصادی اکو دنبال نماید و از طرف دیگر ایجاد امنیت در افغانستان زمینه های فعالیت سیاسی و فرهنگی ایران در منطقه و آسیای میانه را

هموار خواهد کرد. بنابراین، آنچه هدف اصلی این سیاست را شکل می دهد ایجاد نظم و امنیت در منطقه در پرتو شکل گیری یک دولت فراگیر متشکل از احزاب، اقوام و ملیت های ساکن در افغانستان است. استراتژی همکاری منطقه ای ایران در قبال کشورهای آسیای میانه که از طریق راه اندازی، توسعه و تکمیل حلقه های تجاری در داخل اکو دنبال می شود، ایجاب می کند که هر نظام سیاسی که در افغانستان در تلاش برای براندازی این همگرایی برآید برای جمهوری اسلامی قابل قبول نباشد. افغانستان با تلاش و مساعدت جمهوری اسلامی، در دوران حاکمیت برهان الدین ربانی به حلقه تجاری اکو پیوست و امروز عضو این سازمان منطقه ای است. تحولات دهه های اخیر نشان از نقش تأثیرگذار پاکستان، ایران و هند در تحولات افغانستان و فرایند دولت سازی در این کشور دارد که این مقاله به کنکاش پیرامون آن خواهد پرداخت.

سوال عمده در این مقاله بدین ترتیب قابل طرح است که سیاست خارجی کشورهای پاکستان، هند و ایران چگونه در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پس از آن تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ می توان این فرضیه را مطرح نمود که سیاست خارجی بازیگر منطقه ای مانند پاکستان در دوران طالبان بیشتر از دو کشور ایران و هند در فرایند دولت سازی در افغانستان تأثیرگذار بوده و انتفاع برده است.

با بررسی تحولات مهم در صحنه روابط بین الملل و تاثیر آن بر فرایند دولت سازی در افغانستان می توان به حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تأثیرات عمده آن بر این پروسه پرداخت. مهمترین پیامد این واقعه، بسیج جهانی برای مقابله با تروریسم بود که بارزترین نمود خود را در افغانستان برجای گذاشت. ایالات متحده با تشکیل ائتلاف ضد تروریسم به افغانستان حمله کرده تا گروه طالبان و شبکه القاعده را که مظنون اصلی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بودند از پا درآورد.

حمله به افغانستان، موجب بروز تغییرات بنیادین در عرصه داخلی، منطقه ای و بین المللی این کشور گردید. سؤال این است که این تغییرات کدامند و به ویژه چه تأثیری

بر نقش و جایگاه پاکستان، ایران و هند در افغانستان گذاشته یا خواهد گذاشت؟ حادثه ۱۱ سپتامبر باعث تغییر در نقش بازیگران، قواعد بازی صحنه افغانستان و الگوهای رفتاری کشورهای ذی نفوذ در بحران افغانستان شد. در هر بحرانی تعدادی از بازیگران دخیل هستند. این بازیگران به طور عمده بر پایه ملاحظات منافع خود در بحران دخالت می کنند و به ایفای نقش می پردازند. بازیگران بحران افغانستان را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. بازیگران داخلی یا گروههای سیاسی و نظامی افغانستان،

ب. بازیگران منطقه ای یا شش کشور همسایه افغانستان؛

ج. بازیگران فرامنطقه ای یعنی روسیه، آمریکا و سازمان ملل.

هر یک از این بازیگران دارای اهدافی در افغانستان هستند که به طور عمده در قالب چهار مؤلفه ژئوپولیتیک، ژئوکالچر، ژئو-اکونومیک و ژئواستراتژیک قابل بررسی است. این اهداف به طور قطع از طریق ابزارهایی پی گیری و تعقیب می شوند که مهمترین آنها عبارت اند از: قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی (دیپلماتیک) و بالاخره قدرت اطلاعاتی-امنیتی.

آثار این اعمال قدرت معمولاً در سه شکل شکست، پیروزی و موازنه قوا بروز می کند. حال به بررسی وضعیت بازیگران دخیل در بحران افغانستان، اهداف و سیاستهای آنها، نحوه به کارگیری ابزار جهت نیل به هدف و نتایج اقدام می پردازیم. تحولات سیاسی و نظامی افغانستان را می توان به دو مقطع قبل و بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر تقسیم کرد. تقسیم تحولات سیاسی- نظامی افغانستان به این دو مقطع از آن نظر ضروری است که بتوانیم از طریق تغییرات حاصل شده در فاصله زمانی این دو مقطع، به نتایجی دست یابیم.

### بازیگران دخیل در بحران افغانستان قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر

همان گونه که گفته شد سه دسته بازیگر عمده در صحنه تحولات افغانستان نقش آفرینی کرده اند که عبارت اند از:

#### ۱. بازیگران داخلی

این بازیگران در دو دسته کلی علیه یکدیگر صف آرایی کرده بودند. یکی ائتلاف شمال که به طور عمده اقوام غیرپشتون را شامل می شد؛ مانند جمعیت اسلامی (تاجیک)، جنبش ملی-اسلامی شمال (ازبک)، حزب وحدت اسلامی (شیعه- هزاره) و نیروهایی از قومیت پشتون (اتحاد اسلامی، شورای مشرقی و...). هدف اصلی این گروه ها مقابله با سلطه طالبان و مشارکت در ساختار سیاسی قدرت بر پایه جمعیت خود بود. گروههای ائتلاف شمال عمدتاً از سوی کشورهای آسیای مرکزی، ایران، روسیه و هند تجهیز و تقویت می شد.

دومین بازیگر داخلی عبارت بود از گروه طالبان که طیفی از احزاب هفت گانه پشتون تا افغان العربها را که در شبکه القاعده به رهبری اسامه بن لادن سازماندهی می شدند، در برمی گرفت. هدف این گروه که از سوی کشورهای پاکستان، آمریکا، عربستان سعودی و امارات متحده عربی حمایت می شد، استقرار حکومتی خاص در افغانستان بود که بیشتر در چارچوب اندیشه های سلفی گری قابل توضیح و تفسیر است (امارات اسلامی افغانستان تحت رهبری امیرالمؤمنین ملا محمد عمر). در قاموس حکومت طالبان، جای مستقلی برای سایر احزاب، گروهها و اقوام افغانستان وجود نداشت و همگی باید مطیع محض فرامین امیرالمؤمنین، در قندهار می بودند.

#### ۲. بازیگران منطقه ای

هر شش کشور همسایه افغانستان به نوعی در بحران افغانستان دخیل بودند اما دخالت آنها با شدت و ضعف همراه بوده است. در حالی که پاکستان و ایران در صف مقدم جبهه قرار داشتند، چین، هند و کشورهای آسیای مرکزی محتاطانه نظاره گر



اوضاع بوده و متناسب با شرایط زمانی، مداخلات آنها شدت یا ضعف پیدا می کرد. لذا در اینجا به تاثیر سیاست های پاکستان در فرایند دولت سازی در افغانستان می پردازیم.

### سیاست پاکستان در فرایند دولت سازی در افغانستان

اهداف چهارگانه پاکستان از جنبه ژئوپولیتیکی به ایجاد یک دولت همسو و ضعیف در افغانستان، نادیده گرفتن خط مرزی دیوبند، تضعیف قدرت و توانایی ملی افغانستان منتهی شده است. از نظر ژئوکالچری، حمایت از قومیت پشتون (حمایت ابزاری) و بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان (سنی گرایی متعصب) مد نظر می باشد. از جنبه ژئواستراتژیکی، دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی، دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند و تحت تاثیر قرار دادن روابط ایران و افغانستان مورد نظر است. از نظر ژئو-اکنومیک، گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و بازار آسیای مرکزی، امکان دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل افغانستان به بازارهای کالاهای مصرفی مد نظر قرار گرفته است.

به صورت اجمالی می توان منافع پاکستان را در افغانستان چنین بیان کرد:

#### ۱. منافع اقتصادی:

الف. دسترسی به آسیای مرکزی و رقابت با ایران و رقابت در بازارهای منطقه  
ب. استفاده از مسیر ترانزیت خطوط نفت و گاز آسیای مرکزی از طریق افغانستان به پاکستان

ج. بهره برداری از بنادر کراچی و گوادر در رقابت با بنادر چابهار و بندرعباس ایران در هر سه محور اقتصادی جهت رقابت پاکستان به ضرر ایران است و در واقع، هر اندازه، پاکستان در حوزه اقتصادی موفق باشد، ایران به همان میزان ضرر کرده است.

#### ۲. منافع سیاسی: حل اختلافات ارضی با افغانستان و رقابت با هند

۳. رقابت با ایران: در هر سه محور، پاکستان تنها وقتی به اهدافش می رسد که یک دولت هم پیمان در افغانستان حاکم باشد و این اهداف با حضور طالبان در قدرت،

میسر بوده و با حذف طالبان، نقش پاکستان محدود و در مقابل، نقش رقیب منطقه‌ای آن، یعنی ایران، توسعه پیدا می‌کند.

مهمترین ابزارهای اعمال نفوذ پاکستان در افغانستان عبارتند از: سازمان امنیت و اطلاعات ارتش پاکستان، گروه‌های تندرو پشتون مثل حزب اسلامی حکمتیار و گروه طالبان؛ پشتونهای پاکستان که با پشتونهای افغان ارتباط تنگاتنگ قومی و مذهبی دارند، مدارس مذهبی پاکستان که به تعلیم نیروهای تندرو پشتون می‌پرداختند؛ شبکه القاعده که با محافل مذهبی تندرو در پاکستان (سمیع الحق، فضل الرحمان و...) ارتباط ایدئولوژیک نزدیکی دارد و وزارت خارجه پاکستان که در محافل سیاسی بین المللی حامی طالبان بود.

نتایج سیاستهای پاکستان میان طیفی از موفقیت تا ناکامی قابل ارزیابی است. به عنوان مثال، حکمتیار در تأمین اهداف پاکستان ناکام ماند. این در حالی است که موفقیت نسبی طالبان در بسط سیطره خود بر افغانستان برای پاکستان یک موفقیت بود. علاوه بر این اسلام آباد طی یک دهه توانست میان پشتونها و غیرپشتونها در راستای منافع ملی پاکستان موازنه قوا ایجاد کند و جایگاه پاکستان را در افغانستان به طور نسبی حفظ کند. در اینجا ضروری به نظر می‌رسد که به نقش پاکستان در فرایند دولت سازی در افغانستان دوران طالبان و پس از وی بطور تطبیقی پرداخته شود.

#### ۱. نقش پاکستان در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان

پاکستان در یک زد و بند سیاسی، اقتصادی و نظامی و با استفاده از بستر بحرانی در افغانستان، به کمک سرویس های جاسوسی امریکا و انگلیس و کمک مالی عربستان، جنبش وابسته طالبان را با هدف ایجاد امنیت مسیر تجاری اش با آسیای میانه و خاتمه دادن به مسأله سیاسی پشتونستان به وجود آورد. (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۸/۲۲)

درباره ماهیت این دست پرورده پاکستان، گروهی آنان را سربازان آی اس آی پاکستان برای تأمین منافع آن کشور در افغانستان می‌دانند و گروهی آنان را طالبان

مدارس دینی پاکستان به منظور برپایی حکومت اسلامی و گروهی آنان را مهره های امریکایی می خوانند. اما از شواهد تاریخی مستند و روابط این گروه با دیگر کشورها، می توان برداشت نمود که سران و گردانندگان اصلی این گروه، به پاکستان، انگلیس، عربستان سعودی و امریکا روابط محکمی داشته اند. لذا پاکستان، پدیدآورنده این گروه بنیادگرا، نقش انکارناپذیری داشته است. (رشید، ۱۳۸۵، ۲۵)

پاکستان علاوه بر به وجود آوردن طالبان و حمایت از آنها، همیشه مراقب بوده تا دولت مقتدر در کابل سر کار نیاید؛ زیرا دولت مقتدر می تواند منافع پاکستان را به خطر بیندازد و آتش اختلاف دیرینه را روشن کند. مطلوب پاکستان، حفظ دولت هایی مثل طالبان در افغانستان بوده و هست؛ زیرا هیچ دولتی در صد سال اخیر در افغانستان به اندازه طالبان تحت تاثیر پاکستان نبوده و ملاحظات دفاعی، امنیتی و سیاسی موردنظر پاکستان را در رفتارهای ملی، منطقه ای و بین المللی خود رعایت نکرده است. (طنین، ۱۳۸۲، ۱۰۴)

پاکستان همواره در پی تحکیم منافع خویش در افغانستان بوده که خط دیوبند و مسأله پشتونستان یکی از این منافع است. این کشور همواره از اتحاد گروه های افغان و اقتدار حکومت ملی توسط هر قومی هراس دارد. افغانستانی جنگ زده با اقتصادی ورشکسته و حکومت ضعیف، به پاکستان کمک می کند تا بر اوضاع افغانستان مسلط باشد و نگذارد رهبران و سیاستمداران افغانستان در فکر پشتونستان باشند. پاکستان تمایل دارد تا در صورت به وجود آمدن حکومت ملی در افغانستان، حکومتی تحت نفوذ این کشور به وجود آید و حافظ منافع پاکستان باشد. حمایت پاکستان از حزب اسلامی و در سال های بعد ایجاد پروژه طالبان، از همین نگرش سیاسی پاکستان به اوضاع افغانستان سرچشمه می گیرد. لذا پاکستان به حاکمیت پشتون ها متمایل است که نزدیکی و مشترکات قومی و زبانی با اقوام پاکستان دارند؛ زیرا تصور می کند با این قوم، بهتر می تواند درباره مسائل مورد مناقشه دو طرف کنار بیاید. (سجادی، ۱۳۸۷، ۱۲۰)

پاکستانی‌ها معتقدند که ایجاد یک افغانستان تحت‌الحمایه، می‌تواند منافع ذیل را برای آنها در برداشته باشد:

۱. پیدا کردن عمق استراتژیک؛
۲. دسترسی به منابع دست‌نخورده افغانستان؛
۳. استفاده از افغانستان به عنوان یک پایگاه در جهت پخش نفوذ خویش در آسیای میانه؛

۴. دسترسی به یک راه مواصلاتی به آسیای میانه؛

۵. از بین بردن معضل خط دیوبند (عصمت الهی، ۱۳۸۹، ۵)

پاکستان تنها به حمایت مالی و سیاسی از طالبان بسنده نکرد و اگر گروه به اصطلاح القاعده موفق به حادثه یازده سپتامبر نمی‌شد و بنیان‌گذاران این پدیده شوم به نحسیت آن پی‌نمی‌بردند، طولی نمی‌کشید که این گروه افراطی، به بمب‌اتمی و سلاح‌های کشتار جمعی مجهز می‌شدند. برای دست‌یابی به این هدف بود که پاکستان نیمی از دوازده دانشمند هسته‌ای خود را به افغانستان فرستاد تا طالبان را در تولید سلاح‌های آلوده بسیج کند.

حمایت‌های پاکستان از طالبان و به‌طور اعم از پشتون‌ها یک سیاست همیشگی است. این کشور می‌پندارد که بدون حمایت از پشتون‌ها، امنیت خودش به خطر می‌افتد و هر لحظه ممکن است مسأله پشتونستان مطرح شود. لذا پاکستان بعد از حمله آمریکا هم از حمایت طالبان دست‌برنداشت. کارشناسان معتقدند که نقش پاکستان در قبال افغانستان شفاف نبوده است. در حمله آمریکا به افغانستان، سیا پروژه‌ای به نام «نتیجه‌دهی سریع» را اجرا کرد. براساس این پروژه، سازمان سیا از دولت بوش دستور داشت تا پشتون‌های ضد طالبان را برای جنگ با طالبان و القاعده بسیج کند. سازمان جاسوسی پاکستان از این پس نقشی دوگانه به عهده گرفت و درحالی‌که در یک سو به هم‌کاری با سیا پرداخت، در سطح زیرین هرگز از حمایت طالبان دست‌بر نداشت.

این موضوع به ویژه در گزارش های منتشر شده، به خوبی نشان داد که اطلاعات درباره فعالیت های عبدالحق که از مهره های کلیدی سیا در برانگیختن اقوام پشتون علیه طالبان بود، از طریق سازمان آی اس آی پاکستان به دست طالبان رسیده است. (خاتمی خسرو شاهی، ۱۳۸۹، ۱۲۱)

مشرف در اثر فشاری های واشنگتن بعد از حادثه یازده سپتامبر، از حمایت رژیم بنیادگرای افراطی طالبان در افغانستان پس از هشت سال پشتیبانی، دست برداشت. روزی که اولین بمب امریکا در افغانستان فرود آمد مشرف، «محمود احمد» رییس آی اس آی را برکنار نمود و سپهد حسن الحق را جانشین وی کرد که با دیدگاه های وی بیشتر هم سویی داشت. حسن الحق مدت شش ماه، آی اس آی را از حضور عناصری که تصور می شد با طالبان پیوند داشتند، پاک سازی کرد. با وجود این، در این مسأله که آیا سازمان آی اس آی به طور کامل از علایق پیشین خود دست برداشت و با امریکا در افغانستان هم سویی نشان داد، تردید وجود دارد.

عربستان سعودی از اصلی ترین بانیان و حامیان طالبان به شمار می رفت. حمایت های سعودی ها از گروه های افراطی و تروریستی، یکی از سیاست های این حکومت سلفی بود. از زمانی که عربستان به دست آل سعود و مذهب وهابیت افتاد، حمایت از این نوع گروه ها به سیاست کلی و عمومی آل سعود تبدیل شده است.

عربستان سعودی در زمان حمله شوروی به افغانستان همراه با ضیاء الحق طرح افراطی کردن و آموزش بنیادگرایی را در پاکستان با تأسیس هزاران مدرسه دینی دنبال کرد. در زمان حکومت حزب دموکراتیک خلق در افغانستان و تجاوز شوروی، کشورهای خلیج فارس به ویژه عربستان، مدارس دینی بسیاری در پاکستان (نزدیک مرز افغانستان) ایجاد کردند و این مدارس، تحت اشراف دو حزب اسلامی پاکستان یعنی جماعت اسلامی به ریاست قاری حسین احمد و جماعه العلمای اسلامی به ریاست

مولانا فضل الرحمان قرار داشتند. این احزاب از افکار اخوان المسلمین و وهابیون سعودی تأثیر می پذیرفتند.

احمد رشید نیز در مورد کمک های مالی عربستان و امریکا می نویسد: ایالات متحده بین سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ چهار تا پنج میلیارد به مجاهدین کمک کرد. همین مبلغ را عربستان و دیگر حامیان اسلامی و اروپایی مجاهدین به آنان کمک کردند. در کل کمک هایی که مجاهدین دریافت نمودند، بالغ بر ده میلیارد دلار می شود. (یونسیان، روزنامه حیات نو، ۱۳/۴/۱۳۸۵)

وقوع انقلاب اسلامی ایران، بیشترین تأثیر را در منطقه افغانستان و نیز پاکستان بر جای گذاشته است. افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم نقطه حایل، میان قدرت های بزرگ بود و امریکا بعد از پایان جنگ سرد، تمایلی زیادی در مداخله نداشت؛ زیرا حکومت های افغانستان برای مدت ها در مقابل شرق و غرب بیطرف بودند و این بیطرفی را شرق و غرب نیز قبول داشتند. اما وقوع انقلاب اسلامی از یک سو و استقلال جمهوری های آسیای مرکزی از سوی دیگر، افغانستان را با موقعیت جدید مواجه کرد. این باعث شد تا قدرت ها بار دیگر به افغانستان توجه کنند و به فکر حکومتی دل خواه بیفتند که منافعشان را تأمین سازد.

([www.greenthought-afgh.persianblog.ir](http://www.greenthought-afgh.persianblog.ir))

افغانستان به سبب وجود گروه های قومی مختلف و همسایگی با ایران، ظرفیت بالقوه بسیاری برای تأثیرپذیری از ایران دارد و حضور چشم گیر شیعیان در این کشور، این تأثیرپذیری را دو چندان کرده است.

ایالات متحده بعد از آن که میلیاردها دلار اسلحه و تجهیزات نظامی در اختیار مجاهدین افغانی قرار داد، به دنبال خروج کامل نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ میلادی، از این کشور فاصله گرفت. امریکا بین سال های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ از طالبان اصولاً به این دلیل از طریق هم پیمانانش یعنی پاکستان و عربستان سعودی

حمایت سیاسی می کرد که به آنان به دید گروهی ضد ایران، ضد شیعه و طرفدار غرب می نگریست. واشنگتن هدف بنیادگرایانه اسلامی طالبان، سرکوب زنان به دست آنها و وحشی را که آنان در آسیای مرکزی به وجود آورده بودند، به راحتی نادیده گرفت. حمایت امریکا از طالبان بین سال های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ بیشتر به دلیل مقابله با انقلاب اسلامی بود. (ورسجی، ۱۳۹۱، ۶۴۴)

## ۲. نقش پاکستان در تحولات افغانستان پس از طالبان

فروپاشی بلوک شوروی و سقوط رژیم کمونیستی در سال ۱۹۹۲، شرایط جدیدی را برای افغانستان به وجود آورد. افغانستان از سال ۱۹۹۲ تا سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، مکانی برای رقابت کشورهای منطقه شد. از سال ۲۰۰۱ تاکنون، پس از اشغال این کشور توسط نیروهای نظامی امریکا و ناتو نیز این کشور مکانی برای رقابت میان کشورهای منطقه ای و فرامنطقه ای به بهانه مبارزه با تروریسم و بازگرداندن ثبات و امنیت به این کشور شده است.

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، استراتژی تسلط پاکستان و نیز تعریف افغانستان به عنوان عمق استراتژی پاکستان، با شکست مواجه شد و بحران هایی را که پاکستان قصد داشت به سمت افغانستان و کشمیر منتقل کند، به سمت خودش بازگشت. با روی کار آمدن حکومت کرزای، روابط دو کشور به شدت دچار تنش شد. حکومت کرزای همواره پاکستان را به دخالت در امور داخلی افغانستان و حمایت از طالبان متهم می کند. در حقیقت سیاست عملی پاکستان در افغانستان پیچیده است. از سویی این کشور، خودش را به صورت حامی اهداف جامعه بین المللی و ایالات متحده نشان داده و در دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، رسماً پایان حمایتش را از طالبان اعلام کرد، متعاقب آن، این کشور تسهیلاتی لجستیکی برای امریکا به منظور تأسیس پایگاه های نظامی و پس از آن تسهیلاتی را برای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، به منظور ایجاد مسیرهای ترانزیتی فراهم آورده است. از سوی دیگر، پاکستان از سایر گروه های تروریستی نظیر

شبکه حقانی، حزب اسلامی، طالبان افغانی و لشکر طیبه حمایت می‌کند که تأثیر منفی در ثبات و امنیت افغانستان و منطقه دارد. در این ارتباط، برخی از پژوهشگران بر این باورند که تخلیه انرژی گروه‌های تروریستی در مبدأ مانع از سرریز و سرایت انرژی آنها به مناطق مقصد خواهد شد. بدین ترتیب هرچه افغانستان به سمت تشدید ناامنی پیش رود، به همان نسبت این کشورها امن‌تر خواهند شد. براساس این فرضیه سرویس اطلاعاتی پاکستان با حمایت برخی از کشورهای عربی چون عربستان، امارات و کویت، از جریان بی‌ثبات سازی در افغانستان حمایت می‌کنند.

تأثیر سیاست‌های پاکستان بر افغانستان در واقع مخرب و بی‌ثبات کننده است. از یک سو، وضعیتی که در پاکستان وجود دارد خود به عنوان یکی از عوامل چالش‌های امنیتی در افغانستان و منطقه محسوب می‌شود. دولت پاکستان از اقتدار کامل در حوزه سرزمینی خود برخوردار نیست، این موضوع شامل حوزه نهادهای درون حاکمیت و همچنین حوزه مقابله با جریان افراط گرایی نیز می‌شود. از سوی دیگر، نقش پاکستان در حمایت از شورشیان افغانی است. شورشیان افغانی از پناهگاه‌هایی در خاک پاکستان درصدد نفوذ در مناطقی از جمله شمال افغانستان هستند که سابقاً در آنجا نفوذ نداشته‌اند، تا بتوانند فشارها را بر دولت های کرزای و اشرف غنی افزایش دهند.

#### تأثیر سیاست های هند در فرایند دولت سازی در افغانستان

سرزمین و مردم افغانستان از زمانهای گذشته دارای ارتباط نزدیک با مردم شبه‌قاره هند بوده‌اند. افغانستان یکی از دروازه‌های ورود به شبه‌قاره هند بوده است که در طول تاریخ مهاجمان و مهاجران را به درون شبه‌قاره هند پذیرفت و تعامل و پیوندی دیرینه بین مردم این منطقه به وجود آورد. خروج اتحاد شوروی از افغانستان آغاز دوره جدیدی در روابط هند و افغانستان گردید. دولت هند، با توجه به مصالح خود، حکومت نجیب‌الله در کابل را حکومتی مناسب می‌دانست. اما در نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی و پاره‌ای از عوامل دیگر، این حکومت نتوانست بیش از چهار سال دوام داشته



باشد و به دست مجاهدین سرنگون گردید. با ناتوانی حکومت مجاهدین در افغانستان و بی‌ثباتی آن، زمینه روی کار آمدن طالبان در افغانستان فراهم شد. در اینجا ضروری است به بررسی نقش هند در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پس از آن بپردازیم.

### ۱. نقش هند در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان

با سقوط حکومت نجیب‌الله در آوریل ۱۹۹۲ حکومت مجاهدین بر سر کار آمد. دولت هند گرچه از روی کار آمدن حکومتی با گرایش اسلامی چندان راضی نبود اما از دولت برهان‌الدین ربانی پشتیبانی کرد. اما این حکومت به علت اینکه متشکل از گروه‌های مختلف با گرایش‌های گوناگون بود نتوانست دوام زیادی بیاورد و با بروز اختلافات بسیار بین گروه‌های جهادی کشمکش‌های سختی بین آنها بروز کرد. این اختلافات به قدری بالا گرفت که موجب بی‌ثباتی در افغانستان گردید. برای مثال در پرتاب موشک و گلوله‌باران‌های مختلف از سوی گروه حکمتیار شهر کابل دچار آسیب‌های شدیدی شد. به همین ترتیب، بین گروه‌های دیگر بر سر تقسیم قدرت اختلاف وجود داشت و این امر مانع تشکیل و بقای یک حکومت وحدت ملی گردید. به دنبال این تحولات، گروه طالبان، که در ابتدا قسمتهایی از جنوب افغانستان را در کنترل خود داشت، به تدریج دامنه سرزمینهای زیرکنترل خود را گسترش داد و سرانجام با فتح کابل قدرت را در افغانستان به دست گرفت. روی کار آمدن حکومت طالبان در نتیجه پشتیبانی مستقیم پاکستان، ایالات متحده و عربستان بود. این حکومت بلافاصله از سوی پاکستان و عربستان به رسمیت شناخته شد. این امر نقطه اوج سیاستهایی بود که در دراز مدت توسط پاکستان و عربستان و کمک‌های مالی آمریکا پایه‌گذاری گردیده بود. پاکستان تحت حکومت ضیاء‌الحق، که از زمان حمله اتحاد شوروی به خاک افغانستان در سال ۱۹۷۹ به عنوان کانال توزیع و کمک‌رسانی انتخاب گردیده بود، نقش فعالانه‌ای در سازماندهی، هماهنگی و آموزش مجاهدین افغان بر ضد اتحاد جماهیر شوروی به

عاهده گرفت. این فعالیتها در بحبوحه جنگ سرد بین شوروی و آمریکا از حجم و ابعاد گسترده‌ای برخوردار بود. این کشور با پشتیبانی غرب و بعضی از کشورهای مسلمان و عربی زمینه پرورش، سازماندهی و دادن آموزشهای ایدئولوژیک در مدارس مذهبی که تعداد آنها ناگهان به طور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته بود، فراهم کرد. با روی کار آمدن دولت مجاهدین در کابل و حضور عناصری در این دولت، که روابط صمیمانه‌ای با پاکستان نداشتند، این کشور تصمیم گرفت گروه طالبان را بر سر کار بیاورد، گروهی که مشکل از گروههای متعصب پشتو بود که در مدارس مذهبی دیوبندی تحصیل کرده بودند. هدف پاکستان از این امر روی کار آوردن حکومتی دست‌نشانده خود بود که دیگر هیچ‌گاه مشکلات ارضی خود را با پاکستان مطرح نکند و برای این کشور تهدیدی به وجود نیارد و در ضمن در ارتباط با رقیب پاکستان، یعنی هند، عمق استراتژیک داشته باشد.

قدرت یابی طالبان در افغانستان به کمک بسیار مؤثر سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (آی اس‌ای) دارای پیامدهای نامطلوب امنیتی برای هند بود. پس از مدتی کوتاه، سفارت هندوستان در کابل بسته شد و روابط سیاسی با حکومت طالبان قطع گردید؛ زیرا دولت هند گروه طالبان را به عنوان حکومت رسمی افغانستان به رسمیت نمی‌شناخت. علاوه بر این، گسترش ایدئولوژی طالبان را خطری برای امنیت خود تلقی می‌کرد. گسترش طرز تفکر طالبان به منطقه جامو و کشمیر هندوستان برای امنیت و وحدت این کشور بسیار خطرناک می‌باشد. دولت هند از سال ۱۹۸۷ در این ایالت با ناآرامی و نارضایتی جمعیت مسلمان آن روبه‌رو بوده است و این گسترش ناآرامی در مناطق مجاور و پیوسته به خاک هندوستان می‌توانست زمینه سرایت این امر را به داخل خاک هند فراهم نماید. از طرف دیگر، محافل سیاسی پاکستان، با توجه به رقابت و خصومتی که با هندوستان داشتند مترصد چنین موقعیتی بودند تا جنگی محدود با رقیب خود داشته باشند و مسئله کشمیر را زنده نگه دارند. بنابراین، آنها بی‌میل نبوده‌اند تا

عناصر ناراضی کشمیری در ایالت جامو و کشمیر هندوستان را به شورش و جهاد با دولت هند ترغیب نمایند. (Warikoo, 39) مهم ترین گروههایی که درگیر فعالیتهای دهشت افکنانه در دره کشمیر هند می باشند عبارتند از: حزب مجاهدین، حرکت الانصار یا جماعت الانصار، جیش محمد (خدام اسلام)، لشکر طیبه (دعوت الارشاد)، حزب المجاهدین، حرکت المجاهدین، الامرالمجاهدین، جبهه اسلامی جامو و کشمیر، البدر، جماعت مجاهدین و دختران ملت. بنا به استناد مقامات هندی، به جز حزب مجاهدین که اکثریت اعضای آن کشمیری هستند بقیه، سازمانهای ذکر شده بیشتر اعضای شان پاکستانی می باشند که تحت قوانین جلوگیری از تروریسم هند مصوب سال ۲۰۰۰ فعالیت آنها ممنوع اعلام شده است. (Annual Report, 2003-04, 16)

بر اساس ارزیابی ها و گزارشهای دولت هند، در ایالت جامو و کشمیر هندوستان بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۴، ۳۴۰۰۰ نفر قربانی عملیات تروریستی شده اند که این آمار شامل افراد غیر نظامی، نظامی و خود تروریستها می باشد. علاوه بر عملیات فوق، هواپیما ربایی هواپیمای هند پرواز شماره IC-814 در دسامبر ۱۹۹۹ که به قندهار برده شد و در قبال آزادی مسافران افراد متعلق به گروههای تروریستی زندانی در هند درخواست گردید، حمله به مجلس ایالتی جامو و کشمیر در اکتبر ۲۰۰۱ و پارلمان هند در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ از دیگر موارد عملیات تروریستی بوده است که دولت هندوستان گروههای مسلمان افراطی و ملهم از اندیشه طالبان و سازمانهای اطلاعاتی پاکستان را در این امر دخیل می داند. (Misra, 2005, 23-24) این نفوذ عوامل تروریستی، که به تروریسم فرامرزی معروف است، تنش بین دو کشور را افزایش داد و منجر به جنگ محدود کارگیل در ماه مه ۱۹۹۹ گردید که دو قدرت اتمی را در آستانه یک جنگ تمام عیار و ویرانگر قرار داد. بنابراین، با توجه به بافت جمعیتی منطقه کشمیر، که دارای جمعیت مسلمان زیادی است، و اینکه هندوستان، در مجموع، دارای یک اقلیت مسلمان ۱۴۰ میلیون نفری است گسترش ناآرامیهای قومی، مذهبی و فرقه ای به هندوستان

می‌تواند دارای پیامدهای سختی برای امنیت آن کشور باشد و بنیاد سیاسی - اجتماعی مردم هندوستان را که از تنوع قومی و مذهبی برخوردارند، متزلزل نماید و دولت‌مردان هند را با شورشهای قومی و مذهبی شدیدی روبه‌رو نماید.

بی‌ثباتی و تهدید امنیتی در ایالت جامو و کشمیر هندوستان هزینه سنگینی به دولت هند تحمیل نموده است به طوری که دولت هند ناچار است برای حفظ امنیت مرزها و جلوگیری از نفوذ تروریستهای فرامرزی که پاکستان آنها را نیروهای آزادیخواه می‌نامد، هزاران نفر از افراد ارتش، پلیس مرزی و نیروهای شبه‌نظامی را در آن ایالت مستقر کند. علاوه بر این، نفوذ این عناصر به دیگر ایالات هند که دارای مرز مشترک با پاکستان هستند از دیگر مسائلی است که دولت هند با آن روبه‌روست.

تبدیل افغانستان در دوره طالبان به مرکزی جهت تجمع گروههای اسلامی افراطی خطری برای امنیت و ثبات منطقه بوده است که دولت هند آن را برای امنیت خود حیاتی می‌داند. حضور اسامه بن لادن، گروه القاعده و دیگر داوطلبانی که از پاکستان تا الجزایر می‌آیند محلی برای آموزش گروههای افراطی و فعالیتهای دهشت‌افکنانه در جنوب و جنوب شرق آسیا، خاورمیانه و اروپا و خطری بالقوه برای امنیت هند بوده است. به عقیده منابع هندی، گروه طالبان زیر نفوذ مستقیم پاکستان بوده اند و پاکستان را در موقعیتی برتر در برابر هند قرار می‌دهند و این موضوع به زیان هند بوده است.

مسئله فوق نه تنها باعث نگرانی هندوستان بوده بلکه دیگر کشورهای منطقه - مانند ایران، روسیه، ازبکستان و تاجیکستان - را نگران کرده است؛ زیرا بعضی از این کشورها در خاک خود با چالش گروههای اسلامی تندرو روبرو هستند و در نتیجه بین آنان اجماعی در مخالفت با گروه طالبان به وجود آمد. برگزاری کنفرانس فوق‌العاده در تهران با حضور کشورهای فوق نشان‌دهنده نگرانی آنها از روی کار آمدن این گروه افراطی در افغانستان بوده است. ایران روی کار آمدن طالبان در افغانستان را توطئه‌ای از سوی ایالات متحده آمریکا جهت بد نام کردن اسلام راستین و سرکوب اقلیت شیعه در

افغانستان می‌دانست. در همین دوره بود که دیپلماتهای ایرانی در مزار شریف به دست نیروهای طالبان به قتل رسیدند و تنش شدیدی در روابط ایران و افغانستان به وجود آمد. علاوه بر تهدیدات امنیتی فوق، کشت گسترده خشخاش در افغانستان و صدور مواد مخدر و قاچاق اسلحه به کشورهای مجاور منبع بزرگ ناامنی برای تمام کشورهای همسایه گردید. تجارت مواد مخدر، که در آمد چشمگیری برای جنگ سالاران و گروه طالبان ایجاد کرده بود، با شدت بیشتری ادامه یافت و کشورهای مجاور افغانستان در آسیای مرکزی، ایران، پاکستان و هندوستان به‌عنوان مسیر ترانزیت مواد مخدر به اروپا و آمریکا مورد استفاده قرار گرفت. بنا به گفته مقامات هندی، مقامات پاکستانی سالانه بین ۹۰ تا ۱۳۶ میلیون دلار از بابت کشت تریاک درآمد داشته‌اند که این مبلغ را عمدتاً صرف جنگ نیابتی با هند در جامو و کشمیر کرده‌اند. (Sibal, 2003)

## ۲. نقش هند در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران پس از طالبان

دوران پنج ساله حکومت طالبان در افغانستان دشواری‌های بسیار سختی برای دولت هند در پی داشت. در حقیقت، گسترش بی‌سابقه نفوذ تروریستهای فرامرزی و بی‌ثباتی در دره کشمیر و سرزمین اصلی هند چالش برای دولت هند به وجود آورد. حمله به برجهای تجارت در نیویورک رویداد بسیار مهمی در روابط بین‌الملل بود که، در نهایت، ایالات متحده آمریکا را به خطر بزرگی که حکومت طالبان و گروههای افراطی گرد آمده در اطراف او به وجود آورده بود، آگاه کند. بی‌اعتنایی حکومت طالبان به قوانین و ضوابط بین‌المللی، قرائت متحجرانه آنها از اسلام، نقض آشکار حقوق بشر به توسط آنان، نقض گسترده حقوق زنان، کودکان و اقلیتهای مذهبی، گروههای حقوق بشر و فعالان مدنی را در آمریکا فعال کرد و آنها فشارهای خود را بر دولت کلبیتون افزایش دادند. از طرفی دیگر، گزارشهای محرمانه سیا در مورد خطرات امنیتی تجمع گروههای تروریستی برای دولت آمریکا هشدارهای لازم را می‌داد. سرانجام، پس از

وقوع حوادث یازدهم سپتامبر و نقش القاعده و حضور آنها در خاک افغانستان، دولت آمریکا تصمیم به حمله به افغانستان و سرنگونی حکومت طالبان گرفت. تحولات ذکر شده نقطه عطفی در منطقه بود که موجب سرنگونی طالبان و روی کار آمدن حکومت موقت کرزای و سپس انتخاب او به عنوان رئیس‌جمهور رسمی افغانستان گردید. این رویداد دولت هند را در موقعیتی ویژه قرار داد و دولت تصمیم گرفت از فرصت پیش آمده بیشترین استفاده را ببرد و با حکومت جدید افغانستان روابط نزدیک برقرار کند. رهبران جدید افغان از گذشته دارای ارتباط نزدیک با هند بودند. حامد کرزای تحصیلات خود را در دانشگاه هیماجل پرادش، سیملانجام داده بود. افراد دیگری که در کابل دارای نفوذ بالایی بودند، ژنرال دوستم و عبدالله عبدالله از جبهه شمال بودند که از دوران حکومت طالبان روابط نزدیکی با هند داشتند. از سوی دیگر، با گرایش آمریکا به هند، که این کشور را شریک استراتژیک خود در موضوعات جهانی می‌داند در مناسبات جدید بین‌المللی هند متحد آمریکا در جنگ با تروریسم که به عنوان یک سیاست مهم و محوری پس از حادثه یازدهم سپتامبر اعلام گردیده، می‌باشد. (Bhaskar, 2005, 176) این امر زمینه مساعدی برای برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هند با افغانستان فراهم می‌نماید؛ به خصوص اینکه آمریکا ترجیح می‌دهد که افغانستان ارتباط کمتری با ایران، که کشور همجوار افغانستان است، داشته باشد. متقابلاً کرزای و غنی نیز خواهان تقویت موقعیت خود در صحنه سیاسی و کسب پشتیبانی هند می‌باشند.

پس از سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان، هند مقرر دیپلماتیک خود را در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۱ بازگشایی نمود و در ۲۲ دسامبر همین سال آن را تا سطح سفارتخانه ارتقاء داد؛ و پس از مدتی کنسولگریهای هند در شهرهای جلال‌آباد، هرات، قندهار و مزار شریف بازگشایی گردید. هند در مذاکرات بن، که تحت نظر سازمان ملل متحد برگزار شد، شرکت نمود. این گفت‌وگوها منجر به «توافق بن» گردید. هند در جلسات

متعدد جهت بازسازی و کمک به افغانستان در نیویورک، واشنگتن، اسلام آباد، بروکسل و توکیو شرکت نمود. (1, 2001 Annual Report)

بلافاصله پس از روی کار آمدن دولت موقت، بازدیدهای متقابل مقامات هند و افغانستان از کشورهای یکدیگر آغاز گردید. در همین راستا، کرزای، دوستم، وزیر کشور وقت؛ یونس قانونی، وزیر امور خارجه؛ عبدالله عبدالله و وزیر دفاع، محمد قاسم فهیم سه ماه پس از تشکیل دولت موقت از هند دیدار کردند. (Shah, 2002) در ملاقاتی که در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ بین عبدالله عبدالله و واجپای نخست‌وزیر هندوستان برگزار شد موضوعات وسیعی از جمله تغییر ساختار خشک مذهبی که از دوران طالبان به جای مانده بود، مورد بحث قرار گرفت. حامد کرزای رئیس جمهور وقت افغانستان هم از نوامبر ۲۰۰۱ تا آوریل ۲۰۰۷ پنج سفر به هندوستان داشت که این امر نشان‌دهنده روابط ویژه بین دهلی نو و کابل بود.

با عضویت افغانستان در سارک، هندوستان خواهان داشتن سهم فعالانه‌تری برای هر دو کشور در سیاستهای منطقه‌ای می‌باشد؛ به ویژه اینکه دو کشور در این اتحادیه می‌توانند در بسیاری از موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی مواضع مشترک داشته باشند. یکی از حوزه‌های مهم همکاری می‌تواند مبارزه با گسترش مواد مخدر و تروریسم باشد که برای هر دو کشور دارای اهمیت فراوانی است. (Annual Report, 2004, 11-12) همچنین دولت هند، در راستای بازسازی افغانستان، در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ به شرح زیر به افغانستان نموده است:

۱. اختصاص ۷۰ میلیون دلار جهت ساخت جاده زرنج - دلآرام (از جاده‌های مهم مواصلاتی افغانستان که این کشور را به ایران وصل می‌نماید)،
۲. اهداء سه هواپیمای ایر باس به شرکت هوایی آریانا افغان و آموزش پرسنل افغانی و ارائه پشتیبانی و تعمیر و نگهداری به این هواپیماها؛

۳. اهداء ۲۷۴ اتوبوس به سرویس حمل نقل عمومی، ۱۰۱ وسیله نقلیه موتوری کاربردی (حمل زباله، آب‌پاش و آبرسان، بولدوزر) برای شهرداری کابل و ۳۰۰ وسیله نقلیه جهت ارتش ملی افغانستان؛
۴. بازسازی بیمارستان ایندیرا گاندی و مدرسه حبیبیه با ظرفیت ۱۳۰۰۰ دانش‌آموز؛
۵. آموزش فن‌آوران، دیپلماتها، معلمان، بانکداران، کارشناسان رایانه و دیگر نیروهای متخصص افغانی؛
۶. ساخت سردخانه ۵۰۰۰ تنی در قندهار؛
۷. تحویل بیسکویتهای غنی شده با پروتئین جهت تغذیه کودکان افغانی (تحت این برنامه یک میلیون کودک افغانی روزانه ۱۰۰ گرم بیسکویت غنی شده دریافت نمودند).
۸. تأمین بودجه جهت ساخت مجلس قانونگذاری افغانستان؛
۹. ادامه ساخت جاده زرنج دل‌آرام به طول ۲۱۸ کیلومتر؛ ( هندوستان چون از طریق پاکستان به افغانستان دسترسی ترانزیتی ندارد خواهان این است که از طریق ایران و جاده فوق به افغانستان دسترسی پیدا کند).
۱۰. بازسازی و اتمام سد سلما و پروژه تولید برق آن در استان هرات؛
۱۱. تأمین ۶۹ تن دارو و وسایل پزشکی برای کابل و مزار شریف، شبرغان، هرات و قندهار؛
۱۲. تأمین تجهیزات پزشکی و مدرنیزه کردن مرکز بهداشت کودکان بیمارستان ایندیرا گاندی؛
۱۳. تأسیس چاپخانه پیشرفته و ساخت ایستگاههای رادیویی و تلویزیونی و تکمیل بعضی از ایستگاههای موجود؛
۱۴. تأمین جوهر مرکب غیرقابل پاک شدن جهت علامتگذاری و برگزاری انتخابات؛
۱۵. اعزام پنج کارشناس ارشد بانکداری برای بازسازی ساختار بانک ملی افغانستان.



در سالهای ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ سطح روابط و تعاملات هند و افغانستان گسترش یافت. در فوریه ۲۰۰۵ کرزای از هند بازدید نمود و متقابلاً مان موهان سینگ نخست‌وزیر هند در ماه اوت از کابل دیدن نمود. در سفر کرزای به هند، هشت وزیر کابینه او را همراهی کردند و دو یادداشت تفاهم در مورد هواپیماهای کشوری غیرنظامی و وسایل ارتباط جمعی و اطلاعات به امضا رسید. (Annual Reports 2005-2006, 1-2) از جمله اقدامات مهم که از سوی دولت هند در سال ۲۰۰۵ صورت گرفت می‌توان به ادامه کارهای عمرانی قبلی و بعضی از کارهای دیگر به شرح زیر اشاره کرد:

۱. ساخت و اجرای دکلهای انتقال نیرو از پل خمیری به کابل و قادر ساختن انتقال نیرو از ازبکستان به کابل؛

۲. اعطای بورس تحصیلی به ۵۰۰ دانشجوی افغانی برای دوره های بلند مدت در هندوستان و ۵۰۰ نفر بورسیه برای دوره‌های کوتاه‌مدت و ایجاد ظرفیت برای ۲۵۰ نفر دیگر؛

۳. تأمین ۱۰۰۰ دستگاه چرخ خیاطی برای سازمانهای زنان در روستاهای افغانستان؛

۴. ایجاد امکانات و تکمیل ۱۰ ایستگاه رادیویی و تلویزیونی؛

۵. احیاء و بازسازی شبکه‌های ارتباطی در ۱۱ استان؛

۶. ساخت پارلمان جدید افغانستان با بودجه ۶۷ میلیون دلار که قرار است در سال ۲۰۱۰ به اتمام برسد.

با توجه با حضور گسترده هندوستان در کلیه عرصه‌های بازسازی و سازندگی در افغانستان، این کشور اهداف سیاسی و اقتصادی وسیعی نیز در نظر دارد. هند، به عنوان یکی از قدرتهای اقتصادی در حال ظهور، نیازمند بازارهای مصرف می‌باشد و طبیعی است که افغانستان می‌تواند بازار خوبی برای کالاهای هندی باشد. موضوع دیگر در روابط هند و افغانستان، دستیابی هند به منابع انرژی در آسیای مرکزی می‌باشد. هند برای توسعه اقتصاد و صنعت خود نیازمند به انرژی فراوانی است. اگرچه مذاکرات

جدی این کشور با ایران و پاکستان در مورد خط لوله گاز طبیعی می‌باشد؛ اما هند مایل است منابع متنوع‌تری در اختیار داشته باشد و دستیابی به این منابع انرژی از طریق افغانستان میسر است که این امر برای هر دو کشور افغانستان و هند می‌تواند مفید باشد. موضوع دیگر مهار جریانهای افراطی است. ایجاد ثبات و آرامش در افغانستان می‌تواند مانع گسترش نیروهای افراطی در افغانستان و مناطق همجوار گردد. این امر زمینه‌ساز جلوگیری از جنبشهای افراطی به کشمیر هندوستان خواهد شد. در این راستا، دولت هند دارای اشتراک منافع با ایران می‌باشد زیرا این‌گونه جنبشها هم تهدیدی برای امنیت هندوستان می‌باشد و هم برای ایران.

هند سرمایه‌گذاری وسیعی جهت راه ترانزیتی بندر چابهار به زابل، زرنج و دلآرام نموده است. از این طریق، هند می‌خواهد موانعی که پاکستان در ارسال کالاهای هندی به افغانستان و ماوراء آن ایجاد کرده است برطرف سازد. اما تحولات درون افغانستان نگرانیهایی برای دولت هند پدید آورده است. قتل یکی از کارکنان پروژه راهسازی به دست نیروهای افراطی مرتبط با طالبان مشکلات هند را افزایش داده است. قبل از کشته شدن این شخص ربایندگان اخطار کردند که کلیه هندیهایی که شاغل در افغانستان می‌باشند باید ظرف ۲۴ ساعت افغانستان را ترک کنند. عده‌ای از ناظران هندی این اقدامات را مشکوک می‌دانند و دست رقبای خود را در این موضوع می‌بینند. علاوه بر این، با توجه به روی کار آمدن گروههای هوادار طالبان در ایالت مرزی و بلوچستان پاکستان و گسترش فعالیتهای تروریستی به افغانستان و شواهدی که حاکی از کمک بعضی از عناصر پاکستانی به گروه طالبان است، نگرانیهای زیادی در بین مقامات هندی به وجود آمده است؛ و این موضوع را عده‌ای از کارشناسان مطرح می‌کنند که دولت هند نباید تمام شانس خود را در افغانستان با دولت حامد کرزای گره بزند.

در نهایت می‌توان چنین استنباط نمود که سقوط حکومت طالبان تحول بسیار مثبتی در جهت منافع کشور هند بوده است. با سقوط این حکومت یکی از مؤلفه‌هایی که

باعث بی‌ثباتی در حریم امنیتی‌اش می‌شد از بین رفت و دولت هند تصمیم گرفته است از فرصت پیش‌آمده حداکثر استفاده را ببرد و با درگیر کردن کشور افغانستان با همکاری‌های اقتصادی، سیاسی، بازرگانی و فنی روابط عمیق و همه‌جانبه‌ای را پی‌ریزی نماید و با اتحاد و همکاری با کشورهای دیگر دیدگاهی که دارای دیدگاه مشترک در مورد افغانستان هستند از رشد نیروهای افراطی، که به زیان آن کشور هستند، در افغانستان جلوگیری نمایند. اما دولت هند به علت نداشتن مرز مشترک با افغانستان از اهرم‌های کمتری برخوردار است. رشد و تجدید فعالیت گروه طالبان و ناتوانی دولت مرکزی و ناتوانی برقراری نظم و امنیت در افغانستان نگرانی‌های زیادی در بین مقامات هند برانگیخته است. به طور قطع، برقراری ثبات و امنیت اثرات مثبتی برای کشور هند خواهد داشت و این کشور خواهد توانست در راستای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی خود در منطقه وسیع آسیای مرکزی موفقیت کسب نماید. دسترسی به منابع جدید و متنوع انرژی و نفت و گاز و راه‌های ترانزیتی جهت رسیدن به آسیای مرکزی از اهداف مهم هند می‌باشد.

در اوضاع کنونی، هند بنا به دلایل زیر خواهان داشتن مناسبات خوب با افغانستان است:

۱. هند با توجه به رقابت سنتی ای که با پاکستان دارد، از نفوذ پاکستان در افغانستان نگران است و می‌کوشد تا حد امکان جلو این نفوذ را بگیرد.
۲. هند پیوسته با افغانستان به گونه‌ای سنتی مناسبات دوستانه داشته است و در پی گسترش این روابط است.
۳. هند به تامین امنیت و استقرار ثبات در افغانستان بهای بالایی قائل است.
۴. هند، با توجه به رقابتی که با چین در آسیا دارد، از رخنه چین به افغانستان از طریق پاکستان نگرانی دارد.

۵. هند از نزدیک شدن رابطه میان ایران و پاکستان بسیار حساس است و این در حالی است که روابط میان هند و ایران به گونه سنتی بسیار حسنه بوده و هند با توجه به نیازهای خود در حوزه انرژی با ایران، قراردادهایی به ارزش میلیاردها دلار به امضاء رسانیده است. با این وجود، هند از کشورهایی است که در منازعه هسته ای بین ایران و امریکا، جانب امریکا را گرفته است.

۶. هند، نسبت به سیاست های پاکستان بسیار حساس است. هند از یک سو، برای کمربند ساختن همکاری های چین و پاکستان در این اواخر با چین همکاری هایی در زمینه های مختلف داشته است. از سوی دیگر، به گونه سنتی با ایران دوست است تا حمایت ایران در انحصار پاکستان در نیاید. گذشته از اینها، به رغم این که هند به گونه سنتی هم پیمان نزدیک روسیه است و با آن کشور پیمان ها و قراردادهای متعددی دارد، برای کمربند ساختن همکاری های نظامی پاکستان و امریکا، با روسیه موافقتنامه همکاری های استراتژیک بسته است.

### تأثیر سیاست های ایران در فرایند دولت سازی در افغانستان

اهداف و سیاستهای ایران در افغانستان را می توان به دو بخش سیاست اعلامی و سیاست اعمالی تقسیم کرد:

#### الف. سیاست اعلامی

- تصمیم گیری در مورد آینده افغانستان باید به وسیله خود مردم افغانستان صورت گیرد. این همان اصلی است که در حقوق بین الملل به "اصل حق تعیین سرنوشت" معروف است.

- کشورهای خارجی نباید در امور داخلی افغانستان مداخله کنند. در حقوق بین الملل این اصل همان "اصل عدم مداخله در امور دیگران" است.

- هر حکومتی در افغانستان بایستی فراگیر بوده و کلیه گروههای قومی و مذهبی این کشور را شامل شود. این اصل را اصطلاحاً "مداخله سازنده" نامیده می شود.

### ب. سیاست اعمالی

- اصل ژئوپولیتیک: طبق این اصل، افغانستان؛ کشوری است که در همسایگی ایران قرار دارد و صرف نظر از ماهیت سیاست و حکومت در این کشور، ایران ناچار است با دولت حاکم کنار بیاید.

- اصل ژئوکالچر: طبق این اصل، ایران تلاش سعی نموده تا گروههایی را که نوعی تعلق خاطر فرهنگی، تمدنی و مذهبی با ایران دارند را تشویق نماید تا در آینده سیاست و حکومت در افغانستان جایگاه شایسته ای داشته باشند.

- اصل ژئواکونومیک: طبق این اصل، ایران تلاش داشت مانع از رخنه و نفوذ قدرتهای متخاصم در افغانستان شود. ضمن اینکه با گسترش دامنه نفوذ ایران در افغانستان، محور حوزه تمدنی فارس زبان (ایران، افغانستان، تاجیکستان) به عنوان یک محور استراتژیک تحقق پیدا می کرد.

- اصل ژئواستراتژیک: افغانستان از قابلیتهای اقتصادی مهمی برخوردار است و دامنه حضور و نفوذ ایران در افغانستان می توانست زمینه را برای بهره برداری مطلوب از تواناییها و ظرفیتهای اقتصادی این کشور فراهم سازد. این امر به ویژه از جهت ایجاد یک افغانستان برخوردار از رفاه نسبی مطرح می نماید تا مشکلات آن سرزمین، مردم را به سوی ایران گسیل ندارد.

برقراری موازنه قدرت و جلوگیری از حذف گروههای فارسی زبان از صحنه سیاسی افغانستان و نیز حضور مؤثر گروههای فارس زبان و شیعه مذهب در ساختار سیاسی افغانستان. نتیجه دو عامل فوق، توسعه نفوذ ایران در افغانستان است.

**نقش جمهوری اسلامی در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پس از آن**  
با روی کار آمدن طالبان در افغانستان، سیاست خارجی ایران وارد مرحله جدیدی شد. در این مقطع، از بحران افغانستان، هر چند ایران نقش فعالی را ایفا کرد؛ اما در مقابل نقش پاکستان چندان کار ساز نبود. بحران افغانستان به دنبال فرو پاشی شوروی و

حمایت تعیین کننده پاکستان از طالبان، وارد مرحله جدیدی شد. پاکستان نگران این بود که ایران و ترکیه روابط تجاری خود را با آسیای مرکزی توسعه دهند و در آینده، ایران به مسیری مهم برای تجارت آسیای مرکزی به اقیانوس هند از طریق بندر عباس تبدیل شود و بدین ترتیب رقیب بندر کراچی پاکستان گردد. مسئله دیگر، نیاز پاکستان به نفت و گاز آسیای مرکزی و ترانزیت آن در این کشور است. پاکستان برای این که به اهداف مورد نظر خود برسد، باید بر افغانستان مسلط می شد، زیرا این کشور بخشی از مسیر ترانزیت به شمار می رود. به این ترتیب، پاکستان حمایت از طالبان را در پیش گرفت و سرانجام با حمایت های مالی و نظامی آن، طالبان بر تمام افغانستان مسلط شد.

در این مقطع، ایران حامی اصلی نیروهای مخالف طالبان و ائتلاف شمال محسوب می شد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲: ۷۳) بالاخره، «سقوط طالبان» موجب ایجاد فرصت های جدیدی برای ایران در افغانستان شد و یکی از مهم ترین تهدیدات امنیتی ایران در همسایگی آن حذف گردید. پس از سقوط طالبان، ایران با شرکت در نشست های سازمان ملل در ژنو، بن و لویی جرگه اضطراری، به نقش فعال تر خود ادامه داد. ایران با تشویق گروه های افغان برای همکاری با یکدیگر و همکاری با سازمان ملل و نماینده ویژه دبیر کل و همچنین تشویق فرماندهان محلی برای ایفای نقش در سطح ملی و تقویت روابط آنان با دولت مرکزی، از روند نوین تحولات دولت سازی افغانستان پشتیبانی کرد.

علاوه بر آن، ایران در بازسازی افغانستان مشارکت نسبتاً فعالی داشت. «ارسال کمک های بشر دوستانه» به مناطق مختلف، شرکت در عملیات جاده سازی و برق رسانی به غرب و شمال غرب افغانستان، فعال کردن مسیر ترانزیت کالا به افغانستان از طریق بندر چابهار، افتتاح بیمارستان و مراکز درمانی در زرنج، کمک به دانشگاه ها و اساتید آنها، آموزش و تجهیز نیروهای پلیس شهری، احیای تئاتر و سینمای افغانستان از طریق سازمان های غیر دولتی، سواد آموزی کودکان، به ویژه دختران افغانی توسط نهادهای

دولتی و خصوصی، اعطای فرصت تحصیلی در رشته های مختلف به جوانان مهاجر افغانی و... از جمله کمک های ایران به افغانستان است.

ایران همچنین، ۶۰۰ میلیون دلار کمک بلاعوض برای باز سازی افغانستان به این کشور اعطا کرد که بیشتر از کمک های ژاپن بود، سفر رئیس جمهور ایران به افغانستان، در ۱۳ اوت ۲۰۰۲ که در واقع اولین سفر یک رئیس دولت خارجی پس از نشست لویی جرگه اضطراری بود و نشان دهنده حمایت ایران از دولت جدید افغانستان، به ریاست حامد کرزای بود. (همان: ۷۵)

یکی از ابعاد سیاست خارجی ایران در قبال افغانستان در دوره جدید، مشارکت در باز سازی این کشور بوده است. افغانستان به واسطه حضور نیروهای بیگانه طی دو دهه گذشته و نیز مشکلات داخلی، فرصتی برای توسعه نداشته است؛ ولی امروزه در پرتو تحولات نوین جهان، توجه به نوسازی افغانستان بیش از هر زمانی ضرورت دارد. (گرچه کشورهای اروپایی همچنان به تمامی قول ها و وعده های خود عمل نکرده اند و دولتمردان افغان از این بابت به شدت شکایت دارند). افغانستان برای مستقل شدن، باید یک صدا سخن بگوید و این امر در چار چوب وحدت ملی و تلاش برای دولت - ملت سازی و همکاری های مبتنی بر احترام متقابل با سایر کشورها، به ویژه همسایگان میسر خواهد بود.

حمایت از برنامه های دولت جدید افغانستان، از اهداف بنیادین جمهوری اسلامی ایران برای کمک به باز سازی افغانستان است. فرصت پیش آمده برای ملت افغانستان بسیار مهم و برای جامعه جهانی در خور توجه است، زیرا حق مردم افغانستان برای توسعه و پیشرفت، باید به رسمیت شناخته شود. ایران نیز در صدد است، در این کار بزرگ به خوبی ایفای نقش کند. توسعه تنها یک نیاز برای افغانی ها نیست، بلکه صلح و ثبات منطقه به توسعه افغانستان وابسته است و ایران نه تنها به خاطر مردم افغانستان،

بلکه برای امنیت ملی و توسعه خود، خواهان صلح و توسعه افغانستان است. (شاملو، ۱۳۸۲: ۱۲۳)

به طور کلی، سیاست های راهبردی ایران در قبال افغانستان در دوره جدید، بر شش اصل استوار است: صلح و ثبات، تامین ارضی، حکومت متعادل (مبتنی بر الگوی ائتلاف منصفانه، مشابه وضعیت عراق نوین)، موازنه قدرت بین گروه های قومی، روابط دوستانه و همکاری های اقتصادی.

روند تحول دولت در افغانستان، طی سه دهه گذشته بسیار متغیر بوده است. برخی از این دگرگونی ها در جهت منافع جمهوری اسلامی ایران و موفقیت سیاست خارجی آن بوده و برخی دیگر، نیز در جهت مخالف منافع و امنیت ملی ایران بوده است و عمدتاً ناکامی هایی برای سیاست خارجی تلقی می شود.

اگر بخواهیم نتایج تصمیمات سیاست خارجی ایران را در افغانستان مورد نظر قرار دهیم. پیروزی نهضت مقاومت افغانستان در سال ۱۳۷۰ یک موفقیت برای کلیه بازیگران ضد کمونیست از جمله ایران بود. حکومت چهار ماهه برهان الدین ربانی که البته تا سال ۱۳۸۱ ادامه یافت و برای دومین بار در طول تاریخ سیاست و حکومت در افغانستان، به قدرت رسیدن فارس زبانان محسوب می شود، یک موفقیت دیگر بود؛ اما ناتوانی در حفظ این موفقیت یک ناکامی به حساب می آید. قدرت گیری طالبان هم از آن رو که در شناسایی و پیش بینی ظهور آنها ناتوان بودیم و هم به این دلیل که این گروه موفق شد، بر ۹۰ درصد از خاک افغانستان حاکم گردد و در نهایت از آنجا که در قتل خبرنگار و دیپلمات های ایران نقش مستقیم داشت، یک ناکامی تلخ برای دستگاه تصمیم گیری ایران به شمار می رود. (شفیعی، ۱۳۸۴: ۱۲)

بنابراین، دوره چهار ماهه حکومت برهان الدین ربانی را می توان نتیجه ای مطلوب و مورد انتظار قلمداد کرد، چرا که هم به سود ایران بود و هم پیش از آن، در چارچوب معاهده پیشاور تعریف شده بود. ادامه حکومت ربانی که به طور رسمی یا غیر



رسمی نزدیک به ده سال طول کشید، از نتایج غیر منتظره و مطلوب به شمار می رود، چرا که ربانی باید پس از اتمام دوره چهار ماهه، قدرت را تحویل می داد، اما خودداری وی از تحویل قدرت، بنا به دلایل مختلف، موقعیت فارس زبان ها را به رغم حوادث تلخی که در این دوره گذشت، تقویت کرد. «دوره حکومت طالبان» از نتایج غیرمنتظره و نامطلوب به حساب می آید، چرا که نیرویی به یکباره سر بر آورد که نه تنها نسبت به آن شناخت کافی نداشتیم، بلکه موفق شد، بخش وسیعی از خاک افغانستان را تحت تسلط خود در آورد. همچنین، «تحولات پس از حادثه یازده سپتامبر (شهریور ۱۳۸۰)»، نتایجی غیر منتظره و مطلوب قلمداد می شود، چرا که طالبان از صحنه قدرت حذف شد و موقعیت دوستان ایران در حاکمیت افغانستان تقویت گردید.

سقوط رژیم طالبان موجب بر چیده شدن تهدید عمده ای از مرزهای شرقی ایران شد و گروه های نزدیک به ایران به قدرت راه یافتند؛ اما تحولات اخیر به طور کامل، در جهت منافع ایران نبوده است. از اجلاس بن در سال ۲۰۰۱ تا برگزاری انتخابات لویی جرگه قانون اساسی در آذر و بهمن ۱۳۸۲، تحولاتی به زیان ایران در جریان بوده و این روند به طور تدریجی و در جهت کم رنگ تر شدن نقش ایران ادامه داشته است.

#### ملاحظات راهبردی جمهوری اسلامی ایران

در نگاهی کلی می توان گفت که تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان، تحت هر شرایطی که شکل بگیرد، بر امنیت ملی ایران تاثیر مستقیم و غیر مستقیم بر جای خواهد گذاشت. علت آن است که افغانستان در حوزه فرهنگی - تمدنی ایران قرار دارد و دو کشور مرزهای طولانی با هم دارند. مرزهایی که به دلیل ویژگی های جغرافیایی حفاظت از آنها دشوار و با هزینه های بسیار سنگینی هم به طور کامل عملی نخواهد شد. صلح و ثبات در افغانستان و تشکیل حکومت فراگیر، مشکل از همه اقوام، می تواند به تثبیت امنیت در ایران منجر شود.

ایران در مرزهای شرقی خود، طی چند دهه گذشته، با مشکلات عدیده ای مواجه بوده است و بی ثباتی و هرج و مرج داخلی در افغانستان، از عوامل اصلی این مشکلات بوده است. روند دولت سازی نوین در افغانستان، مسایلی متفاوت را در مرزهای شرقی ایران حاکم کرده است و برای ایران دارای تهدیدات و فرصت های متعددی بوده است. مهم ترین فرصت ناشی از روند نوین دولت سازی را در افغانستان برای ایران، «حذف تهدید گروه طالبان یا حداقل تضعیف شدید آن» است. ایدئولوژی خشک و قشری گرایانه افراطی طالبانی و ارائه گرایشات قوی ضد شیعی آن و هرگونه تقویت آن در منطقه، از عوامل محل امنیت ملی ایران محسوب می شود، از این رو، بر چیده شدن حکومت طالبان به صورت مستقیم موجب حذف عوامل تهدید کننده امنیت ملی ایران شد. در روند دولت سازی، تلاش حکومت جدید نیز در راستای تضعیف و ریشه کنی طالبان بوده است؛ ولی هنوز نشانه هایی از قدرت گیری مجدد طالبان در افغانستان مشاهده می شود. قدرت یابی مؤثر و فراگیر مجدد طالبان در راستای مصالح امنیت ملی ایران نبوده و ایران باید اقدامات و سیاست های لازم را در این خصوص مد نظر قرار دهد.

دومین فرصت دولت سازی نوین در افغانستان برای ایران، «افزایش امنیت مرزهای شرقی کشور» به عنوان یکی از ناامن ترین مرزهای ایران، طی چند دهه گذشته بوده است. تولید و قاچاق مواد مخدر عامل اصلی این ناامنی به شمار می رود و مبارزه با قاچاق و تولید مواد مخدر از جمله مسایل و منافع مشترک دولت ایران و حکومت کابل محسوب می شود؛ چراکه مواد مخدر از پشتوانه های مالی طالبان و ناامن کننده مرزهای ایران به شمار می رود. همکاری های دو جانبه دولت ایران و افغانستان در این حوزه، به افزایش امنیت مرزهای شرقی ایران منجر می شود و این امر از پیامدهای مثبت دولت سازی نوین در افغانستان تلقی می شود.

سومین فرصت ناشی از دولت سازی در افغانستان برای ایران، افزایش نسبی ثبات سیاسی در افغانستان، در نتیجه شکل گیری اقتدار مرکزی و کاهش بی نظمی و هرج و مرج داخلی در این کشور است. ثبات در افغانستان تاثیر مثبت و مستقیمی بر امنیت و ثبات در ایران خواهد داشت و بی ثباتی به زیان ثبات و امنیت منطقه منجر می شود. اقتدار مرکزی در افغانستان موجب تسهیل برقراری رابطه، تقویت همکاری ها و حل و فصل اختلافات و مسایل مشترک می شود و این امر در بلند مدت، گام مهمی برای نهادینه کردن روابط و تعاملات دو جانبه و توسعه در سطح منطقه ای تلقی می شود.

پیامدهای مثبت دیگر را می توان مشارکت فراگیر تمامی گروه های قومی - مذهبی افغانستان در دولت ملی بر شمرد، چیزی که موجب کاهش رقابت منفی و ستیز بین گروه ها می شود و در جهت توسعه سیاسی و اقتصادی افغانستان قرار دارد. ایران از گذشته خواستار مشارکت تمامی گروه های افغانی در ساختار قدرت بوده است و آن را عاملی در جهت ثبات بیشتر افغانستان می داند. از سوی دیگر، همکاری ایران با دولت افغانستان در این حالت، به معنای توسعه تعاملات با تمامی گروه های افغانی خواهد بود و در دراز مدت، به تقویت جایگاه ایران در افغانستان منجر می شود.

نکته دیگر فرصت های ناشی از بازسازی افغانستان برای ایران و مشارکت اقتصادی ایران و توسعه اقتصادی این کشور است. ایران با توجه به مزیت هایی نظیر نزدیکی جغرافیایی، قرابت فرهنگی و پتانسیل های اقتصادی و تکنولوژیک لازم، دارای زمینه های مساعدی برای مشارکت در باز سازی افغانستان است و در این زمینه اقداماتی را نیز انجام داده است. گسترش تعاملات و همکاری های اقتصادی بین دو کشور از یک سو دارای منافع اقتصادی خواهد بود و از سوی دیگر، موجب افزایش همگرایی در سایر حوزه ها- به خصوص حوزه های امنیتی - می شود.

با وجود فرصت ها و پیامدهای مثبت ناشی از روند نوین دولت سازی در افغانستان برای ایران، این روند منشأ و در بر گیرنده چالش ها و تهدیدهایی نیز برای ایران است .

عمده ترین تهدید در این خصوص، «حضور نظامی آمریکا در جوار مرزهای ایران» است. اگر مناسبات ستیزه جویانه بین ایران و آمریکا را در آینده قابل پیش بینی مداوم ارزیابی کنیم، اشغال افغانستان و ایجاد پایگاه های نظامی در ولایات مجاور ایران، امنیت ملی ما را تهدید می کند. هرگاه این موضوع به خصوص را با اشغال نظامی عراق در غرب ایران در نظر بگیریم، بی تردید احساس محاصره شدن ایران به وسیله آمریکا به دست خواهد داد. از همین زاویه است که می توان تصور کرد، تحولات افغانستان ممکن است، برای امنیت ملی، آنطور که در مرحله اول به نظر رسیده است و حذف طالبان از قدرت با استقبال روبرو شده است، در تمامی جنبه های آن مفید نباشد. (ملازهی، ۱۳۸۳: ۵۶).

تهدید دیگر را می توان کم رنگ تر شدن نقش ایران در سطح سیاست اعلی و پر رنگ تر شدن و تداوم نقش آن در سطح سیاست سفلی دانست. برخی بر این باورند که آینده تحولات افغانستان در مسیری قرار گرفته که به احتمال زیاد، ایران را از یک بازیگر کانونی و مرکزی به یک بازیگر نیمه پیرامونی یا حاشیه ای تبدیل خواهد کرد. از این رو دستگاه تصمیم گیری ایران باید به این روند توجه کرده، با شناسایی دقیق متغیرهای دخیل و دستکاری این متغیرها از وقوع چنین وضعیتی جلوگیری کند. (شفیعی، ۳، ۱۳۸۴).

علاوه بر موارد فوق، تحولات ماه های اخیر در افغانستان، به خصوص در مناطق جنوبی نشان می دهد که نیروهای طالبان در حال تقویت فزاینده مواضع خود هستند که این مسئله دولت مرکزی را با چالش هایی جدی مواجه کرده است و البته در این میان همپوشانی ها و تعاملات پیدا و پنهان « پاکستان » مسئله قابل توجهی است؛ از این رو، تهدید مهم دیگری که در شرایط کنونی باید از سوی سیاستگذاران و تصمیم سازان سیاست خارجی و امنیت ملی مورد توجه قرار گیرد، این است که افزایش فعالیت ها و قدرت گروه طالبان بار دیگر در راستای تهدید امنیت و منافع ملی ایران عمل می کند.

صرف نظر از چگونگی و چرایی چالش ها، تهدیدها و فرصت هایی که در سطور بالا بر شمردیم در یک ملاحظه کلی می توان گفت که با توجه به شرایط کنونی، درباره آینده افغانستان دو دیدگاه خوشبینانه و بدبینانه وجود دارد. گروهی معتقدند که خروج ارتش آمریکا، متحدین و ناتو از افغانستان، لاجرم لبنانی دیگر (طی دهه ۱۹۸۰) و ماندن در افغانستان، اسرائیل - فلسطینی دیگر شکل خواهد داد و آمریکا نخواهد توانست، در فاصله زمانی مناسب، افغانستان کنونی را سامان دهد. چنانچه افغانستان موفق به تعریف مجدد از روابط میان گروه های متعدد قومی - مذهبی که باید بر همزیستی و برابری استوار باشد، نگردد و به نحو موثری با خشونت های کنونی و نیروهای گریز از مرکز مقابله نکند، تنش های موجود همچنان به صورت یک مشکل دائمی در حیات سیاسی افغانستان - و منطقه - باقی خواهند ماند. گروه دیگر معتقدند که آمریکا در راستای راهبرد سیطره جویانه خود، با انعطاف پذیری و تغییرات تاکتیکی، به تدریج قدرت را به افغان ها، به خصوص در حوزه های امنیتی منتقل می کند و به صورت هدایت شده، از ظرفیت های سازمان ملل، ناتو و سایر متحدین خود در افغانستان در راستای کاهش هزینه های خود استفاده خواهد کرد و تا سال های سال در افغانستان خواهد ماند و نظر به نگرانی، به جایی که در زمینه شرایط بغرنج احتمالی پس از خروج نیروهای بین المللی وجود دارد، با توجه به شکاف های قومی و مذهبی افغانستان، فرآیند ملت سازی با مشارکت بازیگران فرا منطقه ای، تا حصول اطمینان لازم و استقرار ثبات و امنیت، باید ادامه یابد.

بر این اساس، در راستای دو گزاره فوق، به نظر می رسد که سیاستگذاران و تصمیم سازان ایران نیز باید در مورد تحولات آتی افغانستان دست کم دو سناریوی محتمل زیر را در دستور کار قرار دهند. سناریوی اول اینکه همزمان ضمن پافشاری بر نهادینه سازی امنیت و تسریع در روند بازسازی، زمینه نفوذ بیش از پیش نیروهای سیاسی همگرا با ایران را در ساختار قدرت مهیا کنند و به این روند ادامه دهند و راهکار بدیل دیگر

اینکه با توجه به اینکه احتمال دارد، با توجه به شکاف های عمیق قومی - مذهبی در افغانستان و فراز و فرود تلاش های گریز از مرکز که صورت می گیرد، درگیری های داخلی به تجزیه تدریجی افغانستان منجر خواهد شد که در آن صورت ایران باید با حمایت های سیاسی و لجستیک از گروه های همگرا با ایران، بسترهای لازم جهت نهادینه سازی نیروهای همگرا با کشورمان را بخصوص در نواحی غربی افغانستان، بیش از پیش مهیا سازد. در چنین صورتی خواهد بود که ضمن استفاده از فرصت ها می توان تهدیدها را به سطح حداقلی کاهش داد و از قابلیت ها و پتانسیل های ایران، به خصوص با توجه به همبستگی فرهنگی، تاریخی و مذهبی که با افغانستان داریم می توان مبتنی بر یک استراتژی وحدت بخش، با تاکید بر ضرورت انسجام و «هماهنگی بیشتر بین مبادی کارگزار داخلی مان در زمینه افغانستان»، با به کارگیری تمامی ظرفیت های هنر فعالیت های دیپلماتیک معطوف به همسازی بیشتر بین دو الزام - مصالح علیه جهان اسلام و از سوی دیگر منافع ملی کشورمان - به آینده بیش از گذشته امیدوار باشیم.

### نتیجه گیری

پاکستان، ایران و هند هر سه کشور به دلیل داشتن مرز های مشترک و نیز به دلیل نزدیکی جغرافیایی و اشتراکات قومی و فرهنگی و اختلافات مرزی، از مهمترین کشورهای تأثیرگذار در تحولات افغانستان به شمار می روند. از سویی با توجه به اینکه ثبات و امنیت سازی همواره یکی از مهمترین اهداف اکثر بازیگران ذی نفوذ در افغانستان است، این شرایط موجب شده است که تحولات افغانستان بر روی تعامل بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای با پاکستان، تأثیرات مثبت و منفی داشته باشد. پاکستان در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان نقش موثری داشت به طوری که در یک زد و بند سیاسی، اقتصادی و نظامی و با استفاده از بستر بحرانی در افغانستان، به کمک سرویس های جاسوسی امریکا و انگلیس و کمک مالی عربستان، جنبش وابسته به طالبان را با هدف ایجاد امنیت مسیر تجاری اش با آسیای مرکزی و خاتمه دادن به مسأله سیاسی پشتونستان به وجود آورد. در این مدت پاکستان سعی نمود تا با ایجاد حکومت ملی در افغانستان، حکومتی تحت نفوذ این کشور به وجود آید و حافظ منافع پاکستان باشد. دو کشور ایران و هند همواره مورد هجمه از سوی طالبان قرار گرفتند.

با حمله آمریکا به افغانستان و سقوط حکومت طالبان، مرحله جدیدی از روند دولت سازی در این کشور آغاز شد. در مجموع فرصت های ناشی از روند جدید دولت سازی در افغانستان را می توان به ترتیب زیر تشریح کرد:

۱. تشکیل دولت مرکزی: فقدان دولت و اقتدار مرکزی برای سامان دادن به امور سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی کشور و تداوم هرج و مرج و نا امنی، از معضلات تاریخی افغانستان محسوب می شود. روند نوین دولت سازی به ایجاد دولت مرکزی و فراگیر منجر شده است که به طور نسبی، بر سراسر افغانستان احاطه دارد؛ از

این رو می توان این امر را به عنوان فرصتی مهم برای تکمیل فرایند دولت - ملت سازی افغانستان و ایجاد توسعه و ثبات در این کشور تلقی کرد.

۲. تغییر قواعد بازی سیاسی از خشونت گرایی به مصالحه: از ویژگی رفتاری اصلی گروه های قومی و سیاسی افغانستان، طی چند دهه گذشته توسل به ابزارها و شیوه های زور مدارانه و خشونت آمیز برای کسب قدرت سیاسی بوده است؛ اما در دوره اخیر، اکثر گروه ها به جای استفاده از زور و خشونت، مشارکت در روند سیاسی و رعایت قواعد بازی سیاسی دموکراتیک را انتخاب کرده اند. این تغییر در الگوهای رفتاری می تواند با نهادینه شدن آن در بلند مدت، گامی مهم در جهت کاهش خشونت ها و بی ثباتی سیاسی در افغانستان تلقی شود.

۳. توجه افکار و قدرت های جهانی به تحولات افغانستان: کشور افغانستان از زمان استقلال آن، عمدتاً شاهد بی ثباتی و دگرگونی هایی عمده بوده است و در تحولات آن نیز قدرت های جهانی و کشورهای منطقه ای ذی نفع بوده اند؛ اما در هیچ دوره تا بدین حد، توجه جهانی به سوی مسایل این کشور معطوف نشده است. توجه جهانی به افغانستان فرصتی تاریخی برای استفاده از امکانات و سرمایه های بین المللی در جهت حل مشکلات این کشور است که نیازمند مدیریت صحیح از سوی نخبگان افغانی است.

۴. افزایش سطح صلح و امنیت: افغانستان در دوره های گذشته، شاهد سطح پایین و نامطمئنی از امنیت و صلح بوده است و خشونت و نا امنی وجه بارز جامعه بوده است. حضور نیروهای بین المللی در این کشور و کنترل گروه های خشونت طلب و همچنین تمایل گروه های سیاسی داخلی به سوی مصالحه و مشارکت، موجب افزایش صلح و امنیت در این کشور شده و تحکیم فضای امن و تداوم آن، می تواند به پیشرفت های جدی در زمینه توسعه سیاسی - اجتماعی و اقتصادی در این کشور منجر شود.



افغانستان در سیزده سال گذشته، تحت رهبری حامد کرزی صاحب یک نظام قانونی و چارچوبی برای اعمال حاکمیت دولتی گردید. پیشرفت‌هایی در خصوص احیای اقتدار دولتی و تطبیق برنامه‌های توسعه ای در مواردی حاصل شده است. اما این روند در کل با نبود موثریت و فقدان حسابدهی همراه بوده است که در نتیجه امر حکومت داری و حسن مدیریت دولتی را ناتوان ساخته است. فقدان یک دیدگاه روشن ملی در خصوص توسعه و امنیت افغانستان، عدم هماهنگی، فقدان ظرفیت فنی، پاتریمونیالیسم و ضعف نهادهای مدنی و سیاسی از عوامل مهم ضعف حکومت داری در سیزده سال گذشته بوده است.

اگر بخواهیم بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان را قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر (دوران طالبان)، برحسب میزان نفوذ و تأثیرگذاری تقسیم بندی کنیم می توان الگوی زیر را ارائه داد:

(۱) بازیگران اصلی: ایران، پاکستان، روسیه و گروه‌های داخلی افغان  
(۲) بازیگران شبه پیرامونی: آمریکا، عربستان، هند، چین، کشورهای آسیای مرکزی و سازمان ملل

(۳) بازیگران پیرامونی: اتحادیه اروپا، ژاپن و سایرین  
توضیح چند نکته در اینجا ضروری است. اول اینکه ایران و پاکستان جزو بازیگران اصلی بحران افغانستان قلمداد شده اند. این بدان دلیل است که مسائل عمده افغانستان طی دهه های اخیر توسط این دو قدرت منطقه ای رقم خورده است.

دوم اینکه اگرچه گروه‌های سیاسی - نظامی افغانستان به ویژه به دلیل شکافهای اجتماعی و قومی موجود در این کشور، جزو بازیگران مهم به حساب می آیند و قاعدتا باید در جرگه بازیگران اصلی قرار می گرفتند، اما از آنجا که این گروهها به نوعی در یک جنگ نیابتی به سود ایران و پاکستان گرفتار آمده بودند، آنها را در قلمرو بازیگران نیابتی قرار داده ایم. بالاخره اگرچه نقش بازیگران شبه پیرامونی ممکن است نسبت به

یکدیگر شدت و ضعف داشته باشند، اما با اندکی اغماض آنها را در یک ردیف قرار داده ایم.

سوم، رفتار کشورهای ذی نفوذ در بحران افغانستان به طور عمد به هدف ایجاد سلطه، نفوذ و وابستگی تنظیم شده بود. در این خصوص می توان بر پایه رفتار و عملکردهای کشورهای دخیل در بحران افغانستان، الگوهای رفتاری این کشورها را از نظر ماهیت به شکل زیر تقسیم بندی کرد:

ایران و پاکستان از نفوذ لازم در افغانستان برخوردار بودند؛ اما هر یک سعی داشتند با گسترش بیشتر نفوذ خود، نفوذ سیاسی و فرهنگی بیشتر (ایران) و یا سلطه (پاکستان) را ایجاد کنند.

سیاست پاکستان در سلطه بر افغانستان را می توان در شکل دهی طالبان و اتخاذ سیاست تمامیت خواهی از سوی این گروه مشاهده کرد و سیاست ایران را در ایجاد وابستگی می توان در شکل تقویت گروههای فارس زبان و شیعه مذهب و سهیم کردن آنها در قدرت مشاهده نمود. سایر بازیگران، بیشتر در پی نفوذ در افغانستان بوده اند.

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، یکی از بازیگران داخلی یعنی طالبان به همراه هم پیمانان خارجی، یعنی شبکه القاعده از صحنه سیاسی - نظامی افغانستان حذف و جای آنان را نیروهای میانه رو گرفتند که به طور عمد تکنوکراتها هستند. این نیروی جدید که پایگاه اجتماعی آنها به طور عمد پشتونها هستند، در شکل دو جریان رم و پیشاور وارد صحنه افغانستان شدند. جریان رم که محمد ظاهر شاه رهبری آن را برعهده دارد از حمایت بین المللی برخوردار است و جریان پیشاور که پیرسید احمد گیلانی رهبری آن را برعهده دارد، از ناحیه پاکستان حمایت می شد. ظاهر شاه و گیلانی که دارای روابط سببی و نسبی با یکدیگر هستند، هر دو جزو طیف میانه رو جریانات سیاسی افغانستان به حساب می آیند. بنابراین اولین تغییر، عبارت بود از حذف یک نیروی تندرو و افراطی که فقط از طرف سه کشور به رسمیت شناخته شده و جایگزینی آن توسط یک

نیروی میانه رو و تکنوکرات که از سوی جامعه بین المللی به رسمیت شناخته شده است.

ائتلاف شمال از بازیگران عمده دوره قبل، در این دوره، در حکومت مشارکت جست. این ائتلاف، دیگر همچون گذشته وجود ندارد و هریک از گروههای عضو آن اکنون سعی دارد با هماهنگ سازی با روندهای موجود در افغانستان، سهمی از قدرت را نصیب خود گرداند. اگرچه میان گروههای این ائتلاف و کشورهای حامی آنها هنوز نوعی تعلق خاطر و همبستگی وجود دارد، اما ظواهر امر نشان می دهد که این همگرایی به سوی گسست و پیوند با قدرتهای دیگر جریان دارد.

در مجموع می توان چنین استنباط نمود که ایران و پاکستان که قبلاً جزو بازیگران اصلی بحران افغانستان بودند، اکنون جایگاه شبه پیرامونی پیدا کرده اند. نقش پاکستان به طور کامل تحت الشعاع نقش ایالات متحده قرار گرفته است. ایران نیز اگرچه از بعضی پتانسیلها برای تأثیرگذاری بیشتر بر تحولات افغانستان برخوردارست اما آمریکا به طور جدی مانع از به کارگیری این قابلیتهاست.

**منابع:**

- آریانفر، عزیز، ریشه های ناکامی ملت سازی در افغانستان، دوشنبه، پژوهشکده آزاده گان تاجیکستان، ۱۳۹۳.
- انصاری، فاروق، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱.
- تمنا، محمد، بررسی استراتژی ایالات متحده آمریکا و افغانستان، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت
- جعفری ولدانی، اصغر، روابط خارجی ایران (بعد از انقلاب اسلامی)، تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۸۲.
- خاتمی خسرو شاهی، ابراهیم، کتاب آسیا (۳) ویژه افغانستان پس از طالبان، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
- رشید، احمد، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، مترجمان اسدالله شفقائی، صادق باقری، تهران: انتشارات دانش هستی، ۱۳۷۹.
- سجادی، عبد القیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب و حکومت، انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
- شریفی، نادر، سیاست و حکومت در پاکستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶.
- ظاهر، طنین، افغانستان در قرن بیستم، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۸۴
- عظیمی، محمد ظاهر، افغانستان: هجوم اتحاد شوروی و سیاستهای غرب، مشهد: انتشارات محقق، ۱۳۸۷
- عظیمی، محمد نبی، اردو و سیاست (درسه دهه اخیر افغانستان)، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۶
- علی آبادی، علیرضا، افغانستان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
- فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، انتشارات درخشش، ۱۳۷۱

نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان ۱۰۱

- فیاض، محمد اسحاق، **پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان**، قم، انتشارات معصومین (ع)، ۱۳۸۷
- کورسکی، دانیل، **افغانستان: جنگ فراموش شده اروپا**، ترجمه جلال کلانتری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷.
- کورنا، لورل، **افغانستان**، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
- مارسدن، پیتر، **طالبان: جنگ مذهب و نظام نوین در افغانستان**، ترجمه نجله خندق، تهران، انتشارات الکترونیکی، ۱۳۷۹.
- محمد غبار، میرغلام، **افغانستان در مسیر تاریخ**، جلد اول، قم، انتشارات نهضت، ۱۳۷۲
- موسوی، سیدرسول، **افغانستان: چالشهای پیش رو**، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
- واعظی محمود و عقیقه غابدی، **افغانستان: یک دهه پس از سقوط طالبان**، تهران، معاونت پژوهشهای سیاست خارجی، ۱۳۹۱.
- واعظی، حمزه، **افغانستان و سازهای ناقص هویت ملی**، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۱.
- ورسجی، محمد ابراهیم، **جهاد افغانستان و جنگ سرد قدرت های بزرگ**، مرکز نشر اسلامی صبور، ۱۳۸۱.
- "آیا طالبان به قدرت باز می گردد"، **روزنامه جمهوری اسلامی**، ۱۳۸۵/۸/۲۲.
- اسموکر، فیلیپ، "نقش کلیدی القاعده در ناامنی افغانستان و پاکستان"، ترجمه میرحامد حسین میری، **روزنامه اطلاعات**، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸.
- "استراتژی ایران در قبال پاکستان"، نشست تخصصی شماره ۱۳۲، **پژوهش های سیاست خارجی**، مرکز تحقیقات استراتژیک، بهمن ۱۳۸۸.
- امینیان، بهادر، "اقدام نظامی آمریکا در افغانستان"، **فصلنامه دفاعی و امنیتی**، ۱۳۸۰، شماره ۲۸.
- «بررسی های راهبردی: افغانستان پس از مداخله آمریکا»، **مطالعات نقسا**، شماره ۲۵۱، خرداد

ماه ۱۳۸۱.

- توحیدی، ام البنین "مسئله افغانستان، آمریکا و همسایگان"، گزارش راهبردی، شماره ۳۰۱، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک، آذر ۱۳۸۸.
- خرمی، محمد امین، "حکومت برادران دینی"، نیمه آذرماه ۱۳۸۶، همشهری دیپلماتیک، شماره بیستم.
- سعیدی مشکینی، قدیر، استیلاي طالبان بر افغانستان و امنیت ملی ایران"، ۱۳۸۷، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۳۴-۱۳۲.
- شاملو، مهدی و کیومرث یزدان پناه دور، «روند بازسازی افغانستان: موانع و چالش‌های پیش رو»، فصلنامه نهضت، سال چهارم، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۲.
- شفيعی، نوذر، «چالش‌های اساسی دولت کرزای»، کتاب آسیا (۳) ویژه افغانستان پس از طالبان، تدوین ابراهیم خاتمی خسرو شاهی، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
- "دیپلماسی ایران در افغانستان"، ارزیابی راهبردی، روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۴/۱۰/۲۵.
- شورای روابط خارجی آمریکا، «استراتژی آمریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۴»، مترجم اسماعیل عبدالهی، فصلنامه نهضت، سال چهارم، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۲.
- دهشيار، حسين، "آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان"، ۱۳۸۸، ماهنامه سیاسی - اقتصادی اطلاعات، شماره ۲۵۷-۲۵۸.
- دهشيار، حسين، "پاکستان: پاشنه آشیل باراک اوباما"، ماهنامه سیاسی - اقتصادی، ۱۳۸۷، شماره ۲۶۰-۲۵۹.
- دی ماس، سینتا، "ستیز در افغانستان، مداخله خارجی"، ترجمه رضا دوستدار، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهارم، شماره ۲۱-۱۱ (مرداد و شهریور ۱۳۷۹).
- "رویکرد ایران به تحولات افغانستان"، جمع بندی نشست تخصصی شماره ۹۵، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک، آبان ۱۳۸۶.
- واعظی، محمود "ایران و تهدیدات ناشی از بی‌ثباتی در افغانستان"، پژوهش نامه (۲۶)، کانون‌های بحران در آسیا، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک،

نقش بازیگران منطقه ای در فرایند دولت سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان ۱۰۳

---

آبان ۱۳۸۹.

- عارفی، اکرم، "مبانی قوم و مذهبی طالبان"، *مجله علوم سیاسی*، سال اول، شماره چهارم، ۱۳۸۸.

- عباسی، محمد علی، «نسل دوم رهبران جهادی افغانستان به میدان می آیند»، *روزنامه شرق*، ۱۳۸۳/۵/۱.

- عصمت الهی، محمد هاشم، «آمریکا و طالبان دیروز و امروز»، *روزنامه ایران*، ۱۳۸۰/۷/۳.

- علی آبادی، علیرضا، "افغانستان و چالش های پیش رو"، *ماهنامه رویدادها و تحلیل ها*، شماره ۲۱۹، ۱۳۸۶.

- علی آبادی، علیرضا، "افغانستان و پاکستان : چالش طالبان"، *ماهنامه رویدادها و تحلیل ها*، شماره ۲۲۴، ۱۳۸۷.

- کولیل، سوزانه، "پاکستان در مشق طالبان"، ترجمه؛ محمد علی فیروزآبادی، *روزنامه اعتماد*، ۲۷ اسفند ماه ۱۳۸۷.

- کلاتری، جلال، "تاملی برسیاست خارجی پاکستان درقبال افغانستان"، ۱۳۸۷، *ماهنامه رویدادها و تحلیل ها*، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی شماره ۲۲۳.

- کلاتری، جلال، "استراتژی اتحادیه اروپا درقبال تحولات افغانستان"، ۱۳۸۷، *ماهنامه رویدادها و تحلیل ها*، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، شماره ۲۲۸.

- ملازهی، پیرمحمد، "معامله قدرت"، آذر ۱۳۸۶، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۲۰.

- ملازهی، پیرمحمد، "جدال سیاسی در پاکستان"، خرداد ۱۳۸۷، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۲۵.

- ملازهی، پیر محمد، "ثبات در افغانستان و نقش آن در امنیت ملی ج. ا. ایران"، *کتاب آسیا (۳)*، ویژه افغانستان پس از طالبان، تدوین ابراهیم خاتمی خسرو شاهی، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.

یونسیان، مجید، «القاعده و قدرت های بزرگ»، *روزنامه حیات نو*، ۱۳/۴/۱۳۸۵

- 
- Davis, Anthony, “**How the Taliban became a Military Force**”, London: Hurst and Company, 2008.
  - Hussain Rizwan, **The Dynmics of Iran’s Relations with Pakistan in the Post-Cold War Era: a Geopplital Analysis**, Canberra, The Australian National University, 2009.
  - Ashutosh Misra “The Problem of Kashmir and the Problems in Kashmir: Divergence.Demands Convergence”, **Strategic Analysis**, Vol. 29, No. 1, January-March 2005.
  - **Annual Report 2001-2002**, Ministry of External Affairs Government of India, retrieved from [www.meaindia.nic.in](http://www.meaindia.nic.in)
  - Agam Shah, “Dostum Has Multiple Aims on Visit to India,” 2 February 2002, retrieved from <http://www.eurasianet.org/departments>.
  - Agam Shah "new Afghan Leadership Turns to India for Asssistance", **Eurasia Insight**, 14/12/2001.
  - **Annual Report 2004-2005**, Ministry of External Affairs, Government of India, retrieved from [www.meaindia.nic.in](http://www.meaindia.nic.in).
  - **Annual Reports 2005-2006**, Ministry of External Affairs, Government of India, reretrieved from [www.meaindia.nic.in](http://www.meaindia.nic.in).
  - <http://www.greenthought-afgh.persianblog.ir/post/5>, **Washington Post**, 25 Feb 2002.



## بررسی سیاست خارجی آمریکا در مبارزه با تروریسم:

### اهداف و پیامدهای پیمان امنیتی کابل – واشنگتن

اسماعیل بایبوردی<sup>۱</sup>

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه میسور هند و مدرس دانشگاه

کابل خیبری

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد تهران مرکزی

محمد حسن شاه رضایی

دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۱/۱۶ - تاریخ تصویب ۹۴/۳/۲۷)

#### چکیده

حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به افغانستان در فاصله کمتر از یک ماه پس از آن واقعه، افغانستان را به کانون سیاست خارجی ایالات متحده مبدل کرد. در همین راستا تحولات سیاسی-امنیتی افغانستان پس از حمله آمریکا به این کشور و اشغال آن توسط نیروهای ائتلاف، به یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در خلال یک دهه گذشته تبدیل شد. این مسئله تحت تأثیر عواملی مانند رویکردها، منافع، اهداف و سیاست‌های متفاوت و در مواردی متعارض بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قبال افغانستان و عدم تحقق یک رویکرد مشترک منطقه‌ای نسبت به آن بوده است. این تحولات سبب تداوم منازعات سیاسی، اجتماعی و امنیتی در این کشور شده است.

در سده کنونی آنچه منافع آمریکا را از دید رهبران این کشور تهدید می‌کند پدیده تروریسم است. از طرفی نقطه محوری سیاست خارجی آمریکا در هزاره جدید مبارزه با تروریسم است. برای اولین بار است که آمریکا در طول تاریخ خود با بازیگری غیر دولتی به عنوان خطر اصلی مواجه شده، و لذا آمریکا با تهدیدی مواجه است که می‌توان آن را ظهور تروریسم فراگیر نامید.

قدرت هژمون آمریکا و نقش حیاتی این کشور در جهان به عنوان ایجاد کننده نظم نوین جهانی و از طرفی حضور پررنگ آمریکا در خاک افغانستان طی چهارده سال اخیر که سرانجام منجر به انعقاد پیمان امنیتی کابل - واشنگتن در زمان دولت اشرف غنی شد، مولفین را بر آن داشت تا به اهداف و پیامدهای سیاست خارجی آمریکا در انعقاد این پیمان و تاثیر آن در امنیت منطقه و جمهوری اسلامی ایران بپردازند.

**واژه های کلیدی:** تروریسم، سیاست خارجی آمریکا، حوادث ۱۱ سپتامبر، پیمان امنیتی کابل - واشنگتن، امنیت و ثبات و هژمونی

## مقدمه

کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ برای نخستین بار نگرانی ژرف آمریکا از سرنوشت افغانستان را برانگیخت و یک سال پس از آن ورود تانک‌های اتحاد جماهیر شوروی به خاک افغانستان آن کشور را به میدان رقابت دو ابرقدرت تبدیل کرد. یک دهه پس از آن، مسکو چاره‌ای جز پذیرا شدن شکست نیافت و نیروهایش را از افغانستان فراخواند. نیروی نظامی و ماشین جنگی رهبر قطب شرق، در برابر ایستادگی شگفت‌انگیز افغان‌ها کارآیی نداشته و آمریکا نیز برای ناکامی روس‌ها، کمک‌های گسترده نظامی در اختیار جنگجویان قرار می‌داد. ولی آنچه سرخ‌ها را به زانو درآورد، ناتوانی آنها در کنترل روستاها و همچنین ناتوانی حکومت مرکزی دست‌نشانده در اعمال قدرت در سراسر کشور و مشروعیت بخشیدن به نمادهای قدرت مرکزی در مناطق گوناگون بود. تجربه تلخ سرخ‌ها در افغانستان نشان داد که الگوهای تاریخی را نمی‌توان تنها با نیروی نظامی دگرگون کرد. با به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶، نظر آمریکا بیش از پیش به افغانستان جلب شد و رویدادهای ۱۱ سپتامبر افغانستان را برای نخستین بار در سراسر تاریخ روابط خارجی آمریکا، به گونه یکی از مناطق کانونی در سیاست خارجی ایالات متحده درآورد (دهشیار، ۱۵، ۱۳۹۰).

حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله انتحاری منسوب به القاعده به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در مقر پنتاگون در واشنگتن باعث ایجاد یک تحول نظامی و سیاسی در افغانستان شد. از نقطه نظر نظامی و بر اساس قطعنامه‌های شورای امنیت (۱۳۶۸ و ۱۳۷۳)، نیروهای مبارزه با تروریسم به رهبری آمریکا به افغانستان حمله کرد تا حکومت طالبان و متحدین خارجی آنها یعنی القاعده را ساقط کند. از نقطه نظر سیاسی نیز اجلاس بن با حضور گروه‌های داخلی افغانستان و بازیگران خارجی موثر در تحولات افغانستان تشکیل شد تا حوزه‌های سیاست، امنیت و اقتصاد را برای دوره پس از طالبان ترسیم کند. در این اجلاس سه مرحله برای دولت‌سازی در افغانستان در نظر

گرفته شد که عبارت بود از تشکیل یک دولت موقت شش ماهه، یک دولت انتقالی ۱۸ ماهه و نهایتاً یک دولت دائم (جعفری، ۱۳۹۰، ۳۷).

واقعه ۱۱ سپتامبر بیش از هر چیز نشان دهنده توأمان آسیب‌پذیری‌ها و گستردگی توانایی‌های آمریکا در بطن طولانی‌ترین دوره صلح در میان تمدن‌های بزرگ در تاریخ بشری بوده است. این حادثه در حیات سیاسی داخلی و خارجی آمریکا، نقطه عطفی به مانند پرل‌هاربر، در توجیه دگرگونی‌ها و جهت‌گیری‌های نوین در خط مشی‌های کلی کشور گردید. آمریکا به عنوان یک قدرت ناآرام با توجه به منطق و اجماع حاکم در واشنگتن برای ترویج خیر و مبارزه با مخالفان، جهاد را ضرورتی دوباره یافت. حادثه ۱۱ سپتامبر، ترتیبات جدید قدرت را که به دنبال سقوط کمونیسم شکل گرفته بود متحول ساخت، بلکه از یک سو الگوهای نوین قدرت را که از پیش، پا گرفته بودند را منسجم نموده و از سوی دیگر مباحث تئوریک را که در خصوص استراتژی آمریکا در لحظه تک قطبی به پا خاسته بود شکل نهایی داد. لذا جورج دبلیو بوش و مشاوران او، با اشاره به عملیات انتحاری علیه خاک آمریکا، که در تاریخ مدرن هرگز اتفاق نیفتاده بود، استراتژی تفوق را مناسب‌ترین و مطلوب‌ترین الگوی رهبری برای آمریکا دانسته و افزایش هزینه‌های نظامی، حضور گسترده‌تر و تهاجمی‌تر در صحنه‌ی جهانی، تقویت نهادهای امنیتی و یک جانبه‌گرایی را تنها راه و منطقی‌ترین روش مقابله با نوع جدید چالش منابع جهانی آمریکا و امنیت داخلی اعلام کردند (دهشبار، ۱۳۹۱، صص ۱۲۸ و ۱۲۹).

حمله به نیویورک و واشنگتن برخاسته از الگوهای سنتی رقابت بین قدرت‌های بزرگ نبود، بلکه تجلی شکل‌های جدیدی از مبارزه قدرت بود که سیستم آمریکایی حاکم در آینده به گونه‌ای وسیع‌تر با آن مواجه خواهد شد. زیرا اثبات شده بود که دشمن اصلی تروریسم است، و لذا مبارزه با تروریسم به مانند سد نفوذ شوروی، جنبه‌ای جهانی و جهان شمول داشته و ضروری است که آمریکا برای مبارزه با این دشمن جدید در همه جا حضور داشته باشد (همان، صص ۱۳۸ و ۱۴۴).

آنچه امروزه طی حوادث ۱۱ سپتامبر و به دنبال توفیق آمریکا در جابجایی قدرت در افغانستان مشاهده می‌گردد، بیانگر این مطلب است که استراتژی رهبری برای دفاع جای خود را به رهبری برای هدایت داده است که این نشانه‌ای برای تداوم و تشدید تفوق می‌باشد. به دنبال عملیات انتحاری ۱۹ عرب تبار در تاریخ ۱۱ سپتامبر ساختاری که پس از فروپاشی شوروی در نظام بین‌الملل شکل گرفته بود تثبیت شد و ساختار محیط بین‌الملل که تاثیر تعیین کننده‌ای در شکل دادن به سیاست‌های آمریکا داشت استحکام تئوریک یافت. حوادث ۱۱ سپتامبر بیانگر این واقعیت بود که شرایط جهانی به گونه‌ای تغییر یافته که موقعیت بسیاری از بازیگران به جهت میزان قدرت آنها در صحنه نظام بین‌الملل تضعیف شده و در نتیجه بعضی از بازیگران دستیازی به عملیات تروریستی را تنها راه ممکن برای مقابله با گسترش نفوذ و قدرت آمریکا در صحنه جهانی یافته‌اند (دهشیار، ۱۳۹۱، صص ۱۵۲ و ۱۵۵).

### مبحث نظری

مفروضه اصلی تحقیق بر اساس وجود نظام تک قطبی و قدرت هژمونیک آمریکا به عنوان مطرح‌ترین بازیگر صحنه جهانی مطرح است. بر پایه نظریه ثبات هژمونیک، آمریکا به عنوان مطرح‌ترین بازیگر عرصه بین‌الملل، ضرورتاً بایستی بتواند نیازهای حیاتی بخش ثبات و امنیت جهانی را تامین کند. لذا، بایستی بتواند با تروریسم مقابله نماید. برای پاسخ به سؤال اصلی مطرح شده نظریه واقع‌گرایی تهاجمی ایالات متحده در محیط بین‌الملل (که برخلاف نظم مبتنی بر چانه زنی نهادی که مستلزم نگاه دفاعی به صحنه روابط بین‌الملل بوده، نظم مبتنی بر هژمونی و واقع‌گرایی تهاجمی را مناسب می‌یابد) و ضرورت گسترده‌ای که برای ایجاد و تداوم ثبات در کشور افغانستان وجود دارد، باتوجه به این که آمریکا نقش محوری در تامین نظم حاکم دارد و باید در این راه گام بردارد مورد بحث قرار گیرد.

### بررسی و تحلیل یافته‌ها

با به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶، نظر آمریکا بیش از پیش به افغانستان جلب شد و رویدادهای ۱۱ سپتامبر افغانستان را برای نخستین بار در سراسر تاریخ روابط خارجی آمریکا به یکی از مناطق کانونی سیاست خارجی ایالات متحده در آورد. اما هدف آمریکا از اعزام بیش از یک صد هزار به نیرو به افغانستان بویژه در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ چه بوده است؟ آمریکا می‌پنداشت که درهم شکستن تروریسم و خشکاندن ریشه‌های آن، در گرو کاربرد هرچه بیشتر نیروی نظامی است. آنها به رهبری باراک اوباما این منطق را داشتند که پیروزی در افغانستان به معنای نابودی تروریسم که بزرگترین دشمن آمریکا شمرده می‌شود خواهد بود. ولی بی‌گمان دیر یا زود خواهند فهمید که حضور برجسته طالبان در نیمی از خاک افغانستان و گشتن این مناطق به دست بنیادگرایان سلفی، از سرشت تاریخی افغانستان مایه می‌گیرد.

برخلاف منطق استراتژی مبارزه با کمونیسم که ایجاب می‌کرد ایالات متحده سیاستی انفعالی را پی‌بگیرد، استراتژی مبارزه با تروریسم مبتنی بر سیاست اشاعه ارزش‌ها و سیاستی فعال است. مبارزه با کمونیسم، ایجاد، تداوم و حمایت از ثبات سیاسی راسرلوحه سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد قرار داد. مبارزه با تروریسم، دمکراتیزه کردن را در قالب یک پروژه آمریکایی، اساس کار قرار داده است. به این دلیل است که آمریکا بین‌الملل‌گرایی تهاجمی را بنیان سیاست خارجی خود در منطقه پی‌ریزی کرده است. پس در چارچوب استراتژی مبارزه با تروریسم، حضور وسیع آمریکا در صحنه جهانی و بی‌ثباتی سیاسی در منطقه خاورمیانه را باید یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر قلمداد کرد.

بعد از ۱۱ سپتامبر تا مین منافع آمریکا در چارچوب مبارزه با تروریسم مشروعیت جهانی پیدا کرد و این فرصتی بود که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی بیشترین بهره را از آن برده و می‌برند. رویدادهای ۱۱ سپتامبر افغانستان را برای نخستین بار در سراسر تاریخ

روابط خارجی آمریکا به گونه یکی از مناطق کانونی در سیاست خارجی ایالات متحده در آورد. با ورود باراک اوباما به صحنه تصمیم‌گیری، دگرگونی بنیادی در استراتژی آمریکا در نبرد با القاعده پدید آمد و استراتژی ضد شورش شالوده سیاست‌های باراک اوباما در افغانستان گشت. لذا برخلاف عراق که در آن هدف آمریکا از میان بردن همه مقاومت‌ها بود، در افغانستان آمریکا دو هدف عمده و بنیادی دنبال می‌کرد. این کشور از یک سو در پی استوار کردن حکومت مرکزی در افغانستان بود و از سوی دیگر در پی مبارزه با تروریسم (ناتوان کردن طالبان) به عنوان سرچشمه خطر بود.

وزارت دفاع و وزارت خارجه آمریکا، از همان نخستین روزهای آمدن باراک اوباما به کاخ سفید رئیس جمهوری را به افزایش شمار نیروهای رزمی آمریکا در افغانستان و پیاده سازی استراتژی مبتنی بر حضور همه سویه در آنجا تشویق کردند. اوباما تمام تغییرات در رابطه با افزایش نیرو در افغانستان، تغییر در نوع نیروهای فرستاده شده، و تغییر در شیوه مبارزه را در این راستا اتخاذ نموده تا تاکید بر این کرده باشد که چرا این جنگ ضروری است. از نظر او این جنگ ضروری بوده چون اهداف خاصی را که در چارچوب مبارزه با تروریسم است را دنبال می‌کند. باراک اوباما عنوان کرده این جنگی است که ما باید در آن پیروز شویم. اما وی غافل از این مسئله است که ویژگی‌های افغانستان شرایطی را رقم زده که این کشور را بسیار متمایز ساخته است. لذا دولت‌های بیگانه هیچگاه قادر نبوده‌اند که این کشور را در اشغال خود درآورده و مردم را مقهور و گوش به فرمان خود نمایند با توجه به موارد مطروحه و بررسی اسناد، کتب و منابع اینترنتی در خصوص سؤال اصلی پژوهش می‌توان چنین نتیجه گرفت که رهبران آمریکا چه در حیطه نظامی و چه در حیطه سیاسی به لحاظ فقر درک تاریخی از شرایط افغانستان، کمترین فهم تحلیلی را در خصوص این که در افغانستان هدف غایی آنها چیست و کارآمدترین شیوه کدام است را ندارند. آنها علیرغم صرف هزینه‌های هنگفت و گسیل نیرویی بالغ بر یکصد هزار نفر به افغانستان به منظور مبارزه با

تروریسم و تعلیم نیروهای بومی ارتش تازه تاسیس افغانستان و از سوی دیگر کمک در ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر، کارآمد و مشروع، با توجه به عدم درک الگوهای تاریخی، ویژگی‌های حیات اجتماعی در افغانستان در دستیابی به اهداف مطرح شده با ناکامی و شکست روبرو خواهند شد.

در خصوص مبارزه با تروریسم بایستی خاطر نشان کرد که بی‌گمان آوردگاه اصلی آمریکا برای مبارزه با تروریسم (القاعده و طالبان) که از دید دولت مردان آمریکا، دشمن حیاتی به شمار می‌روند، پاکستان است، هرچند آمریکا طی این چند سال در خاک افغانستان با این دشمنان جنگیده و بعضاً با استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین مناطق تروریسم پرور پاکستان را نیز مورد هدف قرار داده، اما پیروزی نهایی در مبارزه با تروریسم هنگامی در افغانستان به دست می‌آید که زندگی سیاسی و مناسبات قدرت در پاکستان به گونه‌ای اصلاح شده و نفوذ گروه‌های بنیادگرا که پشتیبان مادی و معنوی و از همه مهمتر فراهم کننده عمق استراتژیک برای پوشش هم‌تایان افغانی خود هستند، حداقل مهار و حداکثر از بین برود. چنانچه آمریکا نتواند به این هدف در پاکستان دست یابد، بی‌گمان به هدف‌های خود در افغانستان نخواهد رسید.

ناکامی در برپا کردن دولتی توانمند و یکپارچه هم در افغانستان ریشه تکنیکی و مادی ندارد. علت بنیادی را باید این واقعیت دانست که هدف تغییر دادن جامعه با ابزارهای نظامی است. آمریکائیان همراه حکومت مرکزی با تکیه بر شیوه‌های سخت افزاری و اولویت دادن به آن تلاش را بر این قرار داده‌اند که از افغان‌ها مردمانی متفاوت چه در زمینه رفتاری و چه در زمینه ارزشی به وجود آورند. اما با توجه به تجارب تاریخی و با در نظر گرفتن کیفیت حیات سیاسی در آمریکا و مهمتر از همه در چارچوب‌های فکری ساکن کاخ سفید، به وضوح مشخص است که سرانجام مورد نظر طراحان برنامه‌ها تحقق نخواهد پذیرفت. زیرا حیات بخشیدن به یک حکومت مرکزی بهره‌مند از مشروعیت و نافذ در گستره کشور نیازمند ترتیباتی است که باید به ضرورت



ماهیتی بومی داشته باشد که این خود بیانگر این است که چرا اقدامات آمریکا نمی تواند برای حکومت مستقر در کابل کارگشا باشد. با به قدرت رسیدن اشرف غنی در انتخابات سال ۱۳۹۳ و امضای توافق نامه امنیتی با آمریکا باز هم روند بی ثباتی و ناامنی در افغانستان و روابط پرفراز و نشیب با همسایگان ادامه داشته است. بنابراین پیگیری سیاست های کنونی ایالات متحده در افغانستان چیزی جز ناکامی برای آمریکا و ناامنی در منطقه در پی نخواهد داشت.

### مبارزه با تروریسم مبنای سیاست خارجی آمریکا در افغانستان

به دنبال حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر استراتژی مبارزه با تروریسم این فرصت را در اختیار رهبران آمریکا قرار می دهد که توجیه مناسب برای تامین منافع کشورشان را از طریق این سیاست داشته باشند. پیگیری سیاست مبارزه با تروریسم بعد از یک دهه این فرصت را در اختیار رهبران آمریکا قرار داد تا استراتژی متناسب با منافع خود را در عصر امنیتی جدید با توجه به ارزش های خود شکل دهند (Charles, 2001, P39).

لیبرال ترین رئیس جمهوری آمریکا در ۶۵ سال گذشته، آمریکا را بیشتر از همیشه درگیر جنگی کرد که پیروزی بدون توجه به این که چه تعریفی برای آن داده شود به هیچ وجه امکان پذیر نیست. براساس وقوف به همین نکته است که اصولاً، آمریکا در واژگان مطرح شده در حوادث افغانستان، به ندرت واژه پیروزی را مطرح می سازد. ماهیت گسل های قومی، ترکیب جمعیت، کیفیت ساختار روابط اجتماعی، چینه بندی قدرت سیاسی، سطح توسعه اقتصادی، فرهنگ سیاسی نخبگان و ملاحظات استراتژیک پاکستان شرایطی را رقم زده که تلاش های آمریکا در راستای تحقق خواسته های خود را عبث جلوه خواهد داد. سوق دادن افغانستان به مرکز سیاست خارجی آمریکا که به عنوان الویت جهان بینی باراک اوباما مطرح شد، بیش از آن که بازتاب واقعیات محیطی، الزامات ژئوپولیتیک و منافع حیاتی آمریکا باشد، برخاسته از نیازهای انتخاباتی و ضرورت پیروزی در مبارزات دور اول ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۸ در ایالات

متحده آمریکا بایستی نگرینسته شود. پس این که چرا دولت باراک اوباما در نخستین اقدامات در قلمرو سیاست خارجی، به افزایش نیروهای آمریکایی در افغانستان، تشویق هرچه گسترده‌تر ناتو برای حضور وسیع‌تر در کنار آمریکا در افغانستان، افزایش حجم کمک‌های اقتصادی به کشور و درگیر کردن عمیق‌تر پاکستان در مسائل افغانستان تصمیم گرفت، باید بیش از هر چیز، مرتبط با تفوق ملاحظات داخلی آمریکا بر ملاحظات استراتژیک دانست. دولت جورج دبلیو بوش از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ در چارچوب «استراتژی ضد تروریسم» و توسل به «جنگ با شدت کم» نبرد با القاعده را در افغانستان ساماندهی کرد. دولت آمریکا بر این اعتقاد بود که نیروهای وابسته به القاعده در عراق هستند و تحقق اهداف در عراق، به معنای سرکوبی و یا تضعیف نیروهای القاعده و وابسته خواهد بود. این باور در میان تصمیم گیرندگان وجود داشت که طالبان در افغانستان خطر محسوب نمی‌شوند و قابل مدیریت هستند (دهشیر، ۱۳۹۰، ص ۲۰۴).

استراتژی آمریکا در دوران باراک اوباما از نقطه نظر مفهومی در چارچوب مبارزه با تروریسم شکل گرفته است. لذا خطری که متوجه آمریکاست تروریسم بوده و سبب تروریسم برای رهبران آمریکا القاعده می‌باشد و این یعنی مبارزه و جنگ با تروریسم در افغانستان. از نظر باراک اوباما استراتژی آمریکا در دوران جورج دبلیو بوش هیچ تناسبی با خطر یعنی القاعده نداشت. استراتژی کاملاً در چارچوبی طراحی شده بود که خطر را یک بازیگر متعارف تعریف کرده بود در حالی که القاعده یک تشکیلات غیر متعارف است به همین دلیل باید متناسب با نوع خطر استراتژی طراحی شود، و لذا با ورود باراک اوباما به صحنه قدرت استراتژی ضد شورش شکل گرفت (همان، ص ۱۷۲).

#### جایگاه تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

قدرت‌های بزرگ برای تأمین اهداف خود از مجموعه‌ای از ابزارهای قدرت استفاده می‌کنند تا بتوانند کنترل بازیگران، منابع و فرآیندها را در اختیار داشته باشند (امینیان،

کریمی قهرودی، ۱۳۹۱، ص ۷۰). یکی از ابزارهایی که به وفور مورد سوء استفاده قدرت‌های بزرگ واقع شده تروریسم است. در حقیقت قدرت هژمون مفهوم تروریسم را به عنوان یک برچسب سیاسی و به منظور بی اعتبار کردن مخالفان و بخصوص چالش‌های که در راه استمرار تسلط و هژمونی خود به وجود آورده‌اند به کار می‌برند. تروریسم که امروزه توسط دولت‌های هژمون هم مورد حمایت واقع می‌شود برای اهدافی صورت می‌پذیرد که تروریست‌ها در اذهان خود می‌پروراند که از آن جمله می‌توان به بی‌ثبات کردن حکومت، ایجاد دگرگونی در ساختار سیاست داخلی و خارجی کشور مورد نظر نام برد (ثریا، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

دولت‌های ایالات متحده آمریکا از جمهوری خواه گرفته تا دموکرات همواره شعار حمایت از حقوق بشر و مبارزه علیه تروریسم را سر داده‌اند. اما آنچه به واقع در صحنه عمل مشاهده می‌شود این بوده که تروریسم و حمایت از گروهک‌های تروریستی یکی از ابزارها و راهکارهای پیشبرد اهداف سیاست خارجی آمریکا بوده است. اما شکل و رویکرد حمایت از تروریسم در این دولت‌ها متفاوت بوده است. حدود بیست سال پیش استعمارگران آمریکایی به دست دولت پاکستان، جهادی علیه حکومت این کشور به راه انداختند که صد بار مصیبت بارتر از وضعیت فعلی بود. در مدت این بیست سال، صدها نفر از مردم افغان کشته شدند و میلیون‌ها نفر از خانه خود دور افتاده و آواره شدند و اوج درندگی و خون آشامی این کشور نیز زمانی نمایان شد که حکومت طالبان را بر مردم این کشور مسلط نمود.

در واقع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ این فرصت را برای دولت آمریکا فراهم نمود که اقتصاد بی سر و سامان خود را با فروش تسلیحات نظامی و امنیتی کردن فضای منطقه بهبود بخشند. دولت آمریکا از یک سو افغانستان را به اشغال نظامی خود در آورده و از سوی دیگر به بهانه ریشه‌کن ساختن تروریسم، مردم بی گناه و بی پناه

افغانستان را در شمال و جنوب زیر بمباران‌های خوشه‌ای خود درو می‌کند(خامه‌ای، ۱۳۸۰، صص ۳۸-۳۶).

لذا در این دوران دولت ایالات متحده خود وارد صحنه مبارزه علیه تروریستی می‌شد که منافع آمریکا و امنیت مردم جهان را به گفته زمامداران این کشور به خطر انداخته بود. در واقع ایالات متحده تلاش نمود واقعه‌ای ۱۱ سپتامبر را، ابزاری برای دستیابی اهدافش در سطح جهان تبدیل کند. اهدافی چون دفاع مشروع از آمریکا در مقابل اقدامات تروریستی با شعار مبارزه با تروریسم، تکمیل حلقه محاصره هارتلند انرژی و تثبیت هژمونی کشور بر جامعه جهانی. ایالات متحده متعاقب این حادثه، جهان را به دو قسمت دوست و دشمن تقسیم نمود تا بدین وسیله در جهت پایه‌گذاری و تثبیت هژمونی کشورش گام بردارد(صفوی، شیخیانی، ۱۳۸۹، ص ۲). چه اینکه ملاحظه می‌شود.

در واقع تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده نقش یک موتور محرک و بهانه‌ای عامه پسند برای تقویت سیاست خارجی این کشور است. به عبارت دیگر ایالات متحده که داعیه نبرد علیه تروریسم در جهان را دارد، خود بزرگترین حامی و پشتیبان تروریسم محسوب می‌شود. این واقعیت برخاسته از ماهیت اهداف و اصول سیاست خارجی این کشور است که راه رسیدن به آنها از مسیر اشغالگری و تروریسم می‌گذرد.

مشخصه تروریسم در دوران مدرن کشیده شدن مردم به صحنه جنگ قدرت و استفاده از آنها در اتخاذ راهبردهای مستقیم و غیر مستقیم برای کسب قدرت و امتیاز است. مستقیم به صورت حذف فیزیکی مهره‌های قدرت سیاسی و غیر مستقیم از طریق ارعاب و تهدید مردم به ترور و بعضاً با انجام چند اقدام تروریستی معنا دار مردم را وادار به اجرای خواسته‌های خویش می‌کند(فیرحی، ظهیری، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲). لذا آنچه که تروریسم در دوران معاصر را از دوران گذشته متمایز می‌سازد این است که،

امروزه تروریسم از تهدیدی ملی به تهدیدی بین‌المللی تبدیل شده و در عصر جهانی شدن و فناوری‌های پیشرفته، دیگر اقدامات تروریستی، محصور در مرزهای ملی یا منطقه‌ای نمی‌ماند (زین العابدین، ۱۳۸۶، ص ۷۱۲).

علی‌رغم برخی از تحلیل‌ها که معتقدند دولت باراک اوباما تمایل چندانی برای سرمایه‌گذاری در مبارزه با تروریسم ندارد و از روش اسلاف خویش تبعیت نمی‌کند و لذا جایگاه مبارزه با تروریسم جزء کم‌اهمیت‌ترین اولویت‌های اوباما بوده است (Ford, 2010, p 4) اما رفتارهای بین‌المللی ریاست جمهوری آمریکا نشان می‌دهد باراک اوباما با حفظ جایگاه تروریسم در سیاست خارجی خود، روش جدیدی را در حمایت از فعالیت‌های تروریستی از خود نشان داده است. این رویکرد جدید به مدد ظهور تروریسم غیردولتی در دو دهه اخیر پیگیری می‌شود (گوهری مقدم، ۱۳۹۰، ص ۱۷۸).

در این شرایط جدید اوباما برخلاف بوش که آمریکا را وارد صحنه عملیاتی مبارزه با تروریسم می‌نمود، به طور مستقیم از تروریسم برای پیشبرد سیاست‌های خویش استفاده نمی‌کند. فعالیت‌های تروریستی صورت گرفته در دوران باراک اوباما در کشورهای نظیر جمهوری اسلامی ایران، سوریه، پاکستان و ... نشان از این واقعیت دارد که نوع جدیدی از تروریسم در دولت اوباما رواج یافته است که طی آن تروریسم دولتی، بطور غیر مستقیم و با حمایت از گروهک‌های فعال تروریستی به تحقق اهداف خویش می‌پردازد.

#### تروریسم در سیاست خارجی باراک اوباما

دولت باراک اوباما گرچه با ظاهری صلح‌جویانه بر سر کار آمد اما در عمل نه تنها اقدامات تروریستی و ضد بشری دولت‌های گذشته را کنار نگذاشت، بلکه در مواردی به تقویت آنها و حتی وارد نمودن این فعالیت‌ها به شکل و قالب جدیدی بود که در گذشته مشاهده نشده بود.

تروریسم امروزه به یکی از خطرناک‌ترین تهدیدها علیه بشریت تبدیل شده است که به سبب پیوند آن با فناوری‌های جدید، به یک معضل راهبردی تبدیل شده و توانسته است گروه‌هایی کوچک اما با ساختارهای پیچیده در پهنه بین‌المللی تبدیل کند. در این سال‌ها، با گسترش پدیده تروریسم، جامعه‌ای انسانی مورد تهدید قرار گرفته و این پدیده در درون مرزهای جغرافیایی ویژه‌ای قرار ندارد و خطری برای جهان شمرده می‌شود (مقصودی، حیدری، ۱۳۸۸، ص ۳۶). محورهای اصلی این پدیده ضد انسانی عبارتند از ۱- تروریسم یک پدیده کاملاً سیاسی است. ۲- همواره با خشونت یا تهدید به خشونت همراه است. ۳- تروریسم دارای عقلانیت سود محور است. ۴- تروریسم یک پدیده معنادار است (فیرحی، ظهیری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸).

اینکه تروریسم در اثر چه عوامل و شرایطی رشد می‌یابد و نمو پیدا می‌کند نیازمند بحث و بررسی دقیق است. اما باید گفت دولت‌های ورشکسته یکی از بهترین بستر برای رشد جریان‌های تروریستی است. در شرایطی که یک دولت از توانایی کافی برای ایجاد امنیت و نظم در مرزهای خویش برخوردار نیست، گروه‌های مخالف نظام حاکم با ایجاد اغتشاش و ناامنی سعی در اعمال خواسته‌های خویش به دولت دارند. هنگامی که میان خواست‌های این گروه‌ها با منافع کشورهای خارجی پیوند برقرار شود، راه برای حضور و مداخله خارجی در این کشورها هموار می‌شود. شرایط موجود در کشورهای همچون افغانستان، عراق یا وضعیت فعلی حاکم بر سوریه نمونه‌ای از دولت‌های هستند که در آنها به ایجاد فعالیت‌های تروریستی می‌انجامد.

**سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در رابطه با مبارزه عملی با تروریسم در**

#### **افغانستان**

مبارزه با تروریسم به صورت گسترده پس از حادثه ۱۱ سپتامبر حالت جهانی به خود گرفت. غرب «القاعده و طالبان» را به عنوان مصادیق بارز تروریسم قلمداد کرد. هرچند ناتو مبارزه با تروریسم را در پی کنفرانس واشنگتن در اولویت برنامه‌های خود

قرار داد، ولی واقعه یازده سپتامبر نقطه عطفی در جنگ ناتو علیه تروریسم تلقی شده و طالبان سمبل مبارزه با تروریسم عنوان شد. امروزه نه تنها در افغانستان بلکه در جهان نام طالبان با تروریسم همراه است. این مهم به دلیل اقدامات خشونت باری است که این گروه در اشکال مختلف علیه مردم بی‌گناه و حتی شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی انجام داده است. همین ویژگی (به عنوان یک گروه تروریستی) است که مداخله نیروهای فرامنطقه‌ای و ناتو را به سرکردگی آمریکا در افغانستان توجیه پذیر ساخته است. به عبارت دیگر از آنجایی که طالبان یک گروه تروریستی قلمداد شده لذا حمله به آنها معنی و مفهوم پیدا می‌کند (جعفری، ۱۳۹۰، صص ۴۲ تا ۴۳).

فهرست عمده حملات تروریستی که القاعده (طالبان) مظنون به دست داشتن در آنها در دهه ۹۰ بوده عبارتند از: دست داشتن در بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ که منجر به کشته شدن ۶ نفر شد، همکاری با شبه نظامیان سومالیایی در کشتار سربازان آمریکایی در سال ۱۹۹۳، انفجار در برج‌های الخبر در عربستان و قتل ۱۹ سرباز آمریکا در سال ۱۹۹۶، بمب‌گذاری در سفارت‌خانه‌های آمریکا در تانزانیا و کنیا در سال ۱۹۹۸ که منجر به کشته شدن ۲۴ نفر گردید که از این بین ۱۲ نفر آمریکایی بودند، بمب‌گذاری در کشتی آمریکایی در یمن و قتل ۱۷ سرباز آمریکایی در سال ۱۹۹۹، حمل به نیویورک و واشنگتن به عنوان نقطه عطف حملات تروریستی در یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱، انفجار در یک محوطه باستانی در تونس در سال ۲۰۰۲ که به کشته شدن ۸۷ نفر از جمله ۱۱ جهانگرد آلمانی شد، انفجار در کلپ شبانه در بالی اندونزی در سال ۲۰۰۲ که منجر به کشته شدن ۲۰۲ نفر شد که بیشتر استرالیایی بودند، بمب‌گذاری در ریاض عربستان در یک مجتمع مسکونی در سال ۲۰۰۳ و قتل ۱۸ آمریکایی، انفجار ده بمب مهیب در مادرید اسپانیا در سال ۲۰۰۴ و کشته شدن ۱۹۱ نفر در جریان آن و چندین نوع از این قبیل اعمال تروریستی که باعث شد شورای امنیت سازمان ملل در دهه نود تلاش‌هایی برای محدودیت تروریسم انجام دهد. قبل از ۱۱

سپتامبر شورای امنیت در ۹ دسامبر سال ۱۹۹۴، مجمع عمومی در سال ۱۹۹۶، شورای امنیت طی سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ اعلامیه‌ها و قطعنامه‌هایی در خصوص تروریسم صادر کردند. قطعنامه‌های سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ شورای امنیت مربوط به افغانستان بود که در آنها نگرانی جامعه بین‌المللی نسبت به رشد تروریسم و قاچاق مواد مخدر برای بی‌ثباتی در منطقه، درخواست از گروه طالبان برای توقف جنگ و کشتار آنها به دلیل پناه دادن به بن لادن منعکس شده بود (رنجبر، ۱۳۸۳، ص ۴۰). بنابر این نقطه شروع «مبارزه با تروریسم» - آن‌گونه که در سطح جهان تبلیغ می‌شود و فارغ از ماهیت این مبارزه که دارای بسترهای سیاسی عمیق و انگیزه‌های ویژه آمریکا در ورود به این منطقه حساس و ژئوپلتیک بوده است - را باید جنگ افغانستان نامید که در اکتبر سال ۲۰۰۱ آغاز و در ژوئن سال ۲۰۰۲ با تاسیس و شناسایی جهانی دولت جدید افغانستان خاتمه یافت.

گرچه همان‌گونه که اشاره شد، حملات ۷ اکتبر سال ۲۰۰۱ در زمان دولت جورج دبلیو بوش در راستای مبارزه با تروریسم طرح ریزی شد، اما در ژوئن سال ۲۰۰۲ پایان یافته و دولت جورج دبلیو بوش کشور عراق را جغرافیای خطر دانست (Campbell, 2009). اما با روی کار آمدن دولت باراک اوباما، تیم اجرایی حاکم بر آمریکا بر این باور بود که کشور افغانستان نقش کلیدی را جهت مبارزه با تروریسم بازی می‌کند و لذا بر این اعتقاد بود مرکز ثقل سیاست آمریکا باید کشور افغانستان باشد. و لذا بر تداوم حمله به افغانستان با اعزام نیروهای بیشتر در راستای مبارزه با تروریسم اقدام نمود (دهشیار، ۱۳۹۰، ص ۱۶۹).

اما علیرغم ۱۳ سال حضور در این کشور، سرانجام همان‌گونه که وعده داده بود در پایان سال میلادی ۲۰۱۴ همراه با سایر نیروهای فرماندهی بخش اعظمی از نیروهای خود را از افغانستان خارج نموده البته گرچه از مدت‌ها پیش به دنبال امضای توافقنامه امنیتی با افغانستان بود اما این مهم در زمان دولت حامد کرزای به امضای طرفین نرسید.



### امضای پیمان نامه امنیتی کابل - واشنگتن

امضای پیمان امنیتی با آمریکا یکی از چالش‌های موجود برای رئیس جمهور وقت افغانستان به شمار می‌رفت، زیرا امضا و عدم امضای آن واکنش‌هایی را در پی داشت. امضای پیمان امنیتی با آمریکا در بعد داخلی، واکنش شدید رهبران جهادی، طیف زیادی از علماء و روحانیون مذهبی، احزاب بنیادگرا مانند طالبان و حزب اسلامی حکمتیار را به دنبال داشت. چنانچه بارها طالبان و حزب اسلامی به رهبری «گلبدین حکمتیار» گفته بودند که با حضور نظامیان خارجی در افغانستان، حاضر به مذاکره با دولت افغانستان نیستند، که این خود قابل تأمل و تفکر است. با گذشته بیش از یک دهه، تمام مردم افغانستان، کشورهای دخیل در قضایای افغانستان اعم از همسایه‌ها و بلوک‌های شرق و غرب، به این باور رسیده‌اند که مشکلات افغانستان راه حل نظامی نداشته، بلکه تنها راه حل بحران کنونی افغانستان و رسیدن به یک ثبات سیاسی، امنیتی و اقتصادی، همانا مذاکره و مصالحه طرف‌های درگیر است. در حالی که این مسئله در تناقض با سیاست حضور نظامی آمریکا در افغانستان است. اما در بعد خارجی، کشورهای همسایه به هیچ عنوان حضور یک کشور قدرتمند مجهز با پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی و اطلاعاتی را بر نمی‌تابند، به خصوص پس از افشای شنود مکالمات سران کشورهای جهان توسط مقامات اطلاعاتی آمریکا و پس از بحران «اوکراین» و مداخله آمریکا در این منطقه، واکنش روسیه، کشورهای آسیای میانه و بصورت ویژه کشورهایی که عضو سازمان «شانگهای» هستند، نسبت به حضور نظامی آمریکا در افغانستان بیش از پیش حساس شده و حضور آمریکا در افغانستان را تمهیدی برای مداخله آمریکا در امور کشورهای آسیای میانه و کشورهای یاد شده می‌دانند. افغانستان به عنوان عضو ناظر در سازمان شانگهای نمی‌تواند نگرانی کشورهای عضو این سازمان را نادیده گیرد، افزون بر آن شماری از این کشورها همسایه‌های افغانستان هستند.

در بعد داخلی، شکی نیست که حضور آمریکا و جامعه بین‌المللی، با همکاری کشورهای همسایه افغانستان، باعث شده است تا نهاد سازی در این کشور صورت گیرد، تقویت و ادامه این نهاد سازی در افغانستان نیاز به همکاری جامعه بین‌المللی، به خصوص آمریکا دارد. از این رو، عدم حضور آمریکا و جامعه بین‌المللی در افغانستان می‌تواند بر روند نظام‌سازی و توسعه اقتصادی تأثیر منفی داشته باشد، مگر این‌که حامی دیگری به عنوان جایگزین آمریکا در نظر گرفته شود. بنابراین، جمع میان این دو خواست متضاد، بسا مشکل و یکی از چالش‌های بزرگ برای حکومت افغانستان به شمار می‌رود، به ویژه بعد از آنکه «حامد کرزی»، رئیس‌جمهور افغانستان بارها کارکرد و سیاست آمریکا در قبال افغانستان را به نفع افغانستان ندانسته، خواهان تعهدات جدید در امر مبارزه با تروریسم، حملات شبانه و روند صلح شده است.

در حالی که حامد کرزی، رئیس‌جمهور قبلی افغانستان، با چند شرط، پیمان امنیتی با آمریکا را امضا نمی‌کرد. سه شرط مد نظر کرزی تضمین بین‌المللی در مورد پایان دادن جنگ در افغانستان و آغاز صلح در این کشور شامل: عدم مصونیت قضایی آمریکایی‌ها، عدم حق ورود خودسرانه به منازل و عملیات‌های خود سرانه) بود، ولی اشرف غنی این موافقتنامه را با وجودی که آمریکایی‌ها این شروط را نپذیرفتند، امضا کرد.

همان‌گونه که اشاره شد، اشرف غنی رئیس‌جمهور افغانستان در نخستین اقدام و فردای آغاز به کار دولت، گره کور پیمان امنیتی با آمریکا و ناتو را گشود. به موجب دو موافقت‌نامه مجزا که در دومین روز کاری دولت جدید میان آقای حنیف اتمر با سفیر آمریکا و نیز نماینده غیر نظامی ناتو در کابل به امضا رسید، ترتیبات مربوط به ادامه حضور بخشی از نیروهای خارجی به تصویب رسید. به موجب این موافقت که در مجالس افغانستان و در لویه جرگه نیز بدون مواجهه با مخالفت موثر با آن نیز به تصویب رسیده، مجموعاً ۱۶ هزار نیروی آمریکایی و ناتو (حدود ده هزار نفر آمریکایی

و بقیه از نیروهای ناتو) برای آموزش سازمان‌دهی و تجهیز و حمایت از نیروهای نظامی-امنیتی افغانستان به مدت ۱۰ سال در هشت پایگاه نظامی استقرار می‌یابند (پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۳، ص ۶۴۰).

پس از انعقاد موافقت‌نامه، نخست وزیر انگلیس اولین مقام بلند پایه‌ای بود که از کابل بازدید کرد، و در ملاقات با سران دولت جدید وعده داد کمک سالانه ۵۰۰ میلیون پوند لندن به مدت پنج سال را عملی سازد. آمریکا نیز بر تعهد چهار میلیارد دلاری خود براساس توافقات اجلاس شیکاگو تاکید ورزید. در جریان اجلاس سران کشورهای عضو ناتو در بروکسل در آذرماه سال گذشته که اشرف غنی و دکتر عبدالله در آن حضور داشتند، استمرار حضور ناتو در قالب برنامه «پشتیبانی موثر» مورد تاکید قرار گرفت. بدین ترتیب کل بودجه بخش نظامی و امنیتی افغانستان به مبلغ چهار میلیارد دلار شامل خرید و نگهداری تجهیزات، آموزش و حتی پرداخت حقوق پرسنل اردوی ملی و پلیس، بر عهده آمریکا و ناتو قرار می‌گیرد. رجب طیب اردوغان رئیس‌جمهور ترکیه نیز از جمله مقاماتی بود که طی سفر به کابل، اعطای کمک‌های مالی و ارائه خدمات آموزشی را به ارتش و پلیس افغانستان وعده داد (همان، ص ۶۴۱).

در افغانستان پس از اعلام خروج آمریکا از این کشور وخروج عملی نیروهای ناتو از افغانستان، تعداد حملات طالبان هم رو به افزایش گذاشت، بطوری که در جریان انتخابات ریاست جمهوری و پس از آن هم، حملات طالبان بر مراکز دولتی و نظامی تداوم یافت. یکی از خشن‌ترین حملات، حمله به مسابقه والیبال در استان شرقی پکتیکا بود که به قتل ۵۷ تن منجر شد. با این حال، هم دولت افغانستان و هم نیروهای خارجی می‌دانند که مقابله با طالبان از عهده دولت ضعیف این کشور خارج است. به همین دلیل آمریکایی‌ها راه گفتگو با طالبان را باز گذاشته و برای مشارکت دادن طالبان در آینده افغانستان برنامه‌ریزی می‌کنند که نمونه بارز آن تلاش برای جلب نظر طالبان برای مشارکت در کابینه بود که در محافل سیاسی اخباری مبنی بر در نظر گرفتن وزارتخانه

برای سه نفر از اعضای سابق طالبان شنیده می‌شد. که البته از سوی طالبان تکذیب شد (همان، صص ۶۳۸ و ۷۱۵).

### مقدمه پیمان امنیتی و دفاعی کابل-واشنگتن:

همزمان با آغاز به کار لویه جرگه مشورتی، متن پیمان امنیتی و دفاعی افغانستان و آمریکا توسط وزارت کشور افغانستان منتشر شد. این متن با یک مقدمه، ۲۶ ماده و ضمیمه مربوطه تنظیم شده که مقدمه آن به شرح ذیل می‌باشد (خبرگزاری فارس، ایرنا و بولتن نیوز، ۹۳/۰۷/۰۹).

با تأیید موافقتنامه همکاری‌های دراز مدت میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی افغانستان (موافقتنامه همکاری‌های استراتژیک) که در دوم ماه می سال ۲۰۱۲ میلادی امضا شده است و با تأکید مجدد بر تعهد طرفین طوری که در این موافقتنامه پذیرفته شده است و طرفین متعهد شده‌اند تا همکاری دراز مدت (استراتژیک) در مناطق مورد نظرشان به شمول تحکیم صلح، امنیت و ثبات، تقویت نهادهای دولتی، حمایت از توسعه دراز مدت اقتصادی و اجتماعی افغانستان؛ و تشویق همکاری‌های منطقه‌ای را تقویت نمایند.

با تأیید مفاد موافقتنامه همکاری‌های استراتژیک مبنی بر اینکه همکاری میان طرفین بر مبنای احترام متقابل و منافع مشترک استوار می‌باشد، همچنین با تأکید بر مفاد موافقتنامه همکاری‌های استراتژیک مبنی بر اینکه طرفین به همکاری و تعهدشان جهت تحقق آینده‌ای مبتنی بر عدالت، صلح، امنیت و ایجاد فرصت‌های لازم برای مردم افغانستان با اطمینان ادامه داده و یکبار دیگر بر تعهد نیرومندان به حاکمیت ملی، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی افغانستان تأکید می‌کنند.

با علاقمندی بر ادامه تحکیم همکاری‌های نزدیک دفاعی و امنیتی به منظور تقویت امنیت و ثبات در افغانستان، سهم‌گیری در صلح و ثبات منطقه‌ای و جهانی، مبارزه با تروریسم، دستیابی به منطقه‌ای که دیگر پناهگاه امن برای القاعده و گروه‌های وابسته به آن

نباشد و افزایش توانمندی افغانستان برای دفع تهدیدات علیه حاکمیت ملی، امنیت و تمامیت ارضی اش و با در نظر داشت اینکه ایالات متحده در پی دستیابی به تأسیسات دائمی نظامی در افغانستان نبوده و خواهان حضوری نیست که تهدیدی برای همسایگان افغانستان باشد؛ و همچنین با در نظر داشتن تعهد ایالات متحده مبنی بر اینکه از قلمرو افغانستان و یا از تأسیساتش در این کشور به منظور حمله به کشورهای دیگر استفاده نمی‌کند.

با یادآوری مواد بیانیه نشست شیکاگو، مؤرخ ۲۱ می ۲۰۱۲ در رابطه با افغانستان که توسط سران افغانستان و کشورهایی که با مأموریت کمک به امنیت در افغانستان (آیساف) تحت رهبری ناتو همکاری می‌کنند، و به ویژه تعهد مجدد این کشورها به یک افغانستان دارای حاکمیت، امنیت و دموکراتیک و نیز با در نظر داشت اینکه مأموریت آیساف در اخیر سال ۲۰۱۴ میلادی به پایان رسیده و پس از تکمیل روند انتقال، همکاری‌های نزدیک میان این کشورها از طریق تعهد متقابل میان ناتو و افغانستان برای ایجاد یک مأموریت جدید تحت رهبری ناتو به هدف آموزش، مشورت و کمک به نیروهای دفاعی و امنیتی ملی افغان همچنان ادامه می‌یابد و با در نظر داشت اینکه این مأموریت نیاز به مبنای قانونی، و توافق روی چگونگی و تعیین صلاحیت‌های این حضور نیز دارد.

با تأکید مجدد بر حمایت دوامدار طرفین برای ایجاد مکانیسم‌های همکاری و هماهنگی منطقه‌ای به منظور تحکیم امنیت و ثبات از طریق رفع تنش‌ها، ابهامات و سوتفاهم‌ها. با توجه به تصمیم لویه جرگه مشورتی ۱۳۹۲ مبنی بر اهمیت این قرارداد همکاری‌های امنیتی و دفاعی برای امنیت افغانستان؛ به منظور تقویت هرچه بیشتر زمینه‌های همکاری دفاعی و امنیتی میان طرفین بر مبنای اصول احترام کامل به استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی‌شان و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و برای گسترش امنیت و ثبات در منطقه و مبارزه با تروریسم.

با توافق بر اهمیت همکاری مبتنی بر احترام متقابل، عدم مداخله و برابری میان افغانستان و همسایگان آن و نیز با درخواست از همه کشورها تا به حاکمیت و تمامیت

ارضی افغانستان احترام گذاشته و از مداخله در امور داخلی و پروسه‌های دموکراتیک این کشور خود داری نمایند؛ و همچنین، با تاکید بر همکاری‌های طرفین بر مبنای احترام کامل به حاکمیت هر دو طرف، رعایت اهداف منشور سازمان ملل متحد و خواست مشترک طرفین برای تدوین یک چارچوب همکاری دفاعی و امنیتی میان آن‌ها و با تاکید مجدد بر تعهد نیرومندشان به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی افغانستان و نیز احترام به قوانین، عرف و رسوم افغانستان؛ چنین توافق می‌کند (خبرگزاری فارس، ایرنا و بولتن نیوز، ۹۳/۰۷/۰۹).

#### شرط افغانستان برای انعقاد پیمان استراتژیک با ایالات متحده:

پس از آمدن نیروهای ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده به افغانستان در سال ۲۰۰۱ که با هدف مبارزه با تروریسم و از میان برداشتن طالبان صورت گرفت، امید به ایجاد یک دولت قوی و مردمی و پایان یافتن جنگ‌های داخلی در کشور جنگ زده افغانستان در میان مردم قوت گرفت. اما گذشت زمان نشان داد که افغانستان علی‌رغم حضور نیروهای خارجی همچنان با چالش‌های بسیاری دست به گریبان است. افزایش اقدامات تروریستی، گسترش فقر و بیکاری، فقدان یک دولت قوی مرکزی تنها بخشی از مشکلات افغانستان هستند که زمینه‌ها و بستر مناسبی را برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای ایجاد کرده تا با پی‌گیری منافع خود در افغانستان این کشور را به میدان رقابت‌های آشکار و پنهان خود تبدیل کنند. با درک چنین شرایطی است که حامد کرزای و دولت افغانستان در صدد انعقاد پیمان استراتژیک با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برآمد. پیمانی که می‌تواند منافع ملی ایالات متحده در منطقه و به‌خصوص منافع و اهداف این کشور در آسیای مرکزی را تأمین و از دغدغه‌های امنیتی این کشور به‌خصوص در مورد مسئله جنبش‌ها و گرایش‌های افراطی در پاکستان هسته‌ای بکاهد. با درک چنین منافع مشترکی است که رئیس‌جمهور افغانستان اشتیاق خود را به منظور انعقاد پیمان استراتژیک با ایالات متحده اعلام می‌کند. کرزای اظهار داشته: «ما خواهان مشارکت

استراتژیک هستیم، اما شروطی برای این مشارکت داریم. کرزای این سخنان را در افتتاحیه لویه جرگه یا شورای عالی افغانستان مطرح کرده بود. شروط کرزای عبارت بودند از:

الف- توقف عملیات شبانه نیروهای خارجی در افغانستان: کرزای می‌گوید که سربازان آمریکایی شهروندان افغانی را در عملیات‌های شبانه تهدید می‌کنند، گویی آنها شورشی هستند و این برای جامعه بسیار محافظه کار افغانستان به منزله توهین به حریم خصوصی محسوب می‌شود. کرزای گفت: شهروندان افغانستان اگر فکر کنند سربازان آمریکایی ممکن است نیمه شب به خانه‌های آنها حمله کنند نمی‌توانند احساس امنیت کنند. تاکنون شرایط کرزای برای مقامات آمریکا غیر قابل قبول بوده و هیچ نشانه‌ای دال بر تمایل نیروهای ائتلاف مبنی بر توقف حملات شبانه وجود ندارد. بر اساس ارزیابی نیروهای ائتلاف بطور میانگین ۱۲ عملیات در هر شب در افغانستان صورت می‌گیرد. سخنگوی نیروهای ائتلاف اظهار داشت که بیش از ۸۵ درصد عملیات‌های شبانه بدون شلیک حتی یک گلوله صورت می‌گیرد و این امن‌ترین روش در میان سایر روش‌های دیگر است. تلفات غیر نظامیان در طول عملیات شبانه کمتر از یک درصد تمام تلفات غیر نظامیان بوده است.

ب- از میان برداشتن زندان‌های بین‌المللی در این کشور و واگذاری بازداشت‌گاه‌های موجود در افغانستان به نیروهای افغان و از میان برداشتن ادارات موازی با حکومت افغانستان. در واقع اصل اساسی که در شروط کرزای نهفته است احترام به حاکمیت ملی افغانستان از طرف نیروهای خارجی حاضر در این کشور است ([www.Farda.org/Article](http://www.Farda.org/Article)).

### اهداف و منافع افغانستان در پیمان استراتژیک با ایالات متحده:

**الف- تثبیت موقعیت حکومت مرکزی و کاستن از نقش بازیگران مخرب خارجی**

یکی از مشکلات اصلی دولت افغانستان فعالیت گروه‌های افراطی و تروریستی در این کشور است. طالبان و شاخه نظامی آن القاعده هنوز هم در افغانستان فعالیت می‌کند و بسیاری از رهبران آن در شرق این کشور و در نزدیکی پاکستان حضور دارند و همواره دولت مرکزی را به چالش کشیده و آن را فاقد مشروعیت می‌دانند. در واقع نگرانی اصلی دولت افغانستان، خروج نیروهای بین‌المللی تحت رهبری آمریکا از افغانستان در پایان سال ۲۰۱۴ است که می‌تواند موجب قدرت یافتن مجدد طالبان در این کشور شود. روندی که حتی می‌تواند منجر به سقوط دولت مرکزی و جنگ داخلی در این کشور شود، بخصوص که دولت افغانستان از دخالت و حمایت پاکستان از طالبان و تمایل آنها برای افزایش نقش گروه‌های تندرو در این کشور که در راستای سیاست رقابت با هند در منطقه قابل ارزیابی است آگاهی دارد. حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان در قالب پیمان استراتژیک از چند جنبه می‌تواند به اهداف این کشور در جهت ایجاد و استقرار صلح و ثبات کمک کند. پیش از هر چیز وجود نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان که هنوز هم دستخوش خشونت گروه‌های تندرو و تروریست قرار دارد به منظور تقویت پایه‌های حکومت مرکزی حیاتی به شمار می‌رود. از سوی دیگر یکی از چالش‌های اصلی افغانستان با بحران اقتصادی دست به گریبان است، لذا سعی دارد با ایجاد منافع و علایق مشترک با قدرت فرمانطقه‌ای چون ایالات متحده از کمک‌های اقتصادی این کشور برخوردار گردد. سیاستی که ایالات متحده در قبال متحدین استراتژیک خود مانند مصر دوره مبارک، پاکستان ورژیم صهبونیستی پی‌گیری کرده است.



### ب- جذب سرمایه‌های خارجی و پیشبرد پروژه‌های زیربنایی

کرزای در مراسم گشایش لویی جرگه اظهار داشته: «مسئله‌ای سرنوشت ساز که در پیش روی افغانستان قرار دارد عبارتست از این که زمانی که نیروهای خارجی خاک افغانستان را ترک کنند. آیا این کشور توان نگهداری خود را دارد؟ آیا می‌تواند همچنان به جذب کمک‌های مالی امیدوار باشد و یا با رفتن آنها از افغانستان، این کشور فراموش خواهد شد؟ این سخنان نشان می‌دهد که یکی از اهداف اصلی افغانستان از انعقاد پیمان استراتژیک با ایالات متحده جذب سرمایه‌های خارجی در این کشور است به خصوص اینکه افغانستان مذاکراتی در خصوص امضای موافقت نامه استراتژیک با فرانسه، استرالیا، بریتانیا و اتحادیه اروپا آغاز کرده است. در واقع دولتمردان افغانستان بر این اعتقادند که پیمان استراتژیک با قدرت‌های فرامنطقه‌ای افغانستان را به متحد منطقه‌ای تبدیل می‌کند و در این راستا این موضوع شرایط مناسبی برای تمایل دولت‌های خارجی به منظور سرمایه‌گذاری در این کشور فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر یکی از شروط لازم جذب سرمایه وجود امنیت و ثبات در کشور دریافت کننده سرمایه و پایین بودن ریسک سرمایه‌گذاری است. با این نگاه می‌توان گفت پیمان استراتژیک موجب تقویت ثبات و امنیت در افغانستان شده و در نهایت زمینه جذب سرمایه‌های لازم را مهیا می‌کند. خلاصه سخن آنکه می‌توان گفت افغانستان دوران دشورای را در حیات سیاسی خود تجربه می‌کند، افراط‌گرایی، عدم وجود دموکراسی، تروریسم، مشکلات اقتصادی و جنگ داخلی، نبود سرمایه لازم و نیاز حیاتی این کشور به جذب سرمایه‌های خارجی جهت رشد و توسعه پروژه‌های عمرانی، نگرانی از حفظ امنیت و یکپارچگی افغانستان از دلایل اصلی افغانستان برای امضای پیمان استراتژیک با ایالات متحده است. در واقع بهبود امنیت و رشد اقتصادی از دغدغه‌های اصلی افغانستان پس از خروج نیروهای ناتو و ایالات متحده است (Ibid).

### اهداف و منافع ایالات متحده در پیمان استراتژیک با افغانستان

گرچه ایالات متحده هدف حمله نظامی به افغانستان را از میان برداشتن طالبان و مبارزه با تروریسم اعلام کرد اما واقعیت امر حکایت از منافع و اهداف بلند مدت ایالات متحده دارد. به واقع ایالات متحده در حمله به افغانستان و حضور در این کشور ۲ هدف کوتاه و بلند مدت را دنبال می‌کند. هدف کوتاه مدت همان هدفی است که آمریکا از آن به عنوان دلیل اصلی حضور در منطقه یاد می‌کند و آن عبارتست از مبارزه با القاعده و گروه‌های طالبان و جهادی که در حال حاضر در جریان است. اما هدف اصلی ایالات متحده از حضور در افغانستان، منافع امنیتی، اقتصادی این کشور در آسیای مرکزی و جنوبی است که عبارتند از:

#### الف- منافع اقتصادی ایالات متحده در آسیای مرکزی

گرچه نفت و گاز دلیل حمله ایالات متحده به افغانستان نبوده است، اما افغانستان جایگاه مهم و کلیدی در برنامه‌های ایالات متحده برای حفظ کنترل بر بخش عظیمی از ذخایر نفت و گاز محصور در خشکی آسیای مرکزی دارد. در مورد میدان‌های نفتی و گازی ترکمنستان که در شمال افغانستان قرار دارد حدود یک دهه است که ایالات متحده بطور جدی برنامه‌هایی از طرف گروه‌های تجاری برای خط لوله نفتی از ترکمنستان به دریای عرب از طریق افغانستان و خط لوله گاز از ترکمنستان و افغانستان به پاکستان مطرح کرده است. یک چنین خط لوله‌ای برای منافع ایالات متحده به دلایلی همچون: خارج کردن دولت‌های نفتی آسیای مرکزی از حوزه نفوذ روسیه و تقویت جایگاه ایالات متحده در منطقه، جلوگیری از گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران با جلوگیری از پیوند گازی ترکمنستان-ایران و ختشی کردن طرح خط لوله نفتی ترکمنستان-ایران برای دریای عرب (در شمال شرقی اقیانوس هند، میان شبه‌جزیره عربستان و هندوستان)، تنوع بخشیدن به منابع نفت و گاز ایالات متحده و از طریق آن افزایش منابع تولید، کمک به پایین نگه داشتن قیمت، عاید کردن سود برای کمپانی‌های

ساختمانی ونفتی، فراهم کردن پایه‌ای برای رونق اقتصادی مورد نیاز در منطقه که می‌تواند پایه‌ای برای ثبات سیاسی باشد از اهمیت برخوردار است.

### ب- منافع سیاسی - امنیتی ایالات متحده در افغانستان

یکی از اهداف اصلی ایالات متحده از حضور در افغانستان اعمال فشار به چین و روسیه و جلوگیری از افزایش نفوذ و نقش این کشورها در تحولات آسیای مرکزی و خاورمیانه است. در واقع ایالات متحده نگران از نزدیکی بیشتر چین، روسیه است که در صورت ایجاد یک بلوک قدرت می‌تواند موازنه قدرت را به ضرر ایالات متحده به هم بزند. ایالات متحده به افغانستان به عنوان دروازه آسیای مرکزی می‌نگرد. ایالات متحده منافع خود را در افغانستان صرفاً در دراز مدت می‌بیند. به عبارت دیگر دستیابی ایالات متحده به اهداف مورد نظر نیازمند حضور پایدار و مداوم در افغانستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی است. رد پای گفتمان رقابت میان تمدن‌ها به منظور حصول اهداف اقتصادی و نظامی همچنان در سیاست خارجی ایالات متحده به چشم می‌خورد. از این منظر منافع و ارزش‌های تمدن‌های آسیایی و روسی موجب شده تا ایالات متحده نسبت به قدرت‌یابی این کشورها با دیده تردید بنگرد و راهکارهایی را جهت مقابله با افزایش قدرت و نفوذ این کشورها بیابد، حضور نظامی در مناطق استراتژیک، یکی از سیاست‌های اصلی ایالات متحده در این زمینه است. در این میان آسیای مرکزی نقش مهمی ایفا می‌کند و افغانستان به مثابه دروازه آسیای مرکزی توجه سیاستگذاران آمریکایی را به خود جلب کرده است. از این رهگذر است که ایالات متحده از بسیاری از بحران‌ها به عنوان ابزاری برای افزایش نقش خود و مهار سایر قدرت‌هایی که بطور بالقوه رقیب ایالات متحده به شمار می‌روند بهره می‌گیرد و لذا انعقاد پیمان استراتژیک میان ایالات متحده و افغانستان بار دیگر این فرصت را در اختیار دولتمردان آمریکایی قرار می‌دهد تا با بهره‌گیری از وضعیت نه چندان مناسب افغانستان در جهت پیشبرد اهداف و سیاست‌های کلان خود حرکت کنند.

### توافقنامه کابل - واشنگتن توافقنامه ای بدتر از کاپیتولاسیون:

نگاهی گذرا بر توافقنامه امنیتی امضا شده بین کابل - واشنگتن کافی است تا ابعاد ظالمانه و فاجعه باری از اجرای این توافق و تاثیرات منفی آن بر آینده و امنیت افغانستان آشکار شود. متن کامل توافقنامه امنیتی طولانی و از حوصله این نوشتار خارج است، اما بندهایی از این توافقنامه به قدری تامل برانگیز است که نمی توان از تاثیر آن بر آینده و چشم انداز کشور چشم پوشید.

اساساً حضور اشغالگر در منطقه نمی تواند تاثیر منفی بر امنیت و ثبات همسایگان و کل منطقه نداشته باشد. همین که ادامه حضور اشغالگران در افغانستان منجر به تحریک گروه های افراطی و ایجاد تنش و تشنج در منطقه شود، دود آن به چشم همه همسایگان و غیرهمسایگان در منطقه خواهد رفت، امنیت سرمایه گذاری را با مخاطره روبرو خواهد کرد، امنیت راه ها و ترانزیت را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد و به سوداگران و قاچاقچیان که شرایط ناامن را بهترین فرصت صید ماهی از آب گل آلود می دانند، اجازه خواهد داد که با راحتی بیشتری زیر چتر بحران دست به معاملات مرگبار بزنند. بنابراین، اظهار نظر مشترک عبدالله و اشرف غنی درباره عدم تضرر همسایگان از توافقنامه امنیتی افغانستان و آمریکا، بیش از آنکه ریشه در واقعیت داشته باشد، تلاشی برای تنش زدایی و کاستن از حساسیت های همسایگان درباره ادامه حضور آمریکا و پایگاه های آن در منطقه است.

با خواندن بندها و ماده های توافقنامه امنیتی منعقد شده بین کابل و واشنگتن می توان به راحتی دریافت که چرا حامد کرزی نمی خواست به امضای آن تن در دهد و چرا واشنگتن مصرانه به دنبال نهایی کردن این توافقنامه بود. پیش نویس قرارداد امنیتی ارائه شده شباهت های بسیاری با توافقنامه امنیتی آمریکا با عراق دارد و به نحوی تدوین شده است که در عمل حاکمان دولت مرکزی افغانستان را نادیده انگاشته و تمامی امور امنیتی کشور را برای مدتی نامعلوم در اختیار آمریکا قرار می دهد.

بر اساس این قرارداد، آمریکا حداقل پنج پایگاه نظامی دائمی در شیندند، شورابک، قندهار، بگرام و خوست ایجاد خواهد کرد و مجاز خواهد بود، پایگاه‌های دائمی و موقت یا عملیاتی دیگری را در هر نقطه از افغانستان که صلاح بداند، ایجاد کند و بدین منظور در استفاده از هرگونه امکانات در افغانستان، آزاد خواهد بود. آزادی ورود و خروج بدون نظارت کالادر ماده دهم این توافقنامه با موضوع گشت و گذار وسایط، کشتی‌ها و طیاره‌ها، آمده است: با حفظ کامل حق حاکمیت خویش و در مطابقت با اهداف و ابعاد این قرارداد، افغانستان به کشتی‌ها و وسایط حکومت ایالات متحده و سایر کشتی‌ها و وسایطی که توسط نیروهای ایالات متحده و یا برای استفاده اختصاصی این نیروها فعالیت می‌کنند، اجازه ورود، خروج و فعالیت در داخل خاک افغانستان را می‌دهد. تمامی این کشتی‌ها و وسایط با رعایت کامل مقررات مصونیت و گشت و گذار در افغانستان، فعالیت می‌کنند. در بند بعدی این ماده آمده است: طیاره‌ها، کشتی‌ها و وسایط حکومت ایالات متحده در داخل افغانستان از هرگونه تفتیش، انتظام و یا ثبت معاف می‌باشند. مقامات ذیصلاح افغانستان می‌توانند براساس ایجابات امنیت ملی خویش، طیاره‌ها، کشتی‌ها و وسایط ایالات متحده را به طور تصادفی بازرسی کنند. معنای اعطای مصونیت کامل به وسایط نقلیه آمریکا در افغانستان و نداشتن حق بازرسی این وسایط مگر به طور تصادفی، به این معنا است که آمریکایی‌ها حق خواهند داشت هرچه می‌خواهند را بدون مواخذه یا سوال به کشور افغانستان وارد یا از آن خارج کنند. تصور کنید انواع مختلف قاچاق، اعم از مواد مخدر و آثار باستانی و فرهنگی برای نیروهای آمریکایی، بدون هیچ بازخواستی آزاد باشد.

([www.afghanpaper.com](http://www.afghanpaper.com))

حال سوال این است که اگر مقامات افغان به طور سرزده، بار یا محموله‌ای را بازرسی کردند و اقلامی ممنوعه یافتند، چه خواهد شد؟ بند چهارم ماده سیزدهم با عنوان «جایگاه حقوقی پرسنل»، پاسخ این سوال را داده و راه را بر هرگونه مداخله

افغانستانی‌ها برای تنبیه نظامی آمریکایی‌ها خاطی بسته است. این بند تصریح می‌کند: ایالات متحده نقش مهمی را که مقامات تنفیذ قانون افغانستان در اجرای قانون، نظم و حراست از مردم افغانستان ایفا می‌کنند، درک می‌کند. در صورتی که یکی از اعضای نیروهای نظامی یا بخش ملکی ایالات متحده بخاطر ارتکاب جرمی از سوی مسولین افغانستان مورد سؤزن قرار بگیرد، مقامات ذیصلاح افغان موضوع را بلافاصله به آگاهی مسولین نیروهای ایالات متحده می‌رسانند تا مقامات نیروهای ایالات متحده بتوانند اقدامات عاجل را اتخاذ نمایند. اعضای نیروهای نظامی و بخش ملکی ایالات متحده توسط مقامات افغان دستگیر و توقیف نمی‌شوند. آن عده از اعضای نیروهای نظامی و بخش ملکی که به هر دلیلی، توسط مقامات افغان، به شمول مقامات تنفیذ قانون افغانستان، دستگیر و یا توقیف شوند، در اسرع وقت به مقامات نیروهای ایالات متحده تسلیم داده می‌شوند. بند بعدی این ماده تصریح می‌کند: افغانستان و ایالات متحده موافقت می‌نمایند که اعضای نیروهای نظامی یا بخش ملکی آن بدون رضایت صریح ایالات متحده به هیچ محکمه بین المللی یا نهاد، و یا دولتی تسلیم یا انتقال داده نمی‌شوند. بند اول ماده شانزدهم «واردات و صادرات» نیز تاکید می‌کند: نیروهای ایالات متحده و قراردادی‌های آنان می‌توانند هر نوع تجهیزات، اکمالات، اجناس، تکنالوجی، آموزش و سایر خدمات را به افغانستان وارد، صادر، صدور مجدد، انتقال و یا مورد استفاده قرار دهند. همچنین بند ۶ ماده بیستم «فعالیت‌های حمایت از نیرو» می‌گوید: بسته‌های پستی که از طریق سیستم خدمات پستی اردوی ایالات متحده انتقال داده می‌شوند، از بازرسی، جستجو و ضبط توسط مقامات افغان، معاف می‌باشند.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، کاپیتولاسیون بی‌کم و کاستی در این بندها به مرحله اجرا می‌رسد، اما بندهای تکمیلی کار را از یک کاپیتولاسیون سنتی فراتر می‌برد و به نیروهای نظامی آمریکا اجازه جابجا کردن هر نوع کالایی را بدون نظارت مقام‌های

افغانستان می دهد و در صورت کشف تصادفی چنین محموله هایی، دست مقامات افغانستان برای مواخذه خاطی بسته است. (روزنامه جام جم ۹۳/۰۷/۱۰).

### پیامدهای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن و واکنش کشورهای خاورمیانه از جمله جمهوری اسلامی ایران در قبال آن:

ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت برتر در جهان امروز، به خاطر نفوذ بیشتر در نظام جهانی و منطقه‌ای خواهان داشتن پایگاه‌های مهم نظامی و قراردادهای امنیتی با اکثر کشورهای جهان بوده که از چند سال پیش برای حضور در افغانستان، خواهان پیمان امنیتی با افغانستان و ایجاد پایگاه‌هایی در نقاط مختلف این کشور بوده است.

امضای پیمان امنیتی آمریکا با افغانستان در منطقه خاورمیانه میانه باعث ایجاد واکنش‌های مثبت و منفی دولت‌های خاورمیانه شده است؛ زیرا کشورهای خاورمیانه، نظر به بافت سیاسی که دارند در جریان چند دهه، روابط متفاوتی با غرب به ویژه آمریکا داشته‌اند که می‌توان آن‌ها را به دسته‌های دوست، دشمن و بی‌طرف در سیاست خارجی با آمریکا در موضوع مورد بحث تقسیم کرد. از جانی برای بسیاری بخصوص توده‌های این سرزمین (افغانستان) روشن نیست که این پیمان چه فایده‌هایی برای آنها و آینده شان داشته، با این وجود اکثر مردم این کشور به امضای پیمان امنیتی روی خوش نشان می‌دهند. از جانی جنگ تبلیغاتی نیز که از سوی مخالفان منطقه‌ایی برای ناکام ساختن این روند آغاز شده، خود این مسأله را جنجالی‌تر ساخته که این چالش جدی را در امضای این پیمان به وجود آورده است.

پیمان امنیتی افغانستان و آمریکا که در این اواخر به یک معضل جنجال برانگیز در داخل کشور تبدیل شده بود، مشکلات منطقه‌ای نیز داشته و دارد. کشورهای منطقه بخصوص جمهوری اسلامی ایران بعد از تأسیس انقلاب اسلامی روابطی با ایالات متحده نداشته و مسائل سیاسی و بی‌اعتمادی جمهوری اسلامی ایران از غرب، آن

کشور را مجبور کرده، تا محتاط باشد و به همین دلیل به هیچ وجه خواهان حضور غرب بخصوص آمریکا در کشور همسایه شرقی اش نیست.

ایالات متحده آمریکا از زمان حضور نظامی اش در افغانستان در ماه‌های آخر سال ۲۰۰۱ میلادی تاکنون به خاطر مهار کردن تروریسم از یک سو و نفوذ بالای کشورهای منطقه تلاش داشته تا پایگاه‌های امنیتی خود را مانند بعضی کشورهای دیگر در افغانستان ایجاد کرده و درکنار آن پیمان دو طرفه امنیتی را با افغانستان به امضا برساند، که با وجود تلاش‌های متعدد و تصمیم لویه جرگه مشورتی در اواخر سال ۲۰۱۳ میلادی مبنی بر حضور نظامیان آمریکایی در افغانستان بعد از ۲۰۱۴ و ضرورت دو طرف به امضای پیمان امنیتی، تا پایان دولت حامد کرزای این معضل تمام نشد. رئیس جمهوری وقت افغانستان هرگونه فشار آمریکایی‌ها برای تعیین ضرب‌الاجل در امضای توافقنامه امنیتی کابل-واشنگتن را رد کرد. گرچه با روی کارآمدن دولت اشرف غنی این مهم در اوایل شروع به کار این دولت همان گونه که در تبلیغات کاندیداتوری خود اعلام کرده بود به امضا رسید.

با امضای این قرارداد آمریکایی‌ها بناست که ۹ پایگاه نظامی در افغانستان مستقر کنند که از این تعداد دو پایگاه در منطقه مرزی ایران دایر خواهد شد که به طور طبیعی در بلندمدت می‌تواند بر امنیت ایران تاثیر منفی بگذارد. (با توجه به اینکه مناسبات آمریکا و ایران همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد) بنابراین در دراز مدت ممکن است به لحاظ امنیتی به ضرر ایران باشد و بر همین اساس هم ایران مخالف امضای این تفاهم نامه بود. (<http://www.irdiplomacy.ir/fa>)

واکنش کشورهای دوست آمریکا در خاورمیانه مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی و تا حدودی مصر به خاطر حساسیت‌های سیاسی که با ایران و متحدینش دارند، در حمایت از این پیمان می‌باشد، زیرا حضور ایران مانند یک قدرت مهم در خاورمیانه که مخالف سیاست‌های آمریکا و همپیمانانش است، آنها را مجبور می‌سازد تا



از پیمان امنیتی (کابل واشنگتن) استقبال کرده و آنرا باعث ثبات در خاورمیانه بدانند و از سوی هم فشاری بر ایران، سوریه و حزب الله لبنان باشد تا نظم منطقه‌ای بصورت درست آن حفظ شود، این دوگانگی وضعیت سیاسی خاورمیانه خود باعث می‌شود تا بحران در این کشورها ادامه داشته باشد.

عربستان که مانند یک قدرت دینی در خاورمیانه عرض اندام کرده و در دایره اهل تسنن جای بلندی دارد، مخالف سیاست‌های ایران در این منطقه می‌باشد، و به خاطر حفظ ثبات خود در خاورمیانه دوستی آمریکا را بیشتر ترجیح می‌دهد به همین دلیل آنها حضور آمریکایی‌ها را در افغانستان ضروری دانسته و مخالف بیرون راندن آنها است. کشورهایی که حضور ایران را در منطقه تهدیدی جدی فکر کرده و از قدرت آن هراس دارند و از جانبی پیمان‌های امنیتی را با آمریکا امضا کرده و دوست استراتژیک ایالات متحده هستند تلاش کردند تا بطور غیر مستقیم دولت افغانستان را به امضای این پیمان متقاعد کنند. کشور ترکیه که دوست استراتژیک آمریکا و عضو مهم ناتو است چون چندان واهمه‌ای در خاورمیانه نداشته و بیشتر خواهان نزدیکی در سیاست‌های اروپایی است. لذا حضور و یا عدم حضور آمریکا در افغانستان تغییرات چندانی در سیاست خارجی این کشور بوجود نمی‌آورد، اما این پیمان برای افغانستان که محور بحث جهانی قرار دارد قابل تعمق است. ([www.iran-afghanistan-prescription](http://www.iran-afghanistan-prescription))

#### نقش پیمان امنیتی کابل - واشنگتن در امنیت جمهوری اسلامی ایران

افغانستان کنونی در روزگاری که آریایی‌ها به سوی هند و ایران و اروپا روانه شدند، جزو متصرفات قبایل ایرانی بوده و در دوره هخامنشیان یکی از مناطق ایران به شمار می‌رفته است (محمدپور، ۱۳۸۵، ص ۱۰). از طرفی این کشور اشتراکات زبانی، دینی و فرهنگی زیاد با ایران داشته، لذا به عنوان یکی از همسایگان مهم ایران تلقی شود. میزان اشتراک منافع مختلف دولت‌ها را می‌توان در یک تقسیم بندی کلی به چهار مورد زیر تقسیم کرد:

الف- منافع حیاتی: این منافع معطوف به دفاع از سرزمین است و زمانی که سرزمین یک کشور در خطر قرار می‌گیرد، در واقع منافع حیاتی آن با خطر مواجه شده است.

ب- منافع استراتژیک: این منافع معطوف به حفظ موازنه قدرت مطلوب یک کشور در سطوح منطقه‌ای یا جهانی است. ممانعت از نفوذ دیگران در مناطقی که برای یک کشور از اهمیت استراتژیک برخوردار است، در زمره این منافع قرار می‌گیرد. حفاظت از منابع خام و پیوندهای تجاری عمده نیز در این حوزه جای می‌گیرد.

پ- منافع ناشی از ثبات: این دسته از منافع مربوط به حفظ ثبات در کشورهای است که در محیط پیرامونی یک کشور قرار دارند.

ت- منافع ایدئولوژیک: این منافع معطوف به حفظ ارزش‌ها و ایده‌های مربوط به نظم جهانی و نظم مورد نظر هر کشور است (توحیدی، ۱۳۸۸، صص ۷ تا ۸).

حال با توجه به مولفه‌های بالا، می‌توان منافع جمهوری اسلامی ایران در افغانستان را به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### ۱- منافع حیاتی:

ایران برخلاف پاکستان مشکلات مرزی جدی با افغانستان ندارد و انسجام سرزمینی آن از سوی این کشور تهدید نمی‌شود. اما معضلی که ایران از ناحیه منافع حیاتی خود در افغانستان با آن مواجهه است، حضور گسترده نیروهای آمریکایی و ناتو در این کشور و به خصوص حضور دراز مدت ایالات متحده پس از امضای توافقنامه امنیتی است. ایران از دو منظر نگران حضور این نیروها می‌باشد: نخست، نفس حضور این نیروها در همسایگی ایران و با توجه به نوع روابط ایران با آمریکا نوعی تهدید بالقوه علیه ایران محسوب می‌شود و نگرانی دوم نیز بر این مبنا استوار است که ادامه حضور نیروهای نظامی خارجی، تولید انگیزه برای توسعه افراط‌گرایی و گسترش تحرکات تروریستی در منطقه شده و در نتیجه مانع از استقرار ثبات دائمی خواهد شد. از این رو

ایران همواره اعلام کرده با حضور نیروهای خارجی در این کشور مخالف است و خواهان خروج آنها از افغانستان می‌باشد.

## ۲- منافع استراتژیک:

حفظ نفوذ سنتی و تاریخی ایران و ممانعت از تسلط کامل ایالات متحده و یا هر کشور منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و یا گروه‌های تندروی مذهبی نظیر طالبان بر افغانستان، هسته منافع استراتژیک ایران را شکل می‌دهد. ایران با ایالات متحده در رقابت استراتژیک است و بنابراین موازنه قوای مطلوب در سطح منطقه‌ای، موازنه‌ای است که در آن آمریکا از موضع برتر برخوردار نباشد. از سوی دیگر، طالبان به عنوان حلقه‌ای از زنجیر افراط‌گرایی سنی که مورد حمایت کشورهای چپ‌گرا چون عربستان و امارات قرار دارد، طبیعتاً با منافع استراتژیک ایران ناسازگار است. ناگفته پیداست که افغانستان در محیط پیرامونی ایران قرار دارد و افزون بر قرابت جغرافیایی، بخشی از حوزه فرهنگی و تمدن ایران نیز به شمار می‌آید. از این رو ثبات در این کشور برای ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بی‌ثباتی در افغانستان، آن گونه که از دهه ۱۹۸۰ تاکنون شاهد بوده‌ایم، آسیب‌های فراوانی از جمله سیل پناهندگان، قاچاق مواد مخدر و ناامنی مزمن در مرزهای شرقی برای ایران به همراه داشته است.

## ۳- منافع ایدئولوژیک:

نظام سیاسی برآمده از انقلاب ایران، نظامی خاص در پهنه جهانی به شمار می‌آید؛ نظامی که هویت آن در تعارض با ارزش‌های لیبرال دمکراتیک شکل گرفته است. از این رو تلاش در جهت ترویج ارزش‌های لیبرال دمکراتیک در محیط پیرامونی این کشور، به منافع ایدئولوژیک آن ضربه زده و با مقاومت این کشور روبه رو می‌شود. اما منافع ایدئولوژیک ایران در افغانستان تا حدی خاص است؛ زیرا از یک سو به دلیل ترکیب مذهبی افغانستان، ایران چندان مجالی برای صدور ایده‌های خود ندارد و از دیگر سو، قوام گرفتن دموکراسی، به قوت گرفتن نیروهای نزدیک به ایران آن گونه که انتخابات

اخیر و موقعیت عبد/الله به عینه نشان داد، می انجامد. از این روست که ایران در افغانستان ضمن اینکه از پیشبرد دموکراسی توسط آمریکا استقبال نمی کند، آن را تهدیدی جدی برای خود نیز قلمداد نکرده و با آن مقابله نمی کند.

#### ۴- منافع ناشی از ثبات:

با توجه به این که منافع ناشی از ثبات مربوط به حفظ ثبات در کشورهایی است که در محیط پیرامونی یک کشور قرار دارند، لذا ثبات در افغانستان که یکی از همسایگان شرقی ایران محسوب می شود از اهمیت خاصی برای جمهوری اسلامی برخوردار بوده است. طی دو دهه گذشته عدم ثبات در افغانستان که با روی کار آمدن گروه های تروریستی القاعده و طالبان بوجود آمد، به یکی از دغدغه های اصلی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد.

### نتیجه گیری

پیمان امنیتی - نظامی آمریکا و افغانستان با موضع گیری حامد کرزای رییس جمهور وقت افغانستان، مبنی بر اینکه این پیمان ممکن بود به دلیل خواسته های تحمیلی واشنگتن منعقد نشود، در هاله ای از ابهام قرار گرفت. کرزای می دانست آمریکا خواهان مصونیت قضایی نظامیان کشورش در افغانستان است و وی پذیرش چنین تقاضایی را غیر محتمل می دانست. رئیس جمهور کرزای که کشورش را با بحران ها و ناآرامی های سیاسی ناشی از مخالفت ها و اقدامات گروه طالبان روبرو می دید، حضور نظامیان خارجی در افغانستان را عامل درگیری های خونین و بروز مشکلات و نارسایی ها در کشور معرفی کرد. آمریکا به همراه کشورهای متحد خود به بهانه مبارزه با تروریسم و تامین امنیت، از یک دهه پیش به افغانستان لشکرکشی کرد و بیش از صد هزار نظامی به افغانستان فرستاد. از زمان حضور نظامیان خارجی به رهبری آمریکا در افغانستان، ده ها هزار نفر از مردم در نتیجه درگیری های نظامی و بمب گذاری ها کشته و ده ها هزار نفر مجروح و چندین میلیون نفر نیز در داخل کشور آواره شدند، بدون آنکه واشنگتن بتواند در مبارزه با گروه طالبان به نتایج مثبت و موفقیتی دست یابد.

ناکامی های سیاسی و نظامی آمریکا در طول یک دهه حضور مستمر و مستقیم در صحنه داخلی و سیاسی افغانستان سبب شد تا واشنگتن با اعتراف به شکست های خود و اذعان به توان و قدرت گروه طالبان که هم اینک بخش هایی از خاک افغانستان را در اختیار خود دارد، با تاسیس دفتر نمایندگی طالبان در قطر برای برقراری ارتباط با این گروه موافقت کند. واشنگتن به موازات اتخاذ سیاست پذیرش گروه طالبان در روند برقراری صلح در افغانستان، درصدد گسترش مراکز و پایگاه های نظامی و امنیتی خود در افغانستان برآمد و برای انعقاد پیمان امنیتی و نظامی در جهت کمک به ثبات در افغانستان زمینه سازی کرد تا از این راهکار بتواند به ناکامی های تلخ حضورش در افغانستان سرپوش گذارد. آمریکا بعد از بروز حوادث سیاسی در منطقه خاورمیانه و

سقوط دولت‌های مورد حمایت واشنگتن، می‌کوشد با بهره‌گیری از دامنه‌دار کردن بحران سیاسی در افغانستان، حضور نظامی خود در این منطقه از آسیا را تقویت کند. اما واضح است که پیمان امنیتی و نظامی کابل-واشنگتن نمی‌تواند امنیت افغانستان را تضمین کند و تامین‌کننده منافع افغانستان باشد. این پیمان یک خطر امنیتی برای منطقه و افغانستان است و آمریکا با انعقاد این پیمان، حضور دراز مدت در منطقه (ادامه حضور تا سال ۲۰۲۵) را برنامه‌ریزی کرده است.

گرچه نگرش جامعه افغانستان به نظامیان خارجی بویژه سربازان آمریکایی بسیار منفی بوده و مصونیت قضایی نظامیان آمریکایی در چارچوب انعقاد پیمان امنیتی در افغانستان به یکی از مهمترین چالش‌های بحث برانگیز در زمان حکومت حامد کرزای تبدیل شده و بر مذاکرات واشنگتن و کابل سایه افکنده بود، اما از سوی دیگر رایزنی و ضرورت همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به نفع مردم افغانستان و ضامن ثبات، آرامش و صلح کشور به حساب می‌آمد و لذا به محض روی کار آمدن دولت جدید، پیمان امنیتی جنجالی کابل - واشنگتن را همان گونه که در مبارزات انتخاباتی قول داده بود در اولین اولویت کاری خود امضا کرد.

در خصوص پیامدهای این توافقنامه برای کشورهای منطقه از جمله ایران نیز با توجه به تحلیل‌ها و بررسی‌هایی که صورت گرفته به این نتیجه می‌رسیم که امضا و یا عدم امضای موافقتنامه امنیتی برای افغانستان و کشورهای منطقه پیامدهای گوناگونی دارد و عکس‌العمل‌ها نیز با توجه به رویکردهای منطقه‌ای که کشورها دنبال می‌کنند، متفاوت از هم می‌باشند. افغانستان با توجه به موقعیت استراتژیکی که دارد، همواره مورد توجه همسایه‌های خود بوده که بعضی از آنها سیاست عمق استراتژیک را در افغانستان دنبال نموده و هیچگاه اجازه شکل‌گیری یک دولت ملی را به مردم افغانستان نداده‌اند.

در دوازده سال گذشته با وجود حضور گسترده نیروهای حافظ صلح در افغانستان، استخبارات منطقه، امنیت و ثبات افغانستان را تهدید نموده و پس از مطرح شدن امضای موافقتنامه‌ی امنیتی، میزان فعالیت‌های تخریبی در افغانستان بیشتر شد که بیانگر عکس-العمل کشورهای همسایه در قبال امضای موافقتنامه امنیتی میان افغانستان و ایالات متحده آمریکا است. اگر نیروهای امنیتی ایالات متحده آمریکا افغانستان را پس از سال ۲۰۱۴ ترک کند، زمینه رشد تروریسم و افراط‌گرایی که بصورت بالقوه وجود دارد، به بالفعل تبدیل خواهد شد و منافع ملی افغانستان را تهدید خواهد کرد. از این رو امضای موافقتنامه امنیتی بستر مناسبی است برای تبدیل شدن افغانستان به یک کشور امن و با ثبات در منطقه. از همین رو است که اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان خواهان امضای بی درنگ امضای موافقتنامه از جانب رئیس جمهور خود بودند.

کشورهای نظیر ایران، روسیه و بقیه کشورهایی که همسو با این دو کشور قدرتمند قرار دارند، امضای موافقتنامه امنیتی را در خلاف و تضاد با منافع ملی شان در سطح منطقه دانسته و حضور دراز مدت ایالات متحده‌ی آمریکا را به مثابه تنگ‌تر شدن حلقه محاصره خود می‌دانند.

پاکستان دیگر همسایه افغانستان که از بدو تأسیس خویش با افغانستان مشکل داشته و به دلیل مشکلاتی که با هندوستان دارد، همواره سیاست عمق استراتژیک را در افغانستان دنبال نموده و تلاش نموده است تا دولتی در افغانستان اقتدار سیاسی را بدست گیرد تا منافع پاکستان را در افغانستان بپذیرد، امضای موافقتنامه و قدرتمند شدن افغانستان، چنین فرصت را از پاکستان می‌گیرد و زمینه مداخله پاکستان در امور داخلی افغانستان، برداشته خواهد شد. از این رو این کشور مخالف امضای موافقتنامه امنیتی است و امضای آنرا در تضاد با منافع ملی خود قلمداد می‌کند.

کشورهای آسیای مرکزی نیز به دلیل هراسی که از ناحیه رشد تروریسم و افراط-گرایی دارند، در حال حاضر حضور نیروهای آمریکایی را به نفع خویش می‌دانند و

احساس آرامش می‌کنند اما در دراز مدت دولت‌های فرد محور این منطقه، از حضور آمریکا به دلیل حمایتش از نظام‌های مردم سالار، احساس خطر خواهند کرد. با این وجود این کشورها عکس‌العملی در برابر امضای موافقتنامه نشان ندادند و امضا و یا عدم امضای آنرا حق مسلم مردم و دولت افغانستان دانستند.

هندوستان دیگر متحد افغانستان و ایالات متحده‌ی آمریکا امضای موافقتنامه امنیتی را به نفع افغانستان، منطقه و جهان و حضور آمریکا را در منطقه در امر مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی، مفید می‌داند.

اما به طور خلاصه می‌توان چنین اظهار کرد که امضای پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن باعث افزایش تحرکات مخالفان مسلح دولت از جمله طالبان خواهد شد و علیرغم ادامه حضور نظامیان آمریکایی در این کشور جنگ و ناامنی ادامه خواهد یافت. لذا به نظر می‌رسد نه تنها صلح و ثبات مورد نظر حاکمان جدید افغانستان محقق نشده بلکه دردهای امنیتی این کشور و بعضی از کشورهای پیرامون از جمله جمهوری اسلامی ایران نیز افزایش خواهد یافت.



### منابع:

- جعفری، علی (۱۳۹۰)، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی رویکرد فرمانطقه‌ای ناتو و چالش‌های فرارو، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱)، سیاست خارجی آمریکا در تئوری و عمل، تهران، نشر میزان.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، تهران، نشر میزان.
- ساعد، نادر (۱۳۸۹)، مجموعه مقالات تروریسم و حقوق بشر، تهران، نشر دادگستر.
- محمدپور، مجید (۱۳۸۵)، افغانستان، فرصت‌ها و تهدیدها، تهران، انتشارات جاجرمی.
- امینیان، بهادر، کریمی قهرودی، مانده، (بهار و تابستان ۱۳۹۱)، "استراتژی دولت-ملت سازی آمریکا در افغانستان"، دانش سیاسی، سال هشتم، شماره اول، پیاپی ۱۵.
- ثریا، جمشید (۱۳۸۸)، "آمریکا: تروریسم و بنیادگرایی"، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌های ۲۲۰-۲۱۹.
- خامه‌ای، انور (۱۳۸۰)، "دلایل واقعی و نهانی حضور آمریکا در افغانستان"، نشریه گزارش، شماره ۱۳۰.
- زین العابدین، یوسف (۱۳۸۶)، "تروریسم: چالش ژئوپلیتیکی نوین در جهان"، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۳.
- صفوی، سید یحیی و شیخانی، عبدالمهدی (۱۳۸۹)، "اهداف کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان"، فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی، سال دوم، شماره سوم.

- 
- فیرحی، داوود و ظهیری، صمد(۱۳۸۷)، "تروریسم؛ تعریف، تاریخچه و رهیافت های موجود در تحلیل پدیده تروریسم"، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳.
  - گوهری مقدم، ابوذر(بهار و تابستان ۱۳۹۰)، "جهانی شدن و تروریسم جدید: ارائه مدلی مفهومی"، **دانش سیاسی**، سال هفتم، شماره اول.
  - خبرگزاری فارس، ایرنا و بولتن نیوز، ۹۳/۰۷/۰۹.
  - روزنامه جام جم، ۹۳/۰۷/۱۰.

- Charles, Krauthammer, "The War: A Roadmap", **Washington Post**, September 2001.
- Campbell, Jason Michael O'Hanlin, Jermy Shapiro and Andy Unikewicz, "State of the Iraq and Afghanistan", **New York Times**, March 19, 2009.- <http://www.Farda.org/Article>
- <http://www.Afghanpaper.com>.
- <http://www.irdiplomacy.ir/fa>.
- <http://8am.af/1392/09/18/iran-afghanistan-prescription>.
- <http://www.Afghanpaper.com>.
- **Policy**, 17:8, available at: <http://www.tandfonline.com>

## شکل گیری داعش در کانون پویش جهانی شدن<sup>۱</sup>

محمد رضا حاتمی<sup>۲</sup>

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور

(تاریخ دریافت ۹۴/۱/۱۸ - تاریخ تصویب ۹۴/۳/۲۷)

### چکیده

رشد گروه های تروریستی در سال های گذشته در منطقه خاورمیانه نشان دهنده فصل جدیدی از مسائل امنیتی در منطقه است. گسترش سریع گروه تروریستی داعش در عراق و سوریه بیانگر این نکته است که حرکت تروریستی دیگر در قالب سنتی و درون کشوری صورت نمی پذیرد بلکه فرآیند جهانی شدن و سیستم ارتباطی جدید ابزارهای نوینی هستند که امکان سازماندهی و اقدام فرامرزی را فراهم آورده اند. از این رو بررسی شکل گیری داعش در منطقه خاورمیانه در کانون جهانی شدن حائز اهمیت است. هدف از این پژوهش نشان دادن تاثیرات جهانی شدن در شکل گیری و رشد گروه تروریستی داعش در منطقه است. سوال اصلی پژوهش این است که چگونه جهانی شدن زمینه های رشد داعش را بوجود آورد. فرضیه پژوهش این است که فرآیند جهانی شدن از طریق ایجاد سیستم ارتباطی جهانی و کاهش نفوذ دولت ها باعث رشد گروه تروریستی داعش شده است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بهره گیری از اسناد معتبر و رویکرد هویت اجتماعی بر این نتیجه است که گسترش سیستم ارتباطی در کنار افزایش خودآگاهی اجتماعی باعث شکل گیری هویت های جدید ضد دولتی در منطقه شده که داعش نیز با بهره گیری از این فرصت و تضعیف دولت ها سر برآورده است.

واژگان کلیدی: داعش، جهانی شدن، هویت، خاورمیانه

---

<sup>۱</sup> این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی دانشگاه پیام نور با عنوان "شکل گیری تهدیدات منطقه ای داعش در کانون پویش جهانی شدن تحولی نوین در مسائل امنیتی منطقه" می باشد.

<sup>۲</sup> - Hatami5@yahoo.com

**مقدمه**

جهانی شدن یکی از مسایل مهمی است که در چند دهه اخیر و به ویژه پس از پایان جنگ سرد بسیاری از جنبه های زندگی انسانی را تغییر داده است. این پدیده که با انقلاب فناوری و ارتباطی در دهه ۱۹۸۰ اوج گرفت ابتدا حوزه اقتصاد جهانی و سپس دیگر عرصه های جهانی - عرصه هایی چون دانش، فرهنگ، جامعه و سیاست - را تحت تأثیر قرار داد (شفیعی و مهرور، ۱۳۹۱).

ضمن آنکه فروپاشی نظام دوقطبی به تشدید روند جهانی شدن کمک کرده است، در عین حال می توان اذعان داشت که خود این فروپاشی نیز معلول جهانی شدن بوده است. از طرفی دیگر شاید مهمترین تأثیر این فرایند فروپاشی بسیاری از ارزش ها و الگوهای رفتاری عصر روشنگری باشد. از این جهت جهانی شدن تناقضات بسیاری را در مقابل دیدگان ما می گذارد؛ بدین معنی که در حالی این پدیده گسترش دوستی، همسوئی ها و عناصر مشترک بشری را به معرض نمایش می گذارد، در ضمن بیانگر تنش ها، اختلافات، نابرابری ها، نیز است (قوام، ۱۳۹۰: ۷-۸).

از جمله مهمترین ویژگی های جهانی شدن می توان به سرعت تبادل اطلاعات اشاره داشت. چرا که همراه با عنصر سرعت کیفیت تعاملات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و امنیتی دچار تحولات اساسی می شود. از این جهت پیشرفت فن آوری باعث کوچکتر شدن جهان گردیده که این خود آگاهی را به همراه داشته است. تحت این شرایط افکار عمومی از طریق شبکه های مجازی شکل می گیرد و نسبت به وقایع و رویدادها از حساسیت بالایی برخوردار است (بیلیس و همکاران، ۱۳۸۳: ۴۹). از این رو نوعی خودآگاهی اجتماعی صورت می پذیرد و باعث فعال شدن هویت های گروهی در جامعه می گردد. این در حالی است که با پیشرفت فرایند جهانی شدن میزان نفوذ و کنترل دولت ها بر گردش اطلاعات کاهش یافته حتی گروه های فرا ملی از قوت بالایی در جهت سیاست ها برخوردار هستند.

در این بستر رشد نیروهای بنیادگرایی و توانایی سازماندهی آنان بواسطه این شبکه عظیم جهانی تقویت یافته و زمینه های را برای اتحاد و بهم پیوستن گروه ها و افراد سرخورده ناشی از فردگرایی مدرنیته افزایش می یابد. بنابراین گروه های بنیادگرا بخصوص بنیادگرایی دینی با بره گیری از این ظرفیت به دنبال سازماندهی و تقویت موقعیت خود در برابر دولت ها بر آمده و اقدام به جذب افراد و گسترش دامنه خود می کند. یکی از این گروه های بنیادگرایی سلفی که در منطقه خاورمیانه رشد کرده است با بهره گیری از این سیستم ارتباطی توانسته است افراد و گروه های خاص را از اقصی نقاط جهان جذب بکند. «دولت اسلامی عراق و شام» موسوم به «داعش»<sup>۱</sup> پس از بروز بحران های اجتماعی و امنیتی در سوریه و عراق توانست جایگاهی در منطقه به خود اختصاص بدهد و با استفاده از ظرفیت ارتباطی ایجاد شده در منطقه و نارضایتی های اجتماعی دست به گسترش زده است که البته تضعیف دولت های منطقه و تقویت قدرت های بزرگ که به دنبال ایجاد بحران در خاورمیانه نیز بوده اند از جمله عوامل دیگر تاثیر گذار بر شکل گیری این گروه در خاورمیانه بوده است (Katagiri, 2015).

بر این مبنا بررسی شکل گیری تهدیدات داعش در بستر جهانی شدن حائز اهمیت بسزایی است. هدف این پژوهش بررسی زمینه های شکل گیری داعش در کانون تحولات جهانی و منطقه ای ناشی از جهانی شدن است. سوال اصلی پژوهش این است که چگونه جهانی شدن زمینه های رشد داعش را بوجود آورد. فرضیه پژوهش این است فرآیند جهانی شدن از طریق ایجاد سیستم ارتباطی جهانی و کاهش نفوذ دولت ها باعث رشد گروه تروریستی داعش شده است. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بهره گیری از اسناد و متون معتبر در کنار رویکرد جهانی شدن و تاثیر آن بر هویت به دنبال پاسخگویی مسائل است. در ادامه ابتدا به چار چوب نظری

---

<sup>1</sup> - Islamic state of Iraq and Syria (ISIS)

پرداخته شده سپس فرآیند شکل گیری داعش و ویژگی های آن را بررسی می کنیم و در نهایت به تاثرات جهانی شدن بر شکل گیری و گسترش داعش خواهیم پرداخت.

### چارچوب نظری

جهانی شدن بر اساس بازسازی زمان، مکان و فضا که به دنبال خود بحران های متعددی از جمله هویت و معنا داشته است حاکی از وضعیت جدیدی است که پیش از این در سابقه بشریت جای نداشته است. از این جهت جهانی شدن در ابعاد گوناگونی صورت پذیرفته است که این ابعاد در تعامل و ارتباط با یکدیگر به سر می برند. هر چند گاهی جهانی شدن در قالب مذهب و ایدئولوژی پیش از این در جهان وجود داشته است اما زمینه های جهانی شدن امروزی در بستر سرمایه داری رشد کرده است و در کانون تحولات برق آسای تکنولوژیک، اقتصاد و ارتباطات قرار دارد این خود نیز به تسری سرمایه داری مربوط است چرا که فنودالیت عمده درون گرا بوده و در بستر زمین ثابت قرار داشت در حالی که سرمایه داری برون گرا بوده و به دنبال گسترش و تصرف منابع زیاد است.

مهمترین ویژگی که جهانی شدن با خود به همراه دارد «بحران معنا» است. بدین صورت که الگوهای نظام وستفالیایی در غالب دولت - ملت، ناسیونالیسم و جغرافیایی سیاسی دچار تحول اساسی شده اند. نوعی سیالیت در حوزه نظام معنای صورت گرفته است که تعاریف شهروندی، حقوق و حتی دولت را تغییر داده است. در این رهگذر دیگر دولت قدرت بلامنازع عرصه جهانی به شمار نمی رود بلکه نیروهای رقیب از قبیل شرکت های بزرگ و چند ملیتی و گروه های موردی غیر دولتی<sup>۱</sup> گرفته و رشد گروه های نامتعارف تروریستی را می توان شاهد بود (Clapham, 1990).

از این جهت، می توان نوعی پیوستگی و گسستگی معنای را در ابعاد گوناگون در جهانی شدن شاهد بود. این گونه که از یک سو بدلیل گسترش سیستم ارتباطی باعث

<sup>۱</sup> - Non Government Organization (NGO)

همگرایی و نزدیک شدن نقاط گوناگون جهان گردیده و از طرفی دیگر با آگاهی جهانی محلی‌گرایی نیز تقویت شده و نوعی رقابت میان بازنمایی‌ها در عرصه جهانی صورت پذیرفته است. نمونه این محلی‌گرایی را می‌توان در تاکید بر سنت‌های محلی و تبلیغ آن در گستره جهانی شاهد بود. بنابراین، واکنش‌ها به جهانی شدن همواره در راستایی سازنده نخواهد بود و قسمت‌های از نقاط جهان همواره به چشم تهدید به آن نگریده و در برابر آن مقاومت می‌کنند.

آنچه که در این راستا حائز اهمیت شکل‌گیری بحران معنا است که باعث کاهش نفوذ دولت در کنترل بر مفاهیم و گردش اطلاعات است. به عبارت بهتر دولت‌ها دیگر تنها قدرت در عرصه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حتی امنیتی بشمار نمی‌روند چرا که با قدرت گرفتن و پیوستگی نیروها بواسطه سیستم ارتباطی در نقاط مختلف جهان مرزهای جغرافیایی نفوذ پذیر شده و «لامکان‌ها» و عرصه‌های مجازی هویت‌ها را به تصویر می‌کشد. لذا، ناسیونالیسم که زمانی هویت خود را از سرزمین و ژئوپلیتیک کسب می‌کرد دچار تزلزل شده و انسان جهانی رخ نموده است. این در حالی است که در این بستر بوجود آمده زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های جدید و یا گسترش بنیادگرایی به دلیل تسری در نقل و انتقال نیز افزایش یافته است. که نمونه‌های آن را می‌توان در شبکه‌های تلویزیونی و عضوگیری‌های بین‌المللی شاهد بود. آنچه که در این رهگذر حائز اهمیت است تاثیر فرآیند جهانی شدن بر عرصه امنیت و شکل دادن به بستر رشد بنیادگرایی و گروه‌های تروریستی است (Holton, 1998).

جهت درک هر چه بهتر نوع رابطه نوینی که میان امنیت و گروه‌های تروریستی شکل گرفته، بایستی به ساختار و پارادایم تازه‌ای که شکل گرفته است، توجه نمود. به گونه‌ای که پارادایم «ملی» از زمان عقد قرارداد صلح و ستفالییا و پایان یافتن جنگ سی ساله (۱۶۴۸-۱۶۱۸)، حاکم بوده و نزاع و صلح در قالب آن تعریف و درک شده است. از این رو توجه به شکل دادن ارتش کلاسیک و منظم از جمله موارد مهم در مسائل

امنیتی به شمار می رفت. این پارادایم هر چند برای تجزیه و تحلیل بسیاری از جنگ ها که تا پایان جنگ سرد رخ داده است؛ مناسب به نظر می رسد اما به درگیری های که در آن حداقل یکی از طرفین «غیر دولتی» است ناکارآمد به نظر می رسد (افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۱۶). نکته دیگر این که، تعداد و انواع این گونه سازمان ها رو به افزایش است و متعاقب گسترش نفوذ و افزایش اهمیت شان، درگیری آن ها با دولت ها افزایش می یابد و حتی امروزه یکی از مهمترین مسائل امنیتی گسترش روز افزون نیروهای نظامی غیر دولتی و گروه های تروریستی است. لذا، نوعی تحول پارادایمی را در عرصه رویکرد نظامی شاهد هستیم که دیگر درگیری ها و برخوردهای نظامی در غالب میان دولتی یا بین نیروهای کلاسیک نظامی رخ نمی دهد بلکه عمده درگیر ها در غالب جنگ های نامعین و نامتمرکز بروز می کند. از این رو، می توان ویژگی های جنگ سرد را که پیش از این وجود داشت با وضعیت جهانی شدن مقایسه کرد. این ویژگی ها به صورت ذیل هستند:

- ۱- در دوران جنگ سرد، قدرت نظامی در دو کانون اصلی متمرکز بود، حال آنکه امروزه چندین قدرت و قدرت های غیر دولتی رشد کرده اند.
- ۲- در دوران جنگ سرد تهدیدات نظامی آشکار و در اولویت نخست بود، حال آن که امروزه وضعیت مبهم بوده و در خصوص اولویت و وضوح تهدیدات نظامی به شدت تردید وجود دارد.
- ۳- تهدیدات دوران جنگ سرد غالباً قابل پیشگیری بودند، حال آن که تهدیدات عصر حاضر به گونه ای اجتناب ناپذیر گشته و عموماً گریزی از مواجه شدن با آن ها نیست (Creveld, 1991: 35-49).

بنابراین وضعیت جدید دولت محور نیست و علاوه بر آن، بازی گران دیگری که از جنس دولت ملی نیستند و حتی فرا دولتی یا فرو دولتی هستند در این معادله جای دارند. در کنار این شرایط می توان به فرایند تجزیه شدن بسیاری از واحد های سیاسی



کوچک و بزرگ همچنین شکل گیری نهادهای جدید در شبکه جهانی اشاره داشت (Gordon, 1993).

همانگونه که مفاهیم در عرصه جهانی شدن دچار گسست و پیوست شده اند مفهوم «امنیت» و رویکردهای آن نیز دچار تحول شده است. به عبارت بهتر دال «امنیت» به مدلول مشخصی ارجاع نمی دهد. اگر زمانی امنیت در گرو دولت قابل تعریف و فهم بود امروزه از دولت ملی مرکزیت زدایی شده و امنیت در عرصه های فردی و اجتماعی صورتبندی شده است. یکی از مهمترین ویژگی های امنیتی در فرایند جهانی شدن بومی شدن یا محلی شدن<sup>۱</sup> است. یکی از رویکردهای است که انسان عصر جدید برای فرار از بی معنایی جهانی شدن به آن پناه می برد. اندشمندان عمدتا از این موضوع بعنوان واگرایی میان «معنا» و «قدرت» یاد می کند که چهره خود را در تعارض میان جهانی شدن سریع و ظهور یک هویت فرهنگی یا قومی نشان می دهد. از این جهت یکی از تناقضات جهانی شدن آن است که در فرایند جهانی شدن در عین حرکت به سوی همشکلی، انواع هویت های محلی و قومی به عنوان مقاومت در برابر گسترش جهانی شدن تقویت گشته اند. به گونه ای که این تناقض را «همگن سازی» در «مقابل چندپارگی»<sup>۲</sup> می نامند (Robertson, 1998).

این در حالی است که علاوه بر شکل گیری محلی گرایی در پرتو جهانی شدن، امکاناتی نیز در اختیار قومیت ها و مذاهب قرار می گیرد که می توانند بواسطه آن دیدگاه های خود را در معرض دید و تبلیغ قرار دهند. به گونه ای که فرهنگ ها از بافت محلی خود خارج و در سرتاسر جهان تسری پیدا می کند. از دیدگاه انسان شناسانه متاخر تغییر متحول و متموج جهان پیرامون، شخص را وادار به قدرت یابی برای یافتن سرچشمه های جدید معنایی می کند. روشن است که جهانی شدن علاوه بر

<sup>۱</sup> - Localization or Indigenization

<sup>۲</sup> - Fragmentation

تولید کثرت و تاکید بر محلی شدن که دارای جنبه های مثبت است فرصت های را نیز در اختیار گروه های بنیادگرا نیز قرار می دهد حتی ممکن است ابزارهای لازم را جهت تهدید بقای انسان نیز آماده بکند. نمونه های این موارد را می توان در شکل گیری و گسترش گروه های تروریستی و کارتل های قاچاق شاهد بود درست است که جهانی شدن سیالیت معانی بوجود می آورد اما ابزارهای آن می تواند انسان های سرشکسته و انتقام جو را نیز در یک جا جمع کند.

### ظهور داعش

گروه تروریستی که امروزه در سرتاسر خاورمیانه گسترش یافته و قسمت های عمده عراق و سوریه را در اختیار دارد زمینه های تحولات جدید و نگرانی های زیادی در منطقه خاورمیانه شده است. به گونه ای که بی ثباتی در منطقه علاوه بر نامنی در سطح انسانی باعث کاهش ظرفیت و اهمیت منطقه خاورمیانه در ابعاد گوناگون شده است. از این جهت هم کشورهای غربی و کشورهای خاورمیانه نگرانی زیادی از گسترش سطح دامنه این گروه تروریستی-داعش- در منطقه دارند. از این جهت بررسی شکل گیری داعش در منطقه و ریشه ها و ساختار آن در تحولات منطقه حائز اهمیت بسزایی است (Gulmohamad, 2014).

ریشه های تشکیلات داعش به گروه «القاعده عراق»<sup>۱</sup> باز می گردد که به لحاظ فکری برگرفته شده از اندیشه های افراطی ابو مصعب الزرقاوی<sup>۲</sup> هستند (Austin, 2014). هنگامی که در سال ۲۰۰۶ م ابو مصعب بواسطه نیروهای امریکایی و سازمان اطلاعات عراق کشته شد، ابویوب المصری<sup>۳</sup> بعنوان رهبر جدید این گروه انتخاب شد. به عبارت دیگر داعش شکل گرفته و جدا شده از القاعده عراق است که شامل «شورای مجاهدین» و «جند الصحابه» می باشد. در سال ۲۰۱۰ م ابوبکر البغدادی معروف به ابو

<sup>1</sup> - Al-Qaida in Iraq (AQI)

<sup>2</sup> - Abu Musab al-Zarqawi

<sup>3</sup> - Abu Ayyoub al-Masri

دائو، در بقوبه عراق به عنوان رهبری این گروه ظهور کرد (Freemen, 2014). ابوبکر البغدادی که اصالتاً عراقی است پس از کشته شدن المصری بدست نیروهای امریکایی و عراقی بعنوان رهبر گروه انتخاب شد سپس وی گروه داعش را در اپریل ۲۰۱۳ به صورت رسمی و به همراه شعار و پرچم آن اعلام کرد. البغدادی طی پیامی صوتی داعش و جبهه النصره که یکی از گروه‌های تروریستی در سوریه است را به صورت رسمی اعلام و خود را شاخه‌ای از تشکیلات القاعده معرفی کرد. این در حالی بود که هر دو تشکیلات جبهه النصره به رهبری ابو محمد الجولانی و داعش به صورت مجزا فعالیت می‌کردند (Joscelyn, 2013).

هرچند که الجولانی هر گونه وابستگی به داعش و همچنین الضواهری را انکار می‌کرد اما بدون شک این گروه نیز در راستای فعالیت‌ها و دیدگاه‌های اسامه بن لادن<sup>۱</sup> بود. نفوذ البغدادی فراتر از حوزه داعش رفت و باعث شد که گروه‌های خارج از مرز عراق را نیز در بر بگیرد به گونه‌ای که حتی در برابر و مخالفت با رهبر القاعده قرار گرفت. این در حالی بود که پس از گذشت ماه‌ها از فعالیت داعش الظواهری رهبر القاعده طی پیامی تهدیدات و نگرانی‌های نسبت به داعش بیان داشت و دستور عدم پیروی القاعده عراق از داعش را صادر کرد. به عبارت بهتر در این وضعیت شاهد رشد یک گروه بنیادگرایی رادیکال و مستقل از القاعده در منطقه هستیم (Mortada, 1023). لذا داعش گروهی است جهادی در منطقه خاورمیانه که خارج از کنترل القاعده قرار دارد و این گروه دارای آموزه‌ها و نیروهای خاص به خود است و بارها از دستورات رهبر القاعده سر باز زده‌اند.

در تحلیل‌های در خصوص داعش بر این نکته تاکید می‌شود که، داعش بیش از یک ایده یا سازمان است. به عبارت بهتر داعش بعنوان یک گفتمان عمل می‌کند و در درون خود دارای عقلانیت و اصول رفتاری است. هر چند این گفتمان با دال‌خسونت

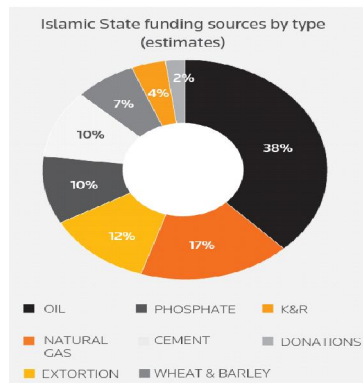
---

<sup>۱</sup> - Osama bin Laden

مفصل بندی شده است اما بعنوان یک زمینه و تفکر دارای حامی و نفوذ اجتماعی است (روشن چشم، ۱۳۹۳). از این رو داعش علاوه بر گفتمان و اصول رفتاری به دنبال احیای خلافت اسلامی و قلمرو اسلامی است. لذا، ابوبکر البغدادی بعنوان رهبر این گروه به صورت رسمی جدایی خود را از گروه القاعده اعلام کرده و خود را خلیفه مسلمین نامید. این در حالی است که رهبران ارشد نظامی تشکیلات داعش را فرماندهان نظامی صدام حسین تشکیل می دهند. امروزه داعش علاوه بر عراق در سوریه و لبنان نیز نفوذ قابل توجهی دارد و در این کشورها در حال گسترش و انجام عملیات های نظامی است (Bunzel, 2013).

داعش در شمال لبنان توسط ابوسیف الانصاری هدایت می شود و در حال انجام عملیات نظامی و نفوذ در لبنان هستند. رشد داعش در لبنان و تکثرت مذهبی در لبنان باعث گردیده است تا یک جنگ میان گروه ها و قبایل مختلف لبنان رخ دهد که عمده تلفات این جنگ ها غیر نظامیان هستند. داعش دسترسی زیادی به منابع اقتصادی و جغرافیایی دارد اما هنوز بعنوان یک کشور عمل نمی کند و در قالب گروه تروریستی در حال اقدام است. و منابع اقتصادی فراوان باعث رشد سریع و مقاومت این تشکیلات در برابر حملات گروه های ائتلاف است (شکل ۱) (Brisard & Martinez, 2015).

شکل ۱. منابع مالی داعش



رشد سریع و گسترش داعش در منطقه خاورمیانه بخصوص کشور عراق و سوریه هر چند باعث تشکیل ائتلاف علیه این گروه در منطقه شد، اما منابع مالی و مراکز نفتی و گازی قابل توجهی در منطقه تحت کنترل این گروه قرار گرفت که در راستایی پیشبرد اهداف آنان مورد بهره برداری قرار می گیرد. همان گونه که در شکل (۱)، نیز مشهود است قسمت عمده منابع مالی این گروه بواسطه نفت و گاز در منطقه است در کنار این منابع برخی از پالایشگاه های نفتی و پتروشیمی عراق و سوریه که در منطقه تمرکز داعش قرار داشتن نیز در اختیار داعش است کارخانه فسفات و اسید سولفوریک که از جمله کارخانه های صنعتی بزرگ منطقه هستند نیز در اختیار نیروهای داعش قرار دارند. در کنار این منابع قاچاق اسلحه و انسان که بعنوان تجارت سیاه شناخته می شود و اخذی از کشورهای دیگر در قبال تحویل دادن گروگان ها از جمله منابع مالی است که داعش از آنها بهره برداری می کند. مطابق با مراکز تحلیلی و منابع داعش برآورد می شود که این گروه سالانه ۲/۹ بلیون دلار درآمد حاصل کند (Ibid, 2015).

#### ساختار اعتقادی داعش

به لحاظ اعتقادی این گروه معتقد به سلفیسم است. این دیدگاه جز اعتقادات سنی مذهب به شمار می رود اما در قالب هیچ یک از چهار فرقه سنی قرار نمی گیرد. با توجه به گفتمان داعش و ایجاد «فقه التکفیر» خشونت هسته اصلی این حرکت را تشکیل می دهد به گونه ای که هر چیزی خارج از اعتقادات سلفی را کفر بر شمرده و با آن به مبارزه و نابودی بر می خیزند و بر این مبنا در صورت کشتن و از بین بردن یک نفر کافر به سعادت می رسند و کشتار کافران را مجاهدت فی سبیل الله می دانند. مبانی فکری سلفیان و داعش را می توان بر اساس چهار محور هستی شناسی، معرفت شناسی، روش شناسی و معنا شناسی مورد تحلیلی قرار داد (فیرحی، ۱۳۹۳).

در خصوص هستی شناسی داعش قائل به مجردات نیست و حتی خداوند را دارای جسم می دانند که در روز قیامت قابل مشاهده خواهد بود از این جهت روح انسان نیز

همان جسم انسان است و چیزی خارج از حس و مشاهده وجود ندارند به گونه ای که وجود نفس غیر مادی مورد قبول داعش نمی باشد. اما تقسیم هستی به غیب و شهادت را می پذیرند، بدلیل توجه به نقل در برابر عقل و اینکه قرآن تاکید بر جهان آخرت دارد مورد پذیرش داعش است اما بر این باور هستند که می توانند در جهان آخرت خداوند را با چشم سر ببینند (فیروزآبادی، ۱۳۹۳).

در حوزه معرفت شناسی عقاید داعش بر نقل توجه دارد و عقل را فاقد قدرت شناخت می دانند و در عوض بایستی به کلام قرآن، احادیث و اجماع صحابه بدون اجتهاد توجه کرد. به عقیده آنان عقل انسان را از رسیدن به سعادت باز می دارد و باعث گمراهی و تباهی می گردد و لذا هرآنچه که در برابر نقل قرار دارد و یا توسط آن توجیه نشده است را کنار می نهند و آن را جلوه های جهل می پندارند که برای نمونه می توان به دست آوردهای نوین بشری اشاره داشت.

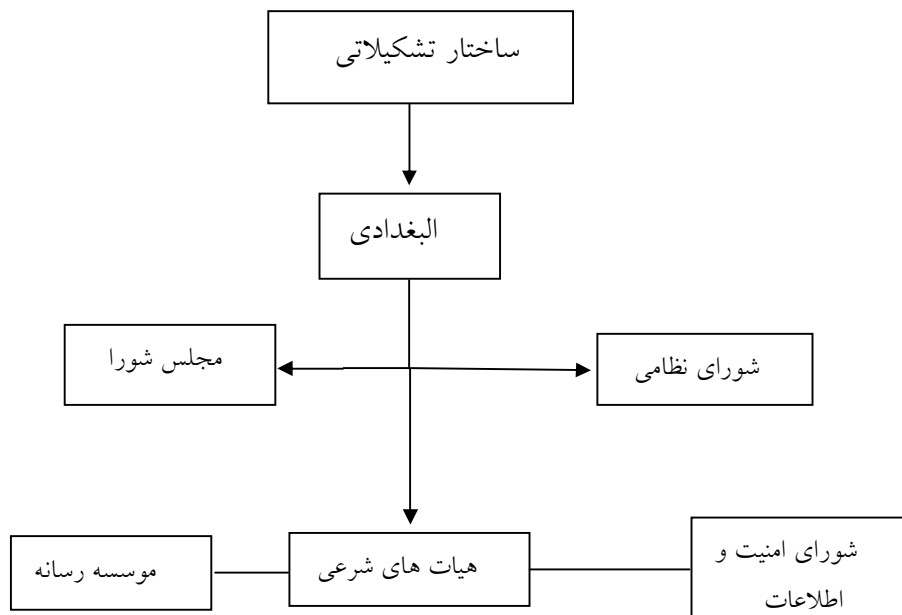
در باب معنانشناسی، داعش به ظاهر گرایی توجه دارد و هر گونه تاویل را باطل می داند به گونه ای که ابن تیمیه بیان می دارد: "همه فقها متفق اند که در خصوص صفات پروردگار به آیات و احادیث این باب باید ایمان آورد، بدون اینکه آن را تفسیر کرد یا توصیف و تشبیه نمود". از این جهت به باور آنان هرآنچه به ظاهر آمده است در نقل صحیح است و واقعیتی در عالم غیب دارد به طور مثال اگر آیه ای به این اشاره می کند که خداند دست دارد، بنابراین خداوند دارای دست ظاهری است (ابن تیمیه، ۱۴۱۵ق: ۲۳).

در مورد روش شناسی داعش بر این باور است که فهم سلف تنها مهم است و هر آنچه آنان بیان داشتند مورد توجه قرار می دهند چرا که تنها فهم سلف است که اعتبار دارد و دیگر فهم ها مثل فیلسوفان جهل است و کفر. به عبارت دیگر مبنای روش شناسی آنان را ظاهر گرایی و گذشته نگری تشکیل می دهد (حلبی، ۱۳۹۰: ۷۵).

### ساختار تشکیلاتی داعش

این گروه از یک ساختار تشکیلاتی هرم مانند برخوردار است به طوری که سرکرده آن ها در راس هرم قرار دارد و بقیه فرماندهان و نیروها در قاعده آن قرار می گیرند. تمامی فرماندهان و اعضا مناصب کلیدی توسط شخص خلیفه انتخاب می شود، به عبارت دیگر تمامی فرماندهان و اعضا اصلی داعش توسط شخص ابوبکر البغدادی تعیین و مورد نظارت قرار می گیرد (Asad, 1999). ابوبکر البغدادی پس از آنکه بعنوان خلیفه قرار گرفت فرماندهان و والیان دیگر شهرها را انتخاب کرد و با هرگونه تصمیم که بر خلاف نظر وی باشد مخالفت ورزید. وی ابتدا «ابو میسره احمد عبدالقادر الجزاع» را بعنوان والی بغداد و سپس «ابو مهندلطیف حمید اسویداوی» را بعنوان والی الانبار منصوب کرد. همچنین داعش نمایندگانی را برای امور گوناگون و فرماندهان نظامی دیگر جهت مبارزه انتخاب کرد (عباسی، ۱۳۹۳).

نمودار ۱. ساختار تشکیلاتی داعش



مطابق با نمودار ساختار تشکیلاتی داعش (نمودار ۱) پس از بغدادی بعنوان راس هرم شورای نظامی و مجلس شورا در درجه دوم هرم قدرت قرار دارند. شورای نظامی که یکی از مهمترین هسته های تشکیلات داعش است که ریاست آن را ابواحمد العلونی بر عهده دارد که وی عملاً نقش وزیر دفاع را ایفا می کرد که پس از کشته شدن وی ابوحزمه مهاجر به آن سمت برگزیده شد در کنار فرمانده شورای نظامی سه تن دیگر به فرمانده در خصوص برنامه ریزی و هدایت جنگ کمک می کنند. انتخاب فرمانده شورای نظامی پس از مشورت بغدادی با مجلس شورا توسط وی انتخاب می شود (Bunzel, 2015).

مجلس شورا که شامل ۹ تا ۱۱ عضو است که عمدتاً از کشورهای عربی و از اعضا سابق سازمان القاعده هستند این شورا وظیفه هدایت و بررسی صلاحیت والی و فرماندهان نظامی را دارد. ریاست شورا در اختیار ابوارکان العامری است که توسط خود بغدادی انتخاب می شود.

شورای امنیت و اطلاعات که مهمترین وظیفه آن تعیین محل اقامت ابوبکر بغدادی و جا به جای آن در صورت نیاز است همچنین جلو گیری از نفوذ ورخنه به داخل سازمان و جاسوسی نیز از دیگر وظایف این شورا به شمار می رود. این شورا در برخی از فعالیت های خود اجرای حدود دستگاه قضا را نیز در دستور کار خود دارد. ابو علی الانباری افسر سابق دستگاه اطلاعات عراق ریس این شورا است و همچنین چندین نفر از دستگاه اطلاعات عراق در این شورا جای دارند. هماهنگی میان دیگر دستگاه ها اجرای ترورها مشهود ترین فعالیت این شورا است همچنین در داخل شورا هیات اطلاع رسانی نیز وجود دارد که بعدها تبدیل به وزارت اطلاعات شد که ریاست آن را سخنگوی شورا بر عهده دارد (Ibid).

هیات های شرعی یکی دیگر از ارکان مهم داعش به شمار می رود. تعیین حدود قضا، امر به معروف و نهی از منکر در کنار تعلیمات دینی در دستور کار این هیات ها



قرار دارد. پس از اینکه البغدادی به عنوان خلیغه ظاهر شد این هیات عملاً تبدیل به وزارت ارشاد گردید. این هیات مهمترین نقش را در تحریک احساسات و ایجاد خوی جنگ طلبی در میان اعضا داعش دارد. هیات های شرعی دو وظیفه را بر عهده دارند: ۱- قضاوت و حل فصل منازعات، اقامه حدود و امر به معروف و نهی از منکر؛ ۲- ارشاد دعوت به عضویت در گروه و صدور فرمان جهاد. از طرفی دیگر عمده بیانات و سخن رانی های البغدادی توسط این گروه تنظیم می شود (عباسی، ۱۳۹۳).

موسسه رسانه وظیفه اطلاع رسانی و هدایت پایگاه های الکترونیکی و شبکه های اینترنتی موسوم به «جهاد» را بر عهده دارند. افرادی که دارای تخصص در امور الکترونیکی هستند یا در هسته های مخفی قرار دارند که عمدتاً نیز از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس می باشند در این امور به داعش کمک می رسانند. تهیه کلیپ و فیلم از جنایات داعش و سخن رانی ها و پیام های البغدادی از مهمترین وظایف این موسسه می باشد.

در یک نگرش کلی می توان سازمان داعش را دارای ویژگی های زیر دانست:

- ۱- این سازمان دارای ساختاری بسیار چابک و چالاک است که به ماهیت داعش بر می گردد و دارای خصوصیتی غیر دولتی است.
- ۲- ویژگی دوم که در راستایی ویژگی اول قرار دارد اینکه داعش فاقد بروکراسی عظیم است. به عبارت دیگر تصمیمات در داخل یک فرایند بروکراتیک پیچیده اتخاذ نمی شود بلکه به صورت فردی و با سرعت بالای عملیاتی می گردد.
- ۳- در توزیع پست ها و مناصب به بافت قومی توجه می شود و سعی می گردد تا حد امکان برابری قومیتی در آن رعایت گردد هر چند که عرب ها جایگاه اصلی را در سازمان آن به خود اختصاص داده اند.

### داعش در بستر جهانی شدن

رشد و گسترش داعش در قلب خاورمیانه علاوه بر تحولات رخ داده در زمینه امنیتی منطقه که پیش از این در قالب القاعده و دیگر گروه های تروریستی مشاهده می شد، دارای تفاوت های است. از این که رشد گروه داعش نوعی به چالش کشیدن تهدیدات سنتی در خاورمیانه است. تهدیداتی که پیش از این عمدتاً در قالب درگیری میان مرزهای سیاسی و بین کشورها رخ می داد؛ اما ظهور پدیده داعش حاکی از فصل نوین مسائلی امنیتی در منطقه است که نه تنها در درون کشور خاص بلکه به صورت گسترده یافته چندین کشور را تحت تاثیر خود قرار می دهد.

به عبارت بهتر بررسی داعش در قالب تهدیدات سنتی قابل بررسی نیست و نفوذ این گروه های تروریستی به دیگر کشورهای منطقه حاکی از تضعیف دولت ها در خاورمیانه و وجه فرا ملی این پدیده است. مهمترین زمینه تاثیر گذار در این خصوص فرایند جهانی شدن است. به این صورت که جهانی شدن علاوه بر امکان همگرایی جهانی را افزایش داده است اما از سوی دیگر باعث محلی گرایی و تاکید بر هویت های اجتماعی محلی شده است. از این جهت نیز هویت های دینی به صورت بنیادگرایی و نو بنیادگرایی در برابر این همگرایی جهانی عکس العمل از خود نشان داده اند. داعش به عنوان یکی از شاخه های سلفی-تکفیری در منطقه خاورمیانه با بهره گیری از این زمینه و در اختیار داشتن سیستم ارتباطی گسترده توانسته است که گسترش چشم گیری در منطقه داشته باشد حتی سیستم تبلیغاتی این گروه به گونه ای بوده که از تمامی اقصی نقاط جهان توانستند دست به جذب نیرو بزنند (Jabareen, 2015).

یکی از زمینه های که در فرایند جهانی شدن حائز اهمیت است و مورد بهره برداری داعش نیز قرار گرفته است سیستم ارتباطی جدید و کنش های ارتباطی نوین است. گسترش شبکه های اجتماعی با کنترل بسیار پایین بر اطلاعات باعث گردیده است تا اطلاعات به راحتی به گردش در آمده و در اختیار همه قرار بگیرد. شبکه های اجتماعی

در فضای مجازی و شبکه‌های تولید خبر در کنار سایت‌ها، ماهواره‌ها و تلفن‌های هوشمند هر گونه اطلاعات - از قبیل تصویر، صدا و نوشتار- را به راحتی انتقال می‌دهد. روشن است که در این بستر برخورد و آگاهی از دیدگاه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون به سرعت رشد کرده و نوعی خود آگاهی به همراه خواهد آورد.

از این جهت بهره‌گیری از سیستم ارتباطی در چند جهت بر رشد گروه‌های بنیادگرا تاثیر می‌گذارد که اولین گام آن مربوط به اطلاع‌رسانی و عضوگیری از طریق این سیستم‌ها می‌باشد. به طوری که در بررسی ساختار تشکیلاتی داع نیز شاهد بودیم هیات رسانه یکی از ارکان‌های مهم این تشکیلات بشمار می‌رفت. در فرایند شکل‌گیری داعش و در گسترش این گروه نیز رسانه نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. چرا که رشد اندیشه بنیادگرا نیازمند بر خود دیدگاه‌های بنیادگرا با گستره اندیشه کثرت‌گرا است که باعث رادیکال شدن و اقدام خشونت‌آمیز می‌باشد. بطوری که دال خشونت داعش برخوردار از این عامل است و برای مقابله با جهان متکثر نیازمند «تکفیر» است. از سوی دیگر رسانه زمینه لازم برای تبلیغ اقدامات و نشان دادن هژمونی در منطقه را برای گروه داعش فراهم می‌کند. بدین معنا که جنگ روانی و تضعیف روحیه از دیگر استفاده‌های است که نیروهای داعش از آن بهره‌می‌برند (Gunaratna, 2002: 86).

شکل‌گیری هویت اجتماعی داعش نیز از دیگر مباحث مهم است که در کانون جهانی شدن مورد توجه است. مطابق تعریف هویت، آن چیزی است که افراد یک جامعه به درک مشترک دست پیدا می‌کنند و الگوهای رفتاری معینی را در پیش می‌گیرند. لذا، شکل‌گیری هویت بنیادگرا همواره پاسخی به احساس تهدید هویت خود است. گسترش کثرت‌گرایی و فروپاشی فراروایت‌های کلان که ناشی از فهم در بستر جهانی شدن است، منجر به عکس‌العمل برخی دیدگاه‌های مذهبی که کمتر قابلیت انعطاف یا سازگاری دارند، می‌شوند. از این جهت گروه‌های بنیادگرای سنی مذهب یا سلفی‌ها که عمدتاً بر مبنای معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی بر ظاهر‌گرایی و سلف

صالح باور دارند در برابر این کثرت مقاومت و آن را به عنوان تهدید مذهبی می پندارند. از این جهت اقدام به مقابله و رادیکال شدن می کنند که در قالب تئوری های «جهاد» و جنگ مذهبی رخ می نماید.

داعش بعنوان یک هویت اجتماعی در خصوص دچار نوعی بحران هویت شده و نمود آن به صورت گروه تروریستی ظهور کرده است. فارغ از این بدلیل سرخوردگی اجتماعی از نظام سرمایه داری و تقلیل هویت انسان در بستر آموزه های مدرنیته عده زیادی در نقاط مختلف جهان به داعش پیوسته و در برابر دولت های غربی و منطقه ای قرار می گیرند. زمینه های این وضعیت را می توان در بحران هویت اجتماعی ایجاد شده ناشی از برداشت های اقتصادی و تقلیل انسان ارزیابی کرد (Kfir, 2015).

علاوه بر این مسائل کاهش نفوذ دولت ها نیز در فرایند جهانی شدن رقم می خورد. امروزه دولت ها دیگر قدرت بلامنازع در عرصه بین المللی و حتی داخلی نیستند. کنترل اطلاعات در عمده موارد خارج از دسترس دولت هاست. گردش های مالی و سرمایه گذاری بین المللی بواسطه شرکت های بین المللی انجام می شود. گسترش گروه های غیر دولتی تاثیر مستقیمی بر سیاستگذاری و خط مشی دولت ها دارد، حتی کنترل تسلیحات در انصار دولت ها قرار ندارد، قاچاق اسلحه، انسان و مواد مخدر نگرانی های عظیمی را برای دولت ها بوجود آورده است. از این جهت شکل گیری داعش بعنوان یکی از سازمان های تروریستی در منطقه خاورمیانه خود نیز ناشی از تضعیف و کاهش قدرت دولت های منطقه است که سال ها با اقتدار و قدرت نظامی حکومت کرده اند. از این جهت کاهش نفوذ دولتی باعث رشد گروه های بنیادگرا و تروریستی در منطقه شده است که داعش نیز یکی از این موارد است. شکل گیری داعش در اثر کاهش قدرت مرکزی دولت سوریه و تضعیف دولت عراق بود که با کمک های خارجی و باقمانده افراد بعثی توسعه یافت.

وجه دیگری که داعش آن را دنبال می کند مربوط به شکل سیستم حکومتی است. گسترش داعش نوعی رویکرد ضد و ستفالیایی به شمار می رود. به عبارت بهتر این سیستم در قالب دولت- ملت قابل تعریف نمی باشد و نوعی «ضد ملت گرایی» است و در عوض بر «امت گرایی» تاکید دارد. داعش نوعی بازگشت به سیستم حکومتی اسلامی است و خلافت اسلامی را پیگیری می کند. در این رویکرد ناسیونالیسم یا جغرافیایی سیاسی فاقد اهمیت است و در عوض بر امت زیر مذهب واحد تاکید می کند. لذا می توان پذیرش اینگونه رویکرد در سطح بین المللی را نیز در راستایی جهانی شدن و کثرت الگوهای دولتی تحلیل کرد (Jabreen, 2015).

### نتیجه گیری

داعش از جمله گروه های تروریستی از است با بهره گیری از فرایند جهانی شدن توانسته است در منطقه خاورمیانه گسترش پیدا کند. آنچه که در ان حوزه دارای اهمیت است تحول مسائل امنیتی منطقه خاورمیانه و چرخش آن تهدیدات سنتی به تهدیدات نوین است که حتی مطالعات امنیتی را نیز تحت تاثیر قرار داده است. فرایند جهانی شدن زمینه های ذهنی و عینی این گروه را بوجود آورد، به گونه ای که شکل گیری هویت اجتماعی بنیادگرا بعنوان پاسخی در برابر کثرت هویتی در فرایند جهانی شدن یا همگونی فرهنگ جهانی تلقی می گردد. آنچه که داعش را امروزه با اهمیت جلوه می دهد اقدام این گروه و بهره گیری از این ابزار جهت انجام تبلیغات، عملیات های روانی و نظامی است. در نگاه به ساختار تشکیلاتی داعش شاهد هنوز عناصر جهانی شدن هستیم که در هیات رسانه، هیات شرعی و مجلس شورای آن مشهود است.

در یک نتیجه گیری می توان اینگونه اذعان داشت که داعش یک مجموعه بنیادگرایی را به نمایش می گذارد که در اثر سرخوردگی از فردگرایی ناشی از رویکرد سرمایه داری و تاکید بر هویت مذهبی و ضد دولتی است.

از این رو می توان این پدیده را نه تنها به عنوان یک ابزار ساخته شده توسط قدرت های بزرگ یا منطقه ای دانست بلکه در نگاه به ایدئولوژی و ساختار تشکیلاتی با سازمانی روبرو هستیم که بر اساس اندیشه و بهره گیری درست و سازمان یافته از امکانات در راستایی هدف خود بهره می برد. در کنار این عوامل برخورداری این گروه از منابع مالی کلان نیز باعث گردیده است تا مزدورانی را از اقصی نقاط جهان برای پیشبرد اهداف خود بکار بگیرد.

لذا، در بررسی داعش بعنوان یک سازمان در حال گسترش است که خود محصول رشد جهانی شدن است و از ابزارهای آن در پیشبرد اهداف بهره می برد. از این جهت جهانی شدن آستن تحولات نوینی است که در دنیا در حال رخ دادن است و خاورمیانه بعنوان منطقه ای که دارای ظرفیت نزاع و کثرت مذهبی - قومی تحت تاثیر این فرایند به سمت بحران سوق داده می شود. به عبارت بهتر، جهانی شدن در خاورمیانه افزایش بنیادگرایی و ایجاد گسل های مذهبی را به همراه دارد که بیش از پیش بر بحرانی بودن این منطقه می افزاید.

**منابع:**

- ۱- حرانی، ابن تیمیه (۱۴۱۸ق) *مجموعه فتاوی*.
- ۲- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱) *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳- شفیعی، حسن؛ مهرور، مهدی (۱۳۹۱) جهانی شدن و گسترش شبکه های بنیادگرای سلفی، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره نوزدهم، صص ۱۴۳-۱۷۴.
- ۴- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰) *جهانی شدن و جهان سوم (روند جهانی شدن و موقعیت جوامع در حال توسعه در نظام بین الملل)*، چاپ ششم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۵- فیرحی، داوود (۱۳۹۳) *گزارش اعتدال و افراط*، مرکز مطالعات خاورمیانه، قابل دسترس در پایگاه اینترنتی: [www.ipsa.ir/content](http://www.ipsa.ir/content).
- ۶- فیروزآبادی، سید حسن و همکاران (۱۳۹۳) *تکفیری های داعشی را بشناسیم*، تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی.
- ۷- عباسی، محمود (۱۳۹۳) *سنخ شناسی داعش، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام*، سال پنجم، شماره ۲، صص ۹۳-۱۲۰.
- ۸- بیلینس، جان؛ اسمیت، استیو (۱۳۸۳) *جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین*، (ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران)، تهران: موسسه فرهنگی و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- ۹- روشن چشم، حامد (۱۳۹۳) *تحلیل جامعه شناختی داعش*، روزنامه رسالت،
- 10- Asad, Muhammad (1999) *The principles of state and government in Islamic*, Published by Islamic Book Trust.
- 11- Astin, Henry (2014) NBC NEWS, *Global Jihadis or al-Qaeda Wannabes: Who are the Islamic State of Iraq and the Levant?* January 11  
[http://worldnews.nbcnews.com/\\_news/2014/01/11/22243203-global-jihadis-or-al-qaeda-wannabes-who-are-the-islamic-state-of-iraq-and-the-levant?lite](http://worldnews.nbcnews.com/_news/2014/01/11/22243203-global-jihadis-or-al-qaeda-wannabes-who-are-the-islamic-state-of-iraq-and-the-levant?lite)

- 12-Brisard, Jean. Martinez, Damien (2015) Islamic State: The Economy-Based terrorist fanding, Reflect the official Policy or Position of Thomson Reuters.
- 13-Bunzel, Cole (2015) From Paper State to Caliphate: The Ideology of the Islamic State, The Brookings Project on U.S. Relation with the Islamic World, No. 19.
- 14-Bunzel, Cole (2014) The Islamic state of disobedience: Al-Baghdadi triumphant, October 5. <http://www.jihadica.com/the-islamic-state-of-disobedience-al-baghdadis-defiance/>
- 15-Gunaranta (2002) Inside Al-Qaeda: Global Network of terror, New York: Columbia University Press.
- 16-Jabreen, Yosef (2015) The emerging Islamic State: Terror, territoriality, and the agenda of social transformation, Urban Planning and Politics, Faculty of Architecture and Town Planning, Technion – Israel Institute of Technology, 33855 Haifa.
- 17-Kfir, Isaac (2015) Social Identity Group and Human (In) Security: The case of Islamic (ISIL), Studies in Conflict & Terrorism, PP. 233-252.
- 18-Mortada, Radwan (2014) Al-Qaeda leaks Baghdadi and Golani fight over the Levant Emirate, January 10. <http://english.al-akhbar.com/content/al-qaeda-leaks-baghdadi-and-golani-fight-over-levant-emirate>
- 19-Freeman, Colin (2014) Meet Abu Bakr al-Boghdadi, al-Qaeda's new poster boy for the Middle East, January 13. <http://www.dnaindia.com/world/report-meet-abu-bakr-al-baghdadi-al-qaeda-s-new-poster-boy-for-the-middle-east-1949849>
- 20-Joscelyn, Tomas (2013) The long war Journal, Al-Qaeda in Iraq Al-Nusrah Front emerges as rebranded single entity, April9. [http://www.longwarjournal.org/archives/2013/04/the\\_emir\\_of\\_al\\_qaeda.php](http://www.longwarjournal.org/archives/2013/04/the_emir_of_al_qaeda.php)
- 21-Katagiri, Noriyuki(2015) ISIL, insurgent strategies for statehood, and the challenge for security studies, small wars & Insurgencies, Vol.26, No.3, pp. 542-556.



- 
- 22- Gulmohamad, Zana Khasraw (2014) The Rise and Fall of the Islamic State of Iraq and Al-Sham (Levant) ISIS, Global Security studies, Volume 5, Issue 2.
  - 23- Gordon, Gen. Col, James (1993) Land Warfare in the 21 century (Carlisle, Pa: strategic Studies Institute, U.S. army war college).
  - 24- Creveld, Martin (1991) the transformation of war, New York: the free press.
  - 25- Clapham, C (1990) Sovereignty and the Third World State, Political Studies.
  - 26- Holton, R (1998) Globalization and the Nation-State, London: Macmillan Press Ltd.



## تحلیلی بر عوامل پیدایش و رشد سریع دولت اسلامی در سوریه و عراق

کامران طارمی<sup>۱</sup>

دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۹۴/۱/۱۷ - تاریخ تصویب ۹۴/۳/۲۷)

### چکیده

از سال ۲۰۱۰ تا کنون سازمان موسوم به دولت اسلامی تبدیل به قویترین گروه تروریستی در خاورمیانه گشته و تهدیدات جدی متوجه امنیت منطقه نموده است. این مقاله به بررسی چگونگی تشکیل و تطور این سازمان از زمان تشکیل آن در سال ۲۰۰۳ و نیز عوامل درون سازمانی موثر بر پیشرفت و گسترش آن در سطح منطقه می پردازد. این مقاله تلاش می کند تا نشان دهد که شکل گیری و تکامل سازمان مدیون تعامل عوامل گوناگونی نظیر رشد تفکر سلفی-جهادی در دهه ۱۹۸۰، دخالت قدرت های بزرگ در امور منطقه، و بی ثباتی های حاصل از بیداری اسلامی در سوریه است. در باب علل رشد و گسترش سازمان مقاله بر آن است که نشان دهد عوامل درون سازمانی نظیر پیام های امید بخش سازمان برای اهل تسنن در منطقه، حکمرانی موثر و موفق سازمان، توانائی های سازمان در عرصه نظامی، و مدیریت قوی منابع مالی مهمترین علل درون سازمانی موفقیت های دولت اسلامی در این محدوده زمانی بوده اند.

واژگان کلیدی: القاعده، دولت اسلامی، عراق، سوریه، اسلام سلفی و جهادی

**مقدمه**

در خرداد ماه سال ۱۳۹۳ سازمان تروریستی موسوم به دولت اسلامی که پیشتر به نام دولت اسلامی عراق و شام یا به اختصار داعش شناخته می شد در یک حمله ناگهانی توانست بخش عمده ای از غرب عراق من جمله موصل دومین شهر بزرگ آن کشور را به تصرف خود در آورد. از آن زمان تا کنون دولت اسلامی موفق شده است تا با حمله به ارتش عراق و پیشمرگه های دولت اقلیم کردستان به جز موصل شهر های بیجی، حویجه، فلوجه، تل افر، سنجار و رمادی در سه استان انبار، صلاح الدین، و نینوا را به کنترل خود در آورد و نیروهای آن در شرق عراق نیز در مقطعی توانستند تا حدود ۴۰ کیلومتری مرز ایران نیز پیشروی کنند. در سوریه، طی نبرد با ارتش این کشور و سایر گروه های معارض، دولت اسلامی موفق شده است که استان رقه، و شهرهای منبج، الشدادی، مرکاوه، ابوکمال، الباب، و پالمیرا را در شرق و مرکز سوریه به تصرف خود در آورد. به این ترتیب، دولت اسلامی توانسته است کنترل کارخانجات صنعتی بسیار، ۴۰ الی ۷۰ چاه نفت در عراق، سد طبقه در سوریه، و ۶۰ در صد منابع نفتی سوریه را در دست گیرد. گفته می شود دولت اسلامی یک سوم از خاک دو کشور سوریه و عراق را در دست دارد به نحوی که مساحت قلمرو آن تقریباً برابر مساحت کل خاک کشور اردن گشته است. تخمین زده شده است که این منطقه حدود پنج الی شش میلیون نفر جمعیت دارد. علاوه بر آن، دولت اسلامی سپاهی متشکل از چندین ده هزار نفر نیروی آموزش دیده، مسلح، و مومن و معتقد به آرمان های خود تشکیل داده که نشان داده است که می تواند به نحو موثری از قلمرو آن دفاع کند. (Lim, 2014: 2)

با عنایت به مطالب فوق، دو سوال قابل طرح است یکی اینکه چه عواملی بر شکل گیری سازمان از زمان تاسیس آن در سال ۲۰۰۳ اثر گذاشته است و دوم آنکه سازمان دولت اسلامی که در سال ۲۰۱۰ تقریباً از میان رفته محسوب می شد چگونه توانسته است ظرف مدتی نسبتاً اندک به چنین توفیقات چشمگیری دست پیدا کند. به عبارت

دیگر، چه عواملی زمینه را برای رشد سریع دولت اسلامی در پنج سال گذشته فراهم کرده اند.

در راستای پاسخ به سوال های فوق این مقاله ابتداء به بحث در مورد عوامل موثر بر شکل گیری دولت اسلامی می پردازد. در این قسمت تاکید بر تحلیل چگونگی تولد سازمان دولت اسلامی از درون سازمان القاعده در عراق و تشریح اختلافات استراتژیک و عملیاتی است که زمینه ساز این تحول و نهایتا تشکیل گروه دولت اسلامی به عنوان یک سازمان مستقل از القاعده شد. در بخش بعد مقاله به تحلیل عوامل درون سازمانی می پردازد که سبب رشد و گسترش آن در عراق و سوریه شده است.

### عوامل موثر در پیدایش و شکل گیری دولت اسلامی

ریشه های دولت اسلامی را باید در سازمان القاعده در بین النهرین و یا با نام آشنا تر آن القاعده در عراق جستجو کرد. بنیان گذار این سازمان یک اردنی فلسطینی الاصل به نام احمد فاضل النزال الخلالیه معروف به ابو مصعب الزرقاوی بود. زرقاوی در دهه ۱۹۸۰ میلادی به جرم تجاوز و در اختیار داشتن مواد مخدر در اردن به زندان افتاد. او در طول دوران حبس تحت تاثیر افکار یکی از علما و متفکرین بنیاد گرای سنی به نام عبدالله عظام که او هم فلسطینی و اردنی الاصل بود قرار گرفت و به این ترتیب بزه کاری را کنار گذاشت و وارد سلک نیروهای مذهبی گشت. در این رابطه او خود می گوید: "پیشتر نوارهای شیخ عبدالله عظام به دستم می رسید که روحش شاد باد. او تاثیر زیادی بر تصمیم من برای ورود به عرصه جهاد داشت." (Hisham, 2014: 2) به دنبال یک عفو عمومی زرقاوی در سال ۱۹۸۸ از زندان آزاد شد.

تحت تاثیر سخنرانی های عظام مبنی بر لزوم جهاد بر علیه نیروهای اشغالگر روس در افغانستان، زرقاوی بعد از عفو در سال ۱۹۸۹ راهی آن کشور شد تا با پیوستن به گروه های جهادی سنی با ارتش شوروی بجنگد. اما زمانی که او به افغانستان رسید، دیگر ارتش شوروی از افغانستان خارج شده بود. در اثناء اقامت در پیشاور در پاکستان

وی با یکی از نظریه پردازان و علمای سلفی به نام اسامه ابن محمد ابن طاهر البرقاوی معروف به شیخ ابو محمد المقدیسی آشنا شد و تحت تاثیر تعالیم او قرار گرفت. طولی نگذشت که مقدیسی تبدیل به معلم و شریک فعالیت های اسلامی زرقاوی گشت. سپس او در سال ۱۹۹۲ همراه مقدیسی به اردن بازگشت. پس از بازگشت به وطن، وی تلاش کرد تا اندیشه های مقدیسی را ترویج و منتشر کند. وی همچنین اقدام به سازمان دهی یک حمله انتحاری ناموفق بر علیه یک سالن سینما نمود و به صورت علنی اقدام به سخنرانی بر علیه ملک حسین پادشاه وقت اردن به خاطر قرارداد صلح وی با اسرائیل کرد. به همین علت او توسط نیروهای امنیتی دولت اردن دستگیر و به اتهام فعالیت های تروریستی به پانزده سال حبس محکوم گشت. همزمان مقدیسی نیز دستگیر شده و در زندان به زرقاوی پیوست. ولی در سال ۱۹۹۹ هر دوی آنها به مناسبت تاجگذاری عبدالله دوم پادشاه کنونی اردن مورد عفو قرار گرفته و از زندان آزاد گشتند. (Kirdar, 2011: 2)

پس از آزادی از زندان، زرقاوی مجددا راهی افغانستان شد. او در افغانستان سازمانی به نام جماعت توحید و جهاد را پایه گذاری نمود که هدف آن سرنگون کردن حکومت اردن با توسل به زور بود. (McClure 2010: 50) در این برهه او تحت نظارت حکومت طالبان در پادگانی که در شهر هرات تاسیس کرد به آموزش نظامی داوطلبان عربی پرداخت که از منطقه شامات (سوریه، اردن، لبنان، و فلسطین اشغالی) برای کمک به طالبان راهی این کشور شده بودند. اما وقایع یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ و سپس حمله آمریکا به افغانستان در همان سال کار زرقاوی را ناتمام گذارد و او را وادار نمود که برای آنکه توسط نیروهای آمریکایی و متحدان افغان آنها دستگیر نگردد در سال ۲۰۰۲ از افغانستان بگریزد. بعد از ترک افغانستان زرقاوی راهی کردستان عراق شد جایی که یکی از سازمان های بنیادگرای کرد وابسته به القاعده به نام انصار الاسلام فعالیت می نمود. زرقاوی در حین اقامت در افغانستان با بعضی از اعضای این سازمان آشنا شده

بود و منطقه تحت کنترل آنها را پناهگاه امنی برای خود بر می شمرد. یکی دیگر از دلایل رفتن زرقاوی به عراق آماده نمودن زمینه برای مقابله با حمله قریب الوقوع آمریکا به آن کشور بود. (Riedel, 2008: 88)

به دنبال حمله آمریکا به عراق در بهار سال ۲۰۰۳، زرقاوی تصمیم به ادامه فعالیت‌های جهادی خود گرفت از این رو سازمان جماعت توحید و جهاد را مجدداً احیاء کرد. یک سال بعد در سال ۲۰۰۴ زرقاوی اعلام کرد که با بن لادن رهبر سازمان القاعده بیعت نموده است و به این سبب نام سازمان خود را به القاعده در بین النهرین یا به عبارت آشناتر به القاعده در عراق تغییر داد. به این ترتیب زرقاوی از فرماندهی یک سازمان جهادی اسلامگرا تبدیل به نماینده رسمی القاعده در عراق شد. سازمان القاعده در عراق هم در واقع نخستین شاخه القاعده در خارج از مرزهای افغانستان و پاکستان بود. (ISIS, 2014: 23) این تحول به زرقاوی کمک کرد که از حمایت‌های معنوی، مالی، لجستیک، و نظامی سازمان القاعده برخوردار شود. (Hashim, 2014: 5)

#### ایدئولوژی القاعده در عراق

بخش ذیل به بررسی ایدئولوژی القاعده در عراق اختصاص دارد. این بررسی از آن جا ضرورت دارد که ایدئولوژی سازمان آنگونه که توسط زرقاوی تعبیر و تفسیر شد بعدها مبنا و اساس فعالیت دولت اسلامی قرار گرفت. در این رابطه ابوبکر البغدادی رهبر فعلی دولت اسلامی میگوید: "مسیری که (شیخ زرقاوی) در آن پا گذاشت - و تابلوهای راهنمای آن را او نصب نمود و به سویشان هدایت کرد - کسانی که بعد از او آمدند آن‌ها را تعقیب نمودند و ما هم انشاءالله پا جای پای آنها خواهیم گذاشت (Bunzel, 2015: 13)."

ایدئولوژی سیاسی القاعده در عراق ریشه در گفتمان اسلامی در بین اهل تسنن دارد که در سه ده گذشته شکل گرفته و نام سلفی گری جهادی بر آن گذاشته شده است.

برای درک این ایدئولوژی باید به کندوکاو در مهمترین اصول آن که عبارتند از توحید، تکفیر، الولی و البراء، و جهاد پردازیم.

هدف اصلی در تفکر سلفی پاکسازی دین از تفکرات شرک آمیز است. به زعم سلفی ها این تفکرات با گذشت زمان وارد اسلام شده و اسباب تحریف شریعت الهی را فراهم کرده اند. لازمه زدودن شرک از پیکر اسلام بازگشت به اصل توحید است آنگونه که این اصل از سوی رسول خدا و در قران کریم مطرح شده. از نظر آنها مصادیق بارز شرک اکبر عبارتند از پرستش بت ها، و مقدس شمردن بعضی انسان ها و قیورشان. آنها به خصوص شیعیان را به واسطه آنچه آن را احترام بیش از حد و حصر این قوم به اهل بیت رسول خدا (ص) می پندارند مشرک، مرتد، و از دین برگشته می دانند (Bunzel, 2015, 8).

دسته دیگری از مسلمانان که به زعم سلفی های جهادی به شرک آلوده شده اند طرفداران دموکراسی هستند. آنها این دسته را از آن جهت مشرک می پندارند که توحید حاکمیتی را نقض کرده اند. این جنبه از توحید به وسیله متفکرانی مثل سید قطب و ابو العلا مودودی مطرح شده و می گوید که به عنوان خالق هستی این تنها خداوند است که می تواند با تشریح و قانونگذاری اعلام کند که حق و باطل کدام است.

تکفیر یعنی اعلام کنیم که کسی کافر و بی دین است. امر تکفیر به سلفی های جهادی اجازه می دهد که هر کس را که تفسیر و تعبیر آنها از توحید را قبول نداشته و بر مبنای آن عمل نکند را کافر بدانند. بر خلاف اکثر سلفی ها که اصل تکفیر را در مورد افراد می پذیرند، سلفی ها جهادی معتقدند این اصل را در مورد جوامع و دولت ها هم می توان بکار گرفت (Ashour, 2009: 9). بدین ترتیب، از دیدگاه سلفی های جهادی، هر دولتی که حاکمیت خداوند را رد کند باید مرتد دانست. یک نکته دیگر هم که باید به آن اشاره کرد این است که در حالیکه سایر سلفی ها فرآیند بسیار



سخت گیرانه ای برای اعلام تکفیر دارند، ولی سلفی های جهادی معیارهای بسیار نازلی را در این زمینه در نظر گرفته اند. آنها اعتقاد دارند که "هر کسی که کلامی را بر زبان بیاورد و یا عملی را انجام دهد که حاکی از کفر باشد به خاطر این کلام و یا عمل مرتد محسوب می شود حتی اگر قصد نداشته باشد که از این طریق ارتداد خود را برساند (Haykel, 2009: 52)".

اصل الولی و البراء که تحول نسبتاً تازه ای در تفکر اسلامی اهل تسنن است (Wagemakers, 2009: 81) را در ابتدا رئیس مذهب حنبلی بدعتی در دین می دانست. اما با پیدایش علمای سنی مانند ابن تیمیه در قرن ۱۳ میلادی و اخیراً مقدیسی به یکی از اصول اساسی تفکر سلفی های جهادی بدل گشته است. تعبیر و تفسیر مقدیسی از الولی و البراء رابطه ای بین ادای شهادتین و توحید بر قرار می کند که "محکوم نمودن رهبران سیاسی کشورهای اسلامی را به وظیفه ای برای مسلمانان تبدیل می نماید که راه گریزی از آن ندارند. به جای آنکه به آنها اعلام وفاداری کنند، مقدیسی تاکید دارد که مسلمانان به خاطر اصول دینشان موظفند که از رهبران سیاسی خود که پایبندی عملی به اسلام ندارند تبری بجویند (Ibid.: 94)". در عمل اصل الولی و البراء نه تنها وظایف مشخصی را بر عهده مسلمانان می گذارد بلکه جهان را هم به دو اردوگاه اهل ایمان و اهل کفر تبدیل می نماید. بر پایه این نظرات و دیدگاه ها، جهادی های سلفی مثل مقدیسی می گویند به کار گیری اصل تکفیر در مورد مسلمانان موجه است زیرا گناهی که آنها مرتکب شده اند گناه کبیره است و لذا نیازی به اثبات اعتقاد به گناه، استحال (مجوز دادن به گناه) و جهاد (رد کردن اینکه عملی گناه محسوب می شود) که همه از شرایط و معیارهای لازم برای تکفیر هستند نیست.

رویکرد آنها به اصل جهاد هم یک وجه ممیزه سلفی کاملاً مشخص دارد. عناصر جهادی من جمله اعضای القاعده بطور سنتی حامی "جهاد دفاعی" بودند به نحوی که مبارزات خود را ذاتاً دفاعی معرفی می کردند (Jansen, 1986). آنها معتقد بودند که

خاورمیانه مورد تهاجم حاکمان مرتد و لائیک و حامیان صلیبی آنان در غرب قرار گرفته است و لذا مبارزه آنها بر علیه این حکومت ها و حامیان آنها جهاد دفاعی است. آنها بر این نظر بودند که روسای کشورهای اسلامی همه خائن، کافر، گناه کار، دروغگو، متقلب، و مجرم هستند. علی رغم اشتراک نظر در مورد جهاد دفاعی، در مورد الویت های جهاد بین گروه های سلفی جهادی اختلاف وجود دارد. بر خلاف نظر رهبران القاعده که اولویت را به جهاد با دشمن دور یعنی آمریکا میدانند، زرقاوی و رهبران بعدی سازمان معتقد بودند که اولویت در جهاد با روسای فاسد کشورهای اسلامی است. در حالی که بن لادن می خواست با ساقط کردن آمریکا زمینه را برای فروپاشی حکومت های وابسته به آن در جهان اسلام را فراهم کند، زرقاوی و یارانش می خواستند با نابود کردن نظام های وابسته به غرب در ملل اسلامی راه را برای نابودی آمریکا هموار کنند. به این ترتیب گرچه هر دو گروه به جهاد دفاعی اعتقاد داشتند ولی در استراتژی یعنی در نحوه به کار گیری جهاد بر علیه دشمنان اسلام با یکدیگر اختلاف نظر داشتند.

هر دو گروه همچنین معتقد به جهاد تهاجمی هستند که بر اساس مشی وهابیت مبتنی بر لزوم ریشه کن کردن شرک و بت پرستی در هر جا و مکانی است که رشد و نمو کرده باشد. از نظر زرقاوی و رهبران بعدی سازمان هدف اصلی از جهاد تهاجمی شیعیان منطقه خاورمیانه هستند. آنها در توجیه این امر می گویند گذشته از اینکه اعتقادات شیعیان امیخته به شرک است، آنها گرایشات توسعه طلبانه هم در خاورمیانه دارند که مبارزه با آنها را به یک ضرورت عملی تبدیل می کند. آنها بر این نظر بودند که شیعیان طرحی برای بوجود آوردن یک هلال شیعی در خاورمیانه دارند که یک سر آن در تهران و سر دیگرش در بیروت است. آنها جمهوری اسلامی ایران، رژیم اسد در سوریه، و حزب اله لبنان را اجزاء این هلال شیعی بر می شمردند. آنها می پندارند که ایران می خواهد عراق را به یک کشور شیعی تبدیل کند و آمریکائی ها هم در این

توطئه شریک جرم آنهاست. به زعم آنها، تبدیل عراق از یک کشور سنی به مملکتی شیعه در طول دوران معاصر شاهد و مدرکی بر شیعه سازی تدریجی عراق است (Bunzel, 2015: 10, 11).

این پنج اصل تشکیل دهنده جهان بینی سلفی های جهادی است و سمت گیری آنها را نسبت به امت اسلام مشخص می کند، امتی که از دیدگاه آنها مورد تهاجم کفار و مرتدین قرار گرفته است. یکی از سلفی های جهادی به نام ابو میصره می گوید که تلاش های آنها "موضوعی که مربوط به عراق به معنای جغرافیایی آن باشد نیست بلکه مربوط به همه اسلام عزیز ماست (MEMRI, : 884)". این رویکرد نسبت به امت به جای ملت است که موجب تمایز میان سلفی های جهادی و سلفی های عراقی می گردد. سلفی های عراقی به دنبال آن بودند که عراق را از دست اشغالگران خلاص نموده و آن را به مردم آن کشور برگردانند، ولی سلفی های جهادی در عراق که در قالب سازمان القاعده در عراق سازماندهی شده بودند هدفشان "تشکیل مجدد خلافت خلفای راشدین بر اساس الگوی پیامبر است زیرا بر اساس سنت هر کس که بمیرد بدون آنکه با یک رهبر اسلامی بیعت کرده باشد کافر مرده است (Ibid.)."

#### استراتژی القاعده در عراق

اولین نشانه های استراتژی القاعده در عراق برای تشکیل خلافت در این کشور را هم می توان در حملات ماه اوت سال ۲۰۰۳ این سازمان یافت وهم در نامه زرقاوی که به دست نیروهای آمریکایی افتاد. در این نامه زرقاوی می گوید که خداوند با آوردن دشمن دور (آمریکا) به سرزمین های اسلامی (عراق) امت اسلام را مورد لطف خود قرار داده است. او اضافه می کند که اکنون جبهه اصلی برای جنبش سلفی جهادی فرا ملی در کشور عراق واقع شده است. او سپس ادامه می دهد که "دین خدا به ما می گوید که جنگ اصلی و سر نوشت ساز میان اسلام و کفر در این سرزمین یعنی شامات و حوالی آن صورت می گیرد. پس ما باید از هیچ تلاشی فرو گذار نکنیم و فوراً سعی

کنیم تا جای پای برای خودمان در این سرزمین باز کنیم (Zarqawi's Letter, 2004). با جا انداختن خود در عراق اشغالی، سازمان القاعده در عراق امیدوار بود که بتواند مسلمانان را حول محور مبارزه با کفار بدور خود جمع کند و اولین شالوده های خلافت اسلامی را پایه گذاری نماید.

بررسی نامه زرقاوی نشان می دهد که او تلاش هایش را معطوف به مبارزه با چند گروه از دشمنان نموده است. زرقاوی معتقد بود که از میان تمامی دشمنان، اهل تسنن در عراق بیشتر از مبارزه با آمریکایی ها حمایت می کنند لذا در افتادن با آن ها از همه آسانتر است. رویارویی با کردهای عراق هم امری آسان بود چون تعداد کردها نسبت به شیعیان و اهل تسنن اندک بود. گروهی که مبارزه با آن ها بزرگترین مشکل را ایجاد می کرد آن دسته از عراقی های شیعه و یا سنی بودند که با نیروهای اشغالگر همکاری می کردند. این دسته بودند که می توانستند با اطلاعات محلی که داشتند اعضای سازمان او را شناسایی کرده و نیروهایش را قبل از اینکه بتوانند چالش جدی را متوجه آمریکایی ها کنند تحویل ارتش اشغالگر بدهند. در باره این گروه اخیر او نوشت که "این دشمنان که از شیعیان و سنی ها تشکیل می شوند تهدید اصلی هستند که ما با آن مواجه هستیم زیرا آنها از هموطنان خود ما تشکیل می شوند که از همه چیز ما خبر دارند (Ibid.)."

اما علی رغم تمام چالش هایی که از سوی ارتش آمریکا و همدستان عراقی اش متوجه زرقاوی و سازمان او بود، این شیعیان عراق بودند که به عنوان اکثریت مردم کشور هدف اصلی زرقاوی و سازمان تحت امر او محسوب می شدند. زرقاوی به جای اینکه مانند اسامه بن لادن و سلفی های دیگر بخش عمده تلاشش را معطوف مبارزه با دشمن دور (آمریکائی ها) بکند، اعتقاد داشت که برای موفقیت لازم است شیعیان عراق را که آنها را دشمن نزدیک می خواند آماج اصلی حملات خود قرار دهد. زرقاوی شیعیان را "ماری که در کمین نشسته، عقرب بد طینت و موزی، دشمن جاسوس، و زهر

مرگبار می خواند (Riedel, 2008: 100). "استراتژی که زرقاوی برای نابودی شیعیان انتخاب کرد این بود که هدف های سیاسی، مذهبی، و محل های سکونت و تجمع آنها را هدف بمب گذاری قرار دهد. او امیدوار بود که این حملات سبب بروز جنگ شیعه و سنی در عراق شده و به این ترتیب شیعیان به دست سنی ها نابود گردند. او در نامه اش می گوید با توجه به اینکه تعداد سلفی های جهادی اندک است ما نمی توانیم خود مستقیماً با شیعیان در افتیم. لذا لازم است از استراتژی غیر مستقیم استفاده کنیم. او می گفت اگر شیعیان به حملات ما بر علیه آنها با اعمال خشونت شدید بر علیه سنی ها پاسخ دهند آنگاه اهل تسنن سایر بلاد اسلامی هم وارد مبارزه بر علیه شیعیان عراق می گردند و این پیروزی ما را تسهیل و تعجیل می کند. به عبارت دیگر هدف زرقاوی و سازمان او جلب حمایت اهل تسنن عراق نبود بلکه او می خواست از سنی ها به عنوان ابزاری برای نابودی شیعیان بهره ببرد. زرقاوی به دیده تحقیر به عامه اهل سنت نگاه می کرد. او می گفت آنها اکثریت خاموش را تشکیل می دهند که گرچه حاضر هستند ولی از صحنه مبارزه غایبند. او می گفت گرچه اکثر سنی های عراق از آمریکایی ها متنفرند ولی چشم به راه آینده ای روشن هستند، آینده ای سراسر رفاه، زندگی بدون درد و سر، همراه با یک شغل خوب و آسایش (Ibid.). به این ترتیب فایده سنی های عراق در مرگشان بود که او امیدوار بود سبب شود سایر اهل تسنن را وارد معرکه جنگ با شیعیان کند.

در مقام عمل زرقاوی برای اجرای این استراتژی دست به اقدامات مختلفی زد. یکی از این اقدامات حمله به آمریکا و متحدانش در عراق بود. در این راستا در ماه اوت سال ۲۰۰۳ مقر سازمان ملل در بغداد به وسیله یک کامیون حامل مواد منفجره مورد حمله قرار گرفت. بر اثر این عملیات سرگیو ویرا دو میلو، فرستاده مخصوص دبیرکل سازمان ملل به عراق، و عده ای دیگر از پرسنل سازمان ملل کشته شدند. به دنبال این حمله سازمان ملل تمام پرسنل خود را از عراق خارج نمود. این حمله همچنین سبب شد که

اغلب سازمان های کمک رسانی و سازمان های غیر دولتی که آمریکا برای باز سازی عراق به کمک آنها شدیداً نیازمند بود از این کشور بیرون بروند (Riedel, 2008: 99).

از سوی دیگر زرقاوی برای بازداشتن مردم عراق از همکاری با آمریکائی ها اقدام به حمله به پاسگاه های پلیس، مراکز جذب نیرو برای پلیس و ارتش عراق، و سیاستمداران عراقی نمود. به موازات آنها، او سعی نمود که فرآیند بازسازی ویرانی های ناشی از جنگ در عراق را دچار وقفه کند. به این منظور او به نیروهای تحت امرش دستور داد تا به مقاطعه کارانی که برای آمریکائی ها کار می کردند و اعضای سازمان های بشر دوستانه که در عراق فعالیت می کردند حمله کنند (Kirdar, 2011: 4).

از طرف دیگر او شیعیان را آماج حملات سازمان خود قرار داد تا از این طریق آتش جنگ بین شیعه و سنی را در عراق بر افروزد. در این راستا او دستور حمله به شخصیت های سرشناس سیاسی شیعه را صادر کرد. یکی از مهمترین این افراد آیت اله سید محمد باقر حکیم رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق بود. در تابستان سال ۲۰۰۳ در یک عملیات انتحاری پدر همسر دوم زرقاوی یک خودر و بمب گذاری شده را در کنار مرقد حضرت علی منفجر کرد که باعث شهادت آیت اله حکیم و بسیاری دیگر از حاضرین در محل شد. بعد از آن در ماه مارس سال ۲۰۰۴ بارگاه ائمه اطهار در نجف و کاظمین مورد حمله قرار گرفت و در ماه دسامبر همان سال حملاتی بر علیه مرقد ائمه در نجف و کربلا انجام شد. به همین نحو در ماه فوریه ۲۰۰۶ و ماه می ۲۰۰۷ به حرمین عسکرین در سامرا حمله شد که خسارات بسیار سنگینی به جا گذاشت (Riedel, 2008: 100).

حملات گسترده زرقاوی بر علیه شیعیان با انتقاد بن لادن و معاون او ایمان الظواهری روبرو شد. آنها نگران بودند که کشتار نسنجیده و کورکورانه مسلمانان غیر نظامی باعث کاهش محبوبیت القاعده در سراسر خاورمیانه گردد. در ژوئیه سال ۲۰۰۵ آنها این استراتژی زرقاوی را مورد انتقاد قرار دادند و از او خواستند که از حمله به

مراکز فرهنگی و مذهبی شیعیان خودداری کند. زرقاوی به این انتقادات توجهی نکرد و این امر باعث پاشیدن بذر تنش و رقابت بین القاعده و شاخه آن در عراق گردید. به این ترتیب، روابط بین این دو بخش از سازمان رو به وخامت گذاشت (ISIS, 2014: 23).

زرقاوی همچنین سنت خبیثه بریدن سر اسراء و گروگان های دشمن را پایه گذاری کرد تا از این راه ترس و وحشت را در جان دشمنان خود انداخته و پیروزی سازمانش را تسهیل کند. اعضای سازمان او سر مقاطعه کاران آمریکایی را که به اسارت گرفته شده بودند می بریدند. خود وی سر رئیس بخش اطلاعات مجلس اعلا را از تن جدا کرد تا به گفته خودش "ورود او به جهنم را تسهیل کند (Riedel, 2008: 100)".

#### تطور سازمان بعد از زرقاوی: جدایی از القاعده

تلاش های آمریکا و دولت عراق برای پایان دادن به قتل و کشتار زرقاوی و یارانش بالاخره در سال ۲۰۰۶ به ثمر رسید. در ژوئن این سال مخفیگاه زرقاوی در خانه ای در شهر بعقوبه واقع در شمال شرق بغداد کشف شد. با بمباران هوایی این محل توسط جنگنده های آمریکایی زرقاوی به هلاکت رسید. پس از این واقعه ابو همزه المهاجر رهبری سازمان القاعده در عراق را به عهده گرفت. مهاجر از اعضای مصری سازمان القاعده بود و از نزدیکان زرقاوی محسوب می شد. او در سال ۱۹۸۲ در مصر به عضویت یک سازمان جهادی در آمد که رهبری آن را ظواهری به عهده داشت. او به واسطه عضویتش در این سازمان به وسیله دولت مصر به طور غیابی محاکمه و به مرگ محکوم شد. او در سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۰۲ هنگامی که در حال گذراندن دوره آموزش نظامی در افغانستان بود با زرقاوی آشنا شده بود (ISIS, 2014: 25).

مهاجر ابتداء با بن لادن بیعت کرد ولی پس از گذشتن تنها چهار ماه سازمان خود را از القاعده جدا کرد و دست بیعت به ابو عمر البغدادی (نام واقعی حمید داوود محمد خلیل الظاوی) رئیس سازمان دولت اسلامی عراق داد و گفت که از این پس تمام

نیروهای سازمان خود را تحت امر او قرار خواهد داد. در سازمان جدید مهاجر سمت وزیر دفاع را به عهده گرفت (Al-Ubaydi, 2014: 16).

دولت اسلامی عراق چتری بود که شبکه ای از سازمان های معارض سنی مخالف دولت عراق را در بر می گرفت. علی الظاهر علت تشکیل دولت اسلامی عراق ضربه ای بود که القاعده در عراق با مرگ زرقاوی متحمل شده بود. برای تقویت خود، القاعده در عراق با سازمان های معارض دیگر که ایدئولوژی مشابهی داشتند متحد شد. اما در این ائتلاف القاعده در عراق جزء غالب را تشکیل می داد. هشت سازمان جهادی دیگر در این ائتلاف شرکت کردند من جمله مجلس شورای مجاهدین، جیش الفاتحین، جند الشباب، کتائب انصار التوحید و السنه (ISIS, 2014: 26).

تشکیل دولت اسلامی عراق پیامدهای بسیار مهمی برای رابطه این سازمان با القاعده تحت رهبری بن لادن داشت. دولت اسلامی فعالیت های خود را محدود به مسائل نظامی نکرد بلکه در ماه آوریل سال ۲۰۰۷ اعلام کرد که یک هیئت دولت متشکل از ده وزارتخانه تشکیل داده است. از میان آنها می شود به وزارتخانه های بهداشت، نفت، کشاورزی، و شیلات اشاره کرد. به عبارت دیگر، دولت اسلامی وارد مقوله حکومت کردن شد (Lahoud, 2014, 16). اعلام تشکیل دولت با حمایت سازمان القاعده همراه نبود. رهبران این سازمان یعنی بن لادن و معاون وی ایمان الظواهری به شدت از ابو عمر البغدادی و ابو همزه المهاجر انتقاد کردند. بر طبق بیانیه ای که در ماه می سال ۲۰۱۴ صادر شد، ظواهری اعلام کرد که تشکیل دولت بدون مشاوره با وی و بن لادن صورت گرفته است. در نامه ای که این دو بعداً برای رهبران دولت اسلامی در عراق نوشتند و نسخه ای از آن در منزل بن لادن در پاکستان به دست نیروهای آمریکایی افتاد، آنها این اقدام را جزو "اشتباهات سیاسی" ابو عمر بر شمرده و با عناوینی نظیر "تندرو"، "مشمئز کننده"، و "بی خرد" به وی و ابو همزه اشاره می کنند (Ibid.: 17).



در آوریل سال ۲۰۱۰، نیروهای آمریکایی و عراقی در عملیاتی مشترک موفق شدند ابو عمر و ابو همزه هر دو را با حمله به محل اقامت آنها در حوالی شهر تکریت از میان ببرند. با این کار رهبری دولت اسلامی عراق به دست ابوبکر البغدادی افتاد که تا کنون این سمت را به عهده دارد. اما با مرگ این دو تن چالشی که آنها با اعلام دولت برای القاعده بوجود آوردند خاتمه نیافت. این امر یک پیامد مهم به همراه داشت که مربوط می شود به مفهوم اعلام "دولت اسلامی". این امر از نظر سازمان القاعده مستلزم حصول بعضی شرایط است. یکی از این شرایط فراهم کردن امنیت برای مردمی است که در قلمرو دولت زندگی می کنند. دیگر اینکه دولت باید حکمرانی شایسته ای فراهم بکند کاری که در آن مقطع به سختی برای رهبران دولت اسلامی عراق فراهم بود زیرا در آن برهه عراق تحت اشغال ارتش آمریکا قرار داشت. به همین دلایل وقتی رهبران سازمان القاعده در شبه جزیره عربی مستقر در یمن خواستند اعلام تشکیل دولت اسلامی کنند بن لادن این حرکت آنها را مورد تمسخر قرار داد و به سازمان الشباب در سومالی هم توصیه نمود که از انجام این کار خودداری ورزند (Ibid: 15).

ابوبکر البغدادی (نام واقعی ابراهیم بن عواد بن ابراهیم بن علی بن محمد البدری) در سال ۱۹۷۱ در شهر سامرا در عراق چشم به دنیا گشود و در بغداد به تحصیل پرداخت. بر اساس بیوگرافی که ترکی البن علی از او نوشته است، بغدادی دکترای خود را در رشته فقه اسلامی از دانشگاه اسلامی بغداد گرفت و سپس به عنوان واعظ در مساجد مختلف بغداد کار کرد. او در سال ۲۰۰۶ به عنوان قاضی و عضو شورای شریعت به آن سازمان پیوست. او قبلاً در سال ۲۰۰۴ به اسارت نیروهای آمریکایی در آمده و نزدیک یک سال در زندان به سر برده بود (Bunzel, 2015: 23).

تحت رهبری بغدادی دولت اسلامی عراق توانست به حیات زیر زمینی خود ادامه دهد بدون اینکه تهدید جدی متوجه دولت عراق نماید. دوران تصدی البغدادی همزمان شد با شروع ناآرامی های در سوریه در سال ۲۰۱۱. به این ترتیب او از این فرصت

استفاده کرد تا وارد عرصه مبارزه در سوریه گردد. تعمیم فعالیت ها به سوریه سبب می شد که سرنوشت سازمان تنها به آنچه در عراق می گذرد وابسته نگردد یعنی اگر سازمان در عراق با ناکامی روبرو میشد می توانست با فعالیت در سوریه به حیات سیاسی و نظامی خود ادامه دهد. از طرف دیگر مبارزه در سوریه به سازمان اجازه می داد تا از کمک های خارجی دولت های مخالف رژیم بشار اسد نظیر عربستان، کویت، قطر، ترکیه، و سایر دول مخالف دمشق هم بهره مند گردد. به موازات اینها حضور در سوریه به سازمان کمک می کرد تا نیروهای سوری و غیر سوری را که علاقه مند به مبارزه با دولت اسد بودند را جذب نماید و به این ترتیب پایه های دولت اسلامی عراق را تحکیم بخشد. در کنار اینها، ورود به عرصه سوریه به بغدادی کمک می کرد تا به اهداف ایدئولوژیک سازمان یعنی از بین بردن مرزهای استعمار ساخته میان کشورهای اسلامی پایان دهد و یک گام مهم به سوی ادغام مبارزه در کشورهای مختلف اسلامی برداشته و به هدف غائی خود مبنی بر تشکیل خلافت واحد اسلامی در عرصه گیتی نزدیک گردد.

برای تحقق این اهداف، بغدادی گروهی از مبارزان خود به فرماندهی ابو محمد الجولانی را برای تشکیل شاخه سوری دولت اسلامی به این کشور اعزام کرد. جولانی توانست ظرف مدت نسبتاً کوتاهی سازمانی به نام جبهه النصره را در سوریه تشکیل دهد (Holmquist, 2015: 17). حیطة جغرافیایی فعالیت این سازمان تازه تاسیس یافته استان های شرقی سوریه در جوار مرز عراق بود. از این راه جولانی تلاش کرد تا قلمرو فعالیت سازمان در دو کشور سوریه و عراق را بهم پیوند دهد. این امر ارتباط و تعامل میان نیروهای سازمان در دو کشور را بسیار تسهیل می کرد و مبارزه بر علیه دو رژیم را به یک مبارزه واحد بر علیه حکومت هایی که به زعم سازمان هر دو طاغوتی بودند تبدیل می نمود.

در ۹ آوریل ۲۰۱۳، طی یک پیام شفاهی بغدادی اعلام کرد که سازمان دامنه مبارزات خود را به منطقه شام گسترش داده است. او آشکار ساخت که جبهه النصره در واقع ضمیمه و دنباله ای از دولت اسلامی عراق است. امیر آن سازمان یعنی جولانی هم یکی از رزمندگان سازمان است که برای ماموریتی سری به سوریه فرستاده شده بود. او اعلام کرد که از این پس اسامی "دولت اسلامی عراق" و "جبهه النصره" فاقد اعتبار است و اینکه نام جدید سازمان "دولت اسلامی عراق و شام" (داعش) است (Bunzel, 2015, 25).

این پیام بغدادی برای جولانی خوش آیند نبود. اوشکایت داشت که در این زمینه با او مشورت نشده است. به همین علت او روز بعد طی یک پیام شفاهی اعلام کرد که او جبهه النصره را منحل نخواهد کرد. وی از این فرصت استفاده کرد تا بار دیگر بر بیعت خود با ایمان الظواهری رئیس سازمان القاعده تاکید کند و جبهه النصره را وابسته به القاعده معرفی کند. او در ضمن گفت که ظواهری و نه بغدادی را رهبر خودمیداند (Ibid).

علی رغم اعتراضات جولانی، دولت اسلامی عراق و شام بهر حال وارد عرصه سوریه شد. با ورود داعش به سوریه هزاران نفر از نیروهای جبهه النصره از آن جدا شده و به این سازمان پیوستند. ولی هیچ کدام از این دو سازمان راضی به پذیرش وجود دیگری در سوریه نبود. برای حل اختلافات، در اواخر ماه می همان سال، ظواهری وارد معرکه شد تا این نزاع را به صورت قاطع حل و فصل کند. در یک دستور العمل کتبی او ورود داعش به سوریه را لغو کرد و به هر دو گروه دستور داد که موجودیت های مستقل خود را حفظ کرده و وارده حوزه جغرافیایی فعالیت یکدیگر نشوند. اما بغدادی شخص ظواهری را به عنوان رئیس خود قبول نداشت. او که به خود لقب امیر المومنین داده بود خود را بالاتر از آن میدانست که دیگران به او دستور بدهند (Ibid).

در اواسط ماه ژوئن، بغدادی اعلام کرد که تا خون در رگ ما جریان دارد داعش به فعالیت خود در عراق و سوریه ادامه خواهد داد. او اظهار کرد که دستور العمل ظواهری به علت ایرادات حقوقی بیشمار آن مردود است. او همچنین گفت که تصمیم سازمان مبنی بر رد دستور العمل ظواهری پس از مشورت با کمیته شرعی و شورای مشورتی داعش اتخاذ شده است (Ibid., 26).

در ماه ژوئن سال ۲۰۱۴ نیروهای داعش به سمت غرب عراق سرازیر شدند و در عملیاتی برق آسا بخش وسیعی از مناطق سنی نشین این کشور از جمله شهر موصل را به تصرف خود در آوردند. در ۲۹ همان ماه بغدادی اعلام تشکیل خلافت کرد. با توجه به اعلام تشکیل خلافت اسلامی، بغدادی اظهار داشت که پسوندهای عراق و سوریه را از نام سازمان حذف کرده است زیرا قلمرو خلافت همه دنیاست و نه فقط عراق و سوریه. به این ترتیب نام سازمان به دولت اسلامی تغییر یافت.

دو امر موجب اعلام تشکیل خلافت در این ایام شد. یکی پیروزی های حیرت آور سازمان که منجر به تسلط آن بر مناطق سنی نشین غرب عراق گردید و دیگری حلول ماه مبارک رمضان. در سخنرانی که ابومحمد العدنانی سخنگوی سازمان انجام داد وی گفت که اعلام خلافت حاصل دست یافتن به تمام عناصر لازم برای نیل به این امر است و اینکه بغدادی که به نام خلیفه ابراهیم خوانده می شد تمام ویژه گیهای لازم برای احراز این سمت را داراست. مهمتر آن که دولت اسلامی از تمام مسلمانان خواست که با توجه به تشکیل خلافت با بغدادی بیعت کنند. در این زمینه بغدادی گفت که "ما به اطلاع همه مسلمانان می رسانیم که با اعلام خلافت بر همه مسلمانان واجب شده است که دست بیعت به خلیفه ابراهیم داده و از او حمایت کنند." او اضافه کرد که از همه سازمان های جهادی موجود در سطح دنیا انتظار میرود که سلطه دولت اسلامی بر خود را به رسمیت بشناسند. سپس او نتیجه گیری کرد که "مشروعیت تمام

امارات، گروه‌ها، دولت‌ها، و سازمان‌ها که مشمول قدرت او (بغدادی) می‌شوند و ارتش دولت اسلامی به آنجا خواهد آمد باطل است (Holmquist, 2014: 21).

### بررسی دلایل رشد و گسترش دولت اسلامی در عراق و سوریه

عوامل گوناگون و پیچیده‌ای دست به دست هم داده‌اند تا اسباب موفقیت سازمان در عراق و سوریه را فراهم آورند. برخی از این عوامل مربوط به سیاست‌های خود سازمان در این دو کشور است. دسته‌ای دیگر مربوط به اوضاع داخلی عراق و سوریه و دولت‌های حاکم بر این کشورهاست. گروهی دیگر ریشه در منطقه و نقش دولت‌هایی نظیر عربستان، قطر، و ترکیه دارند. بعضی دیگر بر خاسته از عوامل بین‌المللی و نقش قدرت‌های بزرگ است. اما به علت گسترده‌گی بحث این مقاله فقط به بررسی عوامل درون‌سازمانی که باعث رشد و گسترش دولت اسلامی شده‌اند می‌پردازد.

### توانمندی‌های دولت اسلامی

بدون شک عوامل شکوفایی هر سازمانی را باید در درجه اول در درون آن جستجو کرد. اگر سیاست‌های اتخاذ شده از سوی یک سازمان اشتباه باشند، هر چقدر هم شرایط خارجی برای رشد آن مساعد باشند آن سازمان نمی‌تواند در دراز مدت با موفقیت روبرو شده و پایدار بماند. دولت اسلامی هم از این قاعده کلی مستثنی نیست. لذا باید بررسی کرد که کدام سیاست‌های این سازمان زمینه‌ساز رشد و بالندگی آن شده است.

### جذابیت پیام

از زمان تشکیل دستگاه تبلیغاتی دولت اسلامی پیامی جذاب و گیرا را بین اهل تسنن که بین ۸۵ تا ۹۰ درصد مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند منتشر کرده است. این پیام شکل‌گیری مجدد خلافت اسلامی است که به زعم سران دولت اسلامی منجر به بازگشت عصر طلایی خلفای راشدین می‌گردد. در اولین پیام خود به عنوان خلیفه جدید به مسلمانان بغدادی مدعی شد که می‌خواهد حیثیت، شوکت، و حقوق حقه آنها

را به آنان مسترد داشته و بار دیگر مسلمانان را رهبر و پیشرو عالم نماید. این پیام در برهه ای به گوش اهل تسنن می رسد که سراسر خاورمیانه را جنگ، آشوب، و خونریزی در بر گرفته است. عراق و سوریه در آتش جنگ داخلی می سوزند، لیبی بر لب پرتگاه جنگ قبیله ای قرار گرفته است، یمن قربانی درگیری شیعه و سنی، رویا رویی قبیله ای، و تجاوز نظامی خارجی گشته است، مصر گرفتار نا آرامی های داخلیست و نظامیان بر آن حاکمند، خاطره نبرد خونین غزه هنوز در ذهن مردم فلسطین و مسلمانان منطقه زنده است. بنا براین از نظر اهل سنت تولد مجدد خلافت به رهبری بغدادی به معنای شکل گیری یک گروه مسلح دیگر نیست بلکه منادی ظهور یک موجودیت نوین سیاسی امید بخش از خاکستر سال ها جنگ و ویرانی است (Napoleoni, 2014: 1).

هرچقدر که پیام یک سازمان ممکن است برای مخاطبان آن گیرا و امید بخش باشد تا زمانی که عملکرد و دست آوردهای آن مثبت، سازنده، و نوید بخش نباشد جذابیت پیام دوام و پایداری نداشته و گذرا خواهد بود. لذا دولت اسلامی تلاش زیادی را مبذول کرده تا به ظاهر هم که شده است نشان دهد که پیام های سازمان تنها شعار نیست بلکه سازمان در عمل هم به گفته های خود پایبند است و این توانایی را دارد که آنچه را به اهل تسنن وعده می دهد عملی سازد. بخش ذیل فعالیت های دولت اسلامی را در ابعاد اقتصادی، نظامی، و تبلیغاتی مورد بررسی قرار می دهد.

### بعد اقتصادی

مسئولین دولت اسلامی به خوبی به این واقعیت پی برده اند که برای رسیدن به اهداف و تحکیم پایه های قدرتش تنها ایجاد یک ماشین نظامی قدرتمند کافی نیست بلکه تثبیت شالوده حکومت آنها مستلزم فراهم ساختن آسایش و رفاه مردمی است که در قلمرو دولت اسلامی زندگی می کنند. تنها در سایه کسب رضایت مردم است که

آنها می توانند از حمایت توده ها بهره مند شده و تداوم حیات خلافت را تضمین نمایند.

در این راستا، دولت اسلامی در قلمرو خودش در سوریه و عراق خدمات دولتی را به دو مقوله گسترده تقسیم کرده است: ۱) مدیریت و ۲) خدمات اسلامی. مقوله اول شامل کمک رسانی اسلامی، نهادهای دینی، آموزش و پرورش ابتدائی، حفظ قانون، دادگاه ها، جذب نیرو، و روابط قبایلی است. اداره خدمات اسلامی در بر گیرنده کمک های بشردوستانه، نانوائی ها، و آب و برق و امثال ذالک است (Caris and Reynolds, 2014: 14).

اولین اقدامی که از سوی دولت اسلامی در مناطقی که تازه تصرف کرده است صورت می پذیرد تبلیغ و آموزش است. به این اقدامات اصطلاحاً دعوت می گویند. هدف جلسات دعوت آشنا ساختن مردم با اسلام سلفی و جهادی است که ایدئولوژی سازمان را تشکیل می دهد. برای این منظور معمولاً جلساتی در مساجد و یا در زیر چادرهایی که سازمان در بعضی نقاط شهر نصب کرده تشکیل می شود. در این نشست ها ابتداء قرآن تلاوت می شود و سپس سخنرانان به وعظ و خطابه می پردازند. گاهی هم سازمان به پخش بروشور یا برگزاری جلسات مطالعاتی کوچک اکتفا می کند. بعضی مواقع هم دعوت صرفاً به شکل برگزاری مسابقات قرآنی صورت می گیرد. در هر صورت، اساس بر آن است که فعالیت ها به شکلی انجام شود که ایجاد حساسیت و مخالفت در میان مردم نکند (Ibid., 15).

بخش دیگری از این فعالیت ها شامل تشکیل و مدیریت نهاد های دینی است. بر اساس گزارشات سازمان، نهاد های دینی رایج ترین نهادها در قلمرو دولت اسلامی می باشند. در ژوئیه سال ۲۰۱۴ تنها در آن بخش از استان حلب در سوریه که تحت تسلط دولت اسلامی بود ۲۲ نهاد دینی فعالیت می کردند. این نهاد های دینی در عمل مانند

مراکز آموزش بزرگسالان است که در آن مردم با موضوعات دینی آشنا می شوند (Ibid.).

رکن سوم مدیریت نهاد "الحسب" یا پلیس دینی است که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را به عهده دارد. این نهاد از حیث کارکرد بسیار شبیه مطوا های عربستان سعودی است. آنها در خیابان به مردم یاد آوری می کنند که در نماز جمعه شرکت کنند و محل کسب و کار خود را در ساعات نماز تعطیل کنند. آنها همچنین وظیفه دارند تا مجسمه ها، امامزاده ها، و یا مراقد بزرگان دین را به اسم مبارزه با شرک از بین ببرند. مبارزه با مفسدات اجتماعی نیز بر عهده این نهاد است. (March and Revkin, 2015).

بخش دیگری از حیطه کاری بخش مدیریت آموزش و پرورش است که مهمترین وسیله برای اثر گذاشتن بر شیوه تفکر کودکان است. برنامه درسی دولت اسلامی در سطح ابتدائی معطوف به علوم اسلامی مانند تعلیم قرآن است و نه فیزیک و ریاضیات. هیچ نشانه ای دال بر تدریس علوم غیر دینی و یا مهارت های فنی دیده نشده است و آموزش و پرورش از سطح ابتدائی فرا تر نمی رود (Caris and Reynolds, 2014: 17). در نظام آموزشی دولت اسلامی تدریس دروس هنر، موسیقی، جامعه شناسی، تاریخ، ورزش، فلسفه، و روانشناسی ممنوع است. علاوه بر این معلمین حق ندارند از واژه هایی مانند ملت-کشور، عراق، سوریه، وطن، دموکراسی، و انتخابات استفاده کنند. نواختن سرود ملی هم غدغن است. در عوض، باید به دانش آموزان آموخت که از کلمات دولت اسلامی، و کشور اسلامی استفاده کنند. در تدریس علوم طبیعی هم نباید نامی از داروین و داروینیسیم برده شود. در ریاضیات هم نباید نحوه محاسبه نرخ بهره به دانش آموزان یاد داده شود (Neriah, 2014).

یکی دیگر از اقداماتی که دولت اسلامی در قالب بخش مدیریت خود انجام داده است ایجاد یک نظام قضائی اسلامی است. قوه قضائیه دارای سه شعبه است. یک شعبه



که "مظالم" خوانده می شود به شکایات مردم رسیدگی می کند من جمله شکایت بر علیه مامورین دولت اسلامی. یک شعبه دیگر که دادگاه های اسلامی خوانده می شوند با نقض قوانین وضع شده از سوی دولت اسلامی و مسائل دولتی سرو کار دارد. بخش دیگر که "دیوان الحسبه" نامیده می شود به جرائم و موارد احاله شده از طرف "الحسب" رسیده گی می کند (March and Revkin, 2015).

در کنار اینها، دولت اسلامی یک قوای انتظامی (پلیس) تشکیل داده است. این نیرو چند وظیفه را به عهده دارد. وظیفه اصلی آن عمل به عنوان بازوی اجرایی دادگاه است. علاوه بر این، پلیس موظف به حفظ امنیت داخلی از طریق حضور در شهرها و انجام گشت در حوزه ماموریت خود است. این نیرو همچنین وظیفه پلیس راهنمائی و رانندگی را نیز بر عهده دارد. لذا ایستگاه های ایست و بازرسی دارد و برای نقض مقررات جریمه صادر می کند (Ibid.).

اداره جذب یکی دیگر از بازوهای اجرایی بخش مدیریت دولت اسلامی است. وظیفه این نهاد جذب نیرو برای قوای مسلح دولت اسلامی است. داوطلبان بعد از مراجعه به ادارت جذب، تحت آموزش نظامی و عقیدتی قرار می گیرند. سپس آنها را به میدان جنگ می فرستند. بعضی از نیروها بعد از گذراندن آموزش های مقدماتی برای طی دوره های تخصصی تر به آموزشگاه های دیگر اعزام می شوند (Caris and Reynolds, 2014: 20).

اداره رباط عمومی و امور قبیله ای یکی دیگر از بازوهای بخش مدیریت دولت اسلامی است. وظیفه این اداره پاسخ به خواسته های شهروندان، برقراری ارتباط با بزرگان شهر، و کمک به قبایل است. تشکیل این قبیل نهادها نشان دهند آن است که دولت اسلامی قصد ایجاد یک دولت تمام عیار و پایدار را در قلمرو خود دارد (Zelin, 2014).

در بخش دوم یعنی خدمات اسلامی هدف سازمان تامین نیازهای مردمی است که تحت نظام خلافت زندگی می کنند. در این راستا دولت اسلامی طیف گسترده ای از کمک و پروژه های زیربنایی را در مناطقی که در آنجا حضور پیدا کرده در اختیار مردم گذاشته است. این امر را می توان در استان های لاذقیه، دمشق، دیر الزور، ادلب، حلب، و رقه در نیمه دوم سال ۲۰۱۳ مشاهده کرد.

### بعد نظامی

ابوبکر بغدادی توانسته است در دوران تصدی خود سپاه دولت اسلامی را که در سال ۲۰۱۰ از نظر نظامی به حضيض توان رزمی خود رسیده بود و از نظر نیروهای آمریکایی مستقر در عراق خنثی شده انگاشته می شد به یک سازمان قدرتمند تبدیل کند که می تواند در آن واحد با ارتش عراق، ارتش سوریه، نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، و پیشمرگه های کرد بجنگد و شکست های سنگینی را بر آنها تحمیل نماید. در همین رابطه برت مک گورک، معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک، می گوید دولت اسلامی از یک سازمان تروریستی در حال فروپاشی به یک ارتش تمام عیار تبدیل شده است (شهادت در مقابل کمیته امور خارجه مجلس نمایندگان در ۲۳ ژوئیه ۲۰۱۴). بحث مفصل در مورد تمامی علل این تحول از حوصله این مقاله خارج است ولی نگارنده تلاش می کند به اختصار دلایل اصلی این پدیده را تجزیه و تحلیل کند.

پیشروی های نظامی دولت اسلامی از ژوئیه سال ۲۰۱۴ را تنها می توان در فعالیت های سیاسی و نظامی سازمان از زمان آغاز رهبری بغدادی درک نمود. به عبارت دیگر، دولت اسلامی به یکباره در سال ۲۰۱۴ به یک قوای نظامی موثر تبدیل نشد بلکه سازمان در طی چهار الی پنج سال گذشته در حال نیرومند شدن و آماده کردن جبهه های مختلف برای عملیات نظامی بوده است. در این زمینه مک گورک می گوید برنامه ریزی سازمان پیچیده، صبورانه، و هدف دار بوده است (همان).

قلع قمع کردن نیروهای ارتش عراق در موصل یکی از مصادیق همین امر و حاصل سال‌ها زمینه‌سازی بود. در ابتدای دوران تصدی بغدادی در سال ۲۰۱۰ وی یک برنامه چند ساله برای ترورکردن افرادی را آغاز نمود که طرفدار دولت مرکزی عراق بودند که نهایتاً منجر به شکل‌گیری پروژه ای به اسم "درو کردن سربازان" شد. بر اساس این پروژه که از ۲۹ ژوئیه ۲۰۱۳ آغاز و تا ژوئن ۲۰۱۴ ادامه پیدا کرد سازمان اقدام به ترور پرسنل ارتش و پلیس دولت عراق نمود. در این چارچوب نیروهای امنیتی عراق در ایستگاه‌های ایست و بازرسی مورد تهاجم قرار می‌گرفتند و یا در مسیر رفت و آمد افسران ارشد و مهره‌های کلیدی نظامی در جاده‌ها بمب کار گذاشته میشد. در کنار اینها، نیروهای دولت اسلامی به خانه‌های آنها هم حمله کرده و آنها را تخریب می‌نمودند (Lewis, 2013: 2-4).

گرچه این طرح در کل عراق به مورد اجراء گذاشته شد ولی محل تمرکز اصلی آن استان‌های موصل و نینوا بود و شامل تلاش‌های گسترده برای قطع کردن جاده موصل به بغداد نیز بود (Ibid., 8). تا قبل از پایان ژوئیه سال ۲۰۱۴ وضع به شکلی در آمده بود که در طی روز وضع موصل علی‌الظاهر عادی به نظر می‌رسید ولی شب‌ها شهر به کنترل دولت اسلامی در می‌آمد (مک‌گورک ۲۳ ژوئیه ۲۰۱۴). به این ترتیب موقعی که نیروهای دولت اسلامی در ۶ ژوئیه ۲۰۱۴ به موصل حمله کردند نیروهای عراق شکننده شده و ظرف سه روز درگیری‌های فزاینده به آسانی متلاشی شدند (همان).

به موازات این اقدامات، بغدادی از زمان آغاز رهبری خودشروع به بازسازی و گسترش نیروهای نظامی سازمان نمود. عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از عراق و شروع ناآرامی‌های در سوریه در اواخر سال ۲۰۱۱ پایگاه‌های مطمئنی را در عراق و سوریه برای سازمان فراهم کرد و راه را برای پیوستن بمب‌گذاران انتحاری به سازمان هموارتر نمود. همانطور که تحلیل‌گران اشاره کرده‌اند، از سال ۲۰۱۲ سازمان با تکیه بر تجربه جنگ شهری و نبرد متحرک در سوریه و نیز تجربیات رزمی پیشین نیروهای

جهادی که از بالکان و چین به آن پیوستند کادر قوی از نیروهای سبک پیاده آماده کرده بود (Ollivant and Fishman, 2014). در اردوگاه های آموزشی در سوریه و از نیمه اول سال ۲۰۱۳ در عراق این درسهای نظامی نهادینه شده و پالایش یافته اند (Scales and Ollivant, 2014; Pollack, 2014).

به گفته مک گورک، از اوایل سال ۲۰۱۳ سازمان نیروهای آموزش دیده خود را از سوریه به عراق منتقل کرد و کمپ های تازه ای در داخل خاک عراق برپا کرد و آنها را به توپ های ضد هوایی مجهز نمود تا به نحو موثری مانع از حمله هلیکوپترهای عراقی به آنها شوند (مک گورک ۲۳ ژوئیه ۲۰۱۴). در ۶ ژوئن ۲۰۱۴ سازمان بین ۵۰۰ تا ۸۰۰ نفر از نیروهایی که در سوریه داشت را سوار بر صدها وانت به عراق فرستاد (Ali, Lewis, and Kagan, 2014). این نیروها به واحدهای سازمان در عراق ملحق شدند و از آن پس تا کنون آتش جنگ را گرم نگاه داشته اند. بر مبنای تخمین گروهی از صاحب نظران، (Sherlock, 2014) تعداد نیروهای مبارزی که در عراق مستقیماً تحت امر سازمان قرار دارند ممکن است به ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ نفر هم می رسد. غافلگیری، تحرک، و شوک ویژه گی های اصلی عملیات تهاجمی سازمان در عراق هستند. با اتکاء به این خصایص، نیروهای سازمان اغلب میتوانند در مقابل نیروهای دولت فدرال عراق و یا پیشمرگه های دولت اقلیم کردستان به غافلگیری تاکتیکی دست پیدا کنند (Fahim, 2014). این امر از طریق جا بجایی سریع نیروها با استفاده از شبکه جاده ای با کیفیت بالا و فشرده عراق امکان پذیر می گردد که به نیروهای سازمان اجازه می دهد تا شبانه و یا در سحرگاه دست به عملیات نظامی بزنند (Dicharry, 2014). کوچک و جمع و جور بودن نسبی عراق و وجود جاده های خوب که نقل مکان از یک سوی کشور به سوی دیگر را در طی یک روز امکان پذیر می سازد، به یک نیروی نظامی تهاجمی اجازه می دهد تا به سرعت توان رزمی خود برای حمله را در یک نقطه متمرکز سازد. گرچه تعداد نظامیان دولت اسلامی از ارتش عراق و سوریه

کمتر است، ولی تحرک و نیرنگ به نیروهای دولت اسلامی اجازه می دهد تا در منطقه ای که میخواهند در آن عملیات کنند از نظر کمی بر دشمن برتری پیدا کنند. با این شیوه یگان های تک ور آنها که استعداد یک گروهان و یا یک دسته را دارند توانسته اند نیروهای ارتش عراق و پیشمرگه ها را پی در پی شکست داده و وادار به عقب نشینی از مواضع خود نمایند. یکی از عناصر رایج در حملات دولت اسلامی استفاده از عملیات کاوشی و تظاهر به عملیات است که اغلب با این نیت انجام می شود که توان حریف را بسنجند، از مواضع مستحکم او اجتناب کنند، و نیروهایش را از منطقه ای که هدف عملیات است دور کنند (Fahim, 2014). ستون های نظامی دولت اسلامی از تحرک سریع لازم برای استفاده از پراکندگی نیروهای دشمن بر خوردار هستند. چون نیروهای ارتش عراق و پیشمرگه ها فاقد مهارت تحلیل اطلاعات نظامی، توانایی مراقبت از فضاها گسترده، و دوربین های دید در شب هستند نمی توانند تمرکز نیروهای دولت اسلامی را به موقع تشخیص دهند و تنها زمانی متوجه این امر می شوند که کار از کار گذشته است.

از زمانیکه نیروهای دولت اسلامی توانستند تعداد زیادی از خودروهای زرهی ارتش عراق را در منطقه موصل به غنیمت بگیرند، آنها دو تا پنج دستگاه از این خودروها را به هر ستون های نظامی اشان اضافه کرده اند تا به نیروهای حریف شوک وارد کرده و در بعضی موارد حس وحشت از تانک را در آنها ایجاد کنند. در موارد اندکی نیروهای دولت اسلامی از آتش توپخانه برای حمایت از نیروهای پیاده اشان استفاده می کنند. در این قبیل موارد معمولاً از یک قبضه توپ، یک موشک انداز مینی کاتیوشا، و یا خمپاره انداز بهره می گیرند که هیچ کدامشان خیلی موثر نیستند. البته مواردی هم وجود داشته که از آتش سنگین توپخانه استفاده شده (Al-Dulaimy and Allam, 2014).

معمولا به جای استفاده از خمپاره انداز، توپخانه، و موشک انداز، برای ریختن آتش سنگین بر روی مواضع دشمن، نیروهای دولت اسلامی ترجیح می دهند از ابزار سنتی تر نظیر ماشین های بمب گذاری شده و یا نیروهای انتحاری که به خودشان مواد منفجره بسته اند استفاده کنند (شهادت مایکل نایتز در مقابل کمیته امور خارجه مجلس نمایندگان آمریکا در ۱۲ دسامبر ۲۰۱۳). موقعیکه نیروهای سازمان می خواهند درصاف دشمنان ایجاد وحشت کرده و آنها را دست پاچه نمایند تا مواضعشان را ترک کنند، تقریبا همیشه با خودروهای بمب گذاری شده به مقرهای فرماندهی آنها و یا ایستگاه های ایست و بازرسی اشان حمله میکنند. این حملات نوعا تلفات فراوانی به دشمن وارد می کنند. این قبیل عملیات هجومی از زمانیکه در سال ۲۰۱۰ دولت اسلامی مجدد نضج گرفت ابداع و تمرین شده است (Knights, 2012). از تابستان سال ۲۰۱۱ به بعد این قبیل حملات رایج تر شده است که در آنها از خودروهای بمب گذاری شده برای ایجاد هرج و مرج در محل حمله و از بین بردن موانعی نظیر خاک ریز یا موانع بتونی استفاده می شود. به دنبال از بین رفتن این موانع، نیروهای انتحاری و افراد مسلح وارد مقرهای نظامی شده و اقدام به گروگان گیری می کنند تا عملیات طولانی گردد (همان).

بعضی وقت ها نیروهای نظامی سازمان از خشونت شدید استفاده می کنند تا نظامیان حریف را وحشت زده کنند و غیر نظامیان را از منطقه ای که در آن دارند عملیات می کنند بیرون برانند. مثلا در هنگام حمله به تکریت در ۱۱ ژوئن ۲۰۱۱ آنها ۱۰۰ نفر از نظامیان عراقی را که اسیر کرده بودند قتل عام کردند و این حرکت را رسانه ای نمودند. آنها همچنین در مناطقی که مسیحیان، ایزدی ها، ترکمن های شیعه، و حتی کردهای سنی زندگی می کنند دست به نسل کشی قومی می زنند تا مردم غیر عرب سنی را از محل هایی که تازه به تصرف در آورده اند فراری دهند. آنها ابتداء به این گروه ها اخطار می کنند که محل زندگی خود را ترک کنند. سپس در صورت سرپیچی

ظرف دو یا سه هفته به آنها حمله می کنند و بطور گسترده دست به کشتار می زنند و گروهی را هم به گروگان می گیرند. بعد برای اطمینان از عدم بازگشت آنها آب و برق را به روی روستاهای آنها می بندند (Knights, 2014: 44 and Berger, 2014). از نظر تامین تسلیحات و مهمات دولت اسلامی عمدتاً وابسته به غنائم فراوانی است که در طی جنگ با ارتشهای سوریه و عراق نصیبش می شود. این تسلیحات عبارتند از سلاح های سبک، انواع خمپاره انداز و موشک انداز با کالیبر های مختلف، موشک های هدایت شونده ضد تانک، و موشک های دوش پرتاب ضد هوایی. بعلاوه، سازمان دارای تسلیحات سنگین و تکنولوژی های پیشرفته ای است که معمولاً آنها را می شود در ارتشهای منطقه پیدا نمود مانند توپخانه، تانک، خودروهای زرهی، و پهپادها. در ضمن سازمان چند مرتبه در سوریه و عراق از گاز خردل استفاده نموده و احتمال دارد که سلاح های شیمیایی دیگری مانند گاز کلر هم داشته باشد. سازمان از گازهای سمی در حمله به کردها در شهر عین العرب (کبانی) در سوریه و بر علیه نیروهای ارتش عراق استفاده کرده است. سازمان همچنین دارای تعدادی موشک اسکاد و هواپیما است. هواپیما ها از فرودگاه هایی که در اختیار سازمان است به پرواز در می آیند (ISIS, 2014: 4).

#### بعد تبلیغاتی

در طی چند سال گذشته دولت اسلامی در بین گروه های تروریستی و نیروهای شورشی بسیار فعال بوده است. با استفاده از توئیتر گرفته تا یوتیوب سازمان سعی کرده است تا پیام خود را منتشر کند، ترس و وحشت در دل ها بیفکند، و نیرو جذب کند (Vitale and Keagle, 2014: 6). دولت اسلامی هم مانند القاعده به رساناهای گروهی به چشم یکی از ارکان اساسی استراتژی خود نگاه می کند و واضح است که سرمایه گذاری سنگینی در این راستا انجام داده است. موفقیت سازمان در این زمینه را می توان در جذابیت و کششی که سازمان برای هزاران مبارز خارجی دارد، ترس و

وحشتی که در دل دشمنانش انداخته است، و واکنش دولت ها و خبرگزاری ها به تبلیغاتش مشاهده کرد.

موفقیت های سازمان در عرصه تبلیغات حاصل تلاش چند نیروی زبده سازمان که از مهارت های خود در این زمینه استفاده کرده اند نیست بلکه تخصص سازمان در حیطه تبلیغات ناشی از زیر ساخت هایی رسانه ای گسترده ای است که می توانند محصولاتی با کیفیت بالا به زبان های مختلف برای مخاطبین گوناگون بر اساس روایتی که سازمان می خواهد منتقل کند تهیه کنند. علاوه بر تولید محصولات رسانه ای، سازمان این توانائی را هم نشان داده است که می تواند روایات خودش از وقایع را از طریق رسانه های مختلف نظیر اینترنت، برنامه های رادیویی و تلویزیونی، و از طرق سنتی تر مانند روزنامه و مجله به سمع و نظر مخاطبانش برساند.

دستگاه تبلیغاتی سازمان که از آن به نام وزارت رساناها یاد می شود از چند واحد تولید و توزیع برنامه های تبلیغاتی تشکیل شده است: الفرقان، الحیات، الاعتصام، و بنیاد اجند. در ضمن باید توجه داشت که هر کدام از استانهای تشکیل دهنده قلمرو دولت اسلامی دارای اداره رساناهای منطقه ای مخصوص خود است که می تواند برنامه های مورد نظر خود را تهیه و پخش نماید. برای مثال، اداره رساناها در استان نینوا در عراق عکسی را مونتاز کرد که نشان دهنده تاسیس یک اداره پلیس محلی توسط دولت اسلامی است (Varghese, 2014). اما به احتمال زیاد این ادارات استقلال کامل ندارند و باید از قبل موافقت وزارت رساناها را برای نشر بعضی محصولات تبلیغاتی خودشان کسب کنند. در ضمن یک نوع رسانه دیگری هم هست که خیلی شکل سنتی دارد و سازمان از آن استفاده می کند. در ماه ژوئن سال ۲۰۱۴ سازمان ایستگاه رادیویی البیان را در موصل تاسیس کرد. از زمان تاسیسش، این ایستگاه به پخش برنامه های قرائت قرآن، برنامه های مذهبی، و پخش خبر در مورد عملیات های نظامی دولت



اسلامی پرداخته است. سازمان همچنین چند ایستگاه رادیو و تلویزیون را در عراق و سوریه کنترل می کند (Tomlinson, 2014).

آنچه در مورد کانالهای توزیع محصولات دولت اسلامی اهمیت دارد و لازم به ذکر است این است که سازمان به چند کانال متکی است. با تلاش کشورهای مختلف برای بستن بعضی از این کانال ها وابستگی سازمان به کانال های متعدد افزایش پیدا کرده است. برای مثال، تا همین اواخر هر کدام از استانهای دولت اسلامی در عراق و سوریه صفحه رسانه اجتماعی مستقل خودش را بر روی سایت شبکه اجتماعی "ویکانتکت"<sup>۱</sup> داشت. هر کدام از این صفحات به عنوان یک کانال رسمی برای پخش اخبار، اعلامیه ها و سایر محصولات تبلیغی یک استان خاص بود. موقعیکه دولت های خارجی این سایت ها را بستند، سازمان مجبور شد به کانال های رسانه ای اجتماعی غیر رسمی متوسل بشود تا برنامه های تبلیغاتی خودش را منتشر کند. اما هر از گاهی دولتها حتی این کانال های غیررسمی را هم می بستند و سازمان را مجبور می کردند که گزینه های دیگری پیدا کند. در این اواخر به نظر می رسد که سازمان کانال های رسانه ای اجتماعی رسمی خودش را موقتا کنار گذاشته است و بیشتر تمایل دارد که به کانال ها و عرصه های غیر رسمی تکیه کند (Al-Ubaydi et al., 2014: 50).

گرچه در شبکه های اجتماعی می توان مطالب زیادی پیدا کرد که کاربران آن شبکه ها بر روی اینترنت قرار داده اند، ولی سازمان تلاش کرده است که از این کانال های توزیع آنلاین برای رساندن پیامش به مخاطبین خود استفاده کند. این موضوع بخصوص در مورد مطالبی که به زبان انگلیسی نوشته شده است مصداق دارد. برای مثال، در اوایل ژوئن ۲۰۱۴ سازمان اقدام به تهیه خبرنامه ای با کیفیت خوب به نام *اخبار دولت اسلامی* نمود که بعدها به *گزارش دولت اسلامی* تغییر نام داد. این خبر نامه خواننده را با آخرین عملیات های نظامی دولت اسلامی و ابتکارات آن آشنا می کرد.

<sup>۱</sup> VKontakte (VK)

هر کدام از این نوشتجات تقریبا هشت صفحه بود و شامل تصاویری از عملیات نظامی سازمان، تعداد اسرای سازمان (و بعضا تاریخ اعدام آنها) و سایر فعالیت های دولت اسلامی می شد (Price, Milton, and al-Ubaydi, 2014).

سپس در اوایل ژوئیه ۲۰۱۴ سازمان اقدام به انتشار یک مجله الکترونیکی به نام *دابق* نمود (McCoy, 2014). نوعا هر شماره از مجله دارای چهل صفحه است که شامل مقالات و متن سخنرانی های بیشتری نسبت به محصولات دیگر سازمان است، و ضمنا شامل بعضی مطالبی است که در سایر مطبوعات سازمان هم قبلا به چاپ رسیده است. گرچه *دابق* از حیث کیفیت ارائه مطالب فرق چندانی با نشریات سایر سازمان های تروریستی ندارد، ولی این حقیقت که نوآوری در سبک ارائه مطالب در کمتر از یکماه بعد از چاپ گزارش دولت اسلامی به ثمر رسید نشان دهنده این است که دستگاه اطلاع رسانی سازمان چقدر پیشرفت کرده است.

یکی دیگر از نشانه های قوت بازوی تبلیغاتی سازمان مربوط به انواع گوناگون ویدئو هایی است که سازمان تهیه کرده. گرچه تحلیل مفصل این ویدئوها از حوصله این نوشتار خارج است، اما بررسی ویدئوهای سازمان بیانگر توجه به اصل دقت و مهارت در فعالیت های تبلیغاتی سازمان است که خود را به صورت یکپارچه سازی تصاویر و اخبار جاری و نیز کیفیت خوب فیلم برداری نشان می دهد. دولت اسلامی از سایت یوتیوب و سایر سکوهای ویدئویی برای پخش پیام خودش استفاده می کند. هدف این پیام ها ایجاد رعب و وحشت در میان دشمنان، ارائه توجیهات مذهبی برای اقدامات سازمان، و جذب نیرو است. مدت کوتاهی بعد از اعلام تشکیل خلافت اسلامی در سال ۲۰۱۴، سازمان یک برنامه ویدئویی که بغدادی را در حال وعظ در مسجدی در موصل نشان می داد تهیه کرد تا وی را به مخاطبانش معرفی کند. سازمان همچنین از محصولات ویدئویی برای نشان دادن آنکه چطور با تخریب میله های مرزی و خاکریزهای احداث شده در سرحدات توانسته است عراق و سوریه را بهم متصل کند

برای محکوم کردن معاهده سایکس-پیکو<sup>۱</sup> استفاده کرده است (Vitale and Keagle, 2014: 9).

گذشته از این ها، سازمان کارهای تبلیغاتی زیادی را خارج از اینترنت انجام میدهد مخصوصا موقعیکه مطالب به زبان عربی نوشته شده است. در واقع مطالبی که اخیرا بدست آمده است نشان می دهد که فعالیت های تبلیغاتی زیادی برای کسانی صورت می گیرد که در قلمرو دولت اسلامی زندگی می کنند. سازمان دی وی دی های حاوی ویدئو تهیه کرده و مطالبی را هم به صورت چاپ شده در قلمرو اش پخش می کند. این دسته از تبلیغات سازمان شامل اعلامیه های رسمی، مطالب مذهبی، و سایر امور است. همچنین داعش از تلویزیون های با صفحه بزرگ که در پارک ها و میداین شهر در سوریه و عراق نصب شده اند برای پخش ویدئوهایی که اخیرا تهیه کرده است استفاده می کند.

#### توانایی سازمان در کسب درآمد برای تامین مالی هزینه های جهاد

تاسیس یک سازمان سیاسی به منظور جهاد برای برپا کردن خلافت اسلامی با استفاده از قدرت نظامی امری پر هزینه است. هر جنبه ای از فعالیت چنین سازمانی نیازمند پول است. به رزمندگان و پرسنل ستادی سازمان باید حقوق پرداخت کرد. خریدن ماموران دولتی که برعلیه آن مبارزه صورت می گیرد هم هزینه بر است. ارائه خدمات عمومی به مردم برای جذب حمایت آنها از سازمان نیز نیازمند منابع مالی است. به عبارت کلی تر، تمام وجوه فعالیت یک سازمان شورشی هزینه دارد. برای تامین این هزینه ها، سازمان های مبارز بسته به موقعیتشان راه حل های مختلفی را پیش گرفته اند. دامنه این راه حل ها گسترده است و از سرقت از بانکها، فروش مواد مخدر، و قاچاق اسلحه گرفته تا وضع مالیات بر فعالیت های اقتصادی انجام شده در منطقه تحت کنترل آنها را در بر می گیرد (Byman, 2001: 87).

<sup>1</sup> Sykes-Picot Agreement

دولت اسلامی هم از این قاعده کلی مستثنی نبوده است و برای تامین مخارج فعالیت های سیاسی، نظامی، عمرانی، و فرهنگی خود ناچار شده است شیوه های مختلفی را برای کسب درآمد در پیش بگیرد. بخش ذیل به صورت اجمالی به بررسی راه کارهای سازمان برای تامین هزینه های خود می پردازد.

### نفت

بر طبق گزارشات، درآمدهای نفتی بخش بزرگی از منابع مالی دولت اسلامی را تشکیل می دهند. بعضی تخمین ها حاکی از آن است که تاسیسات نفتی سوریه که در اختیار سازمان است می توانند تا ۲۰۰ هزار بشکه در روز نفت تولید کنند (Al-Khatteeb and Gordts, 2014). این در حالی است که تاسیسات نفتی تحت تسلط دولت اسلامی در عراق می توانند ۸۰ هزار بشکه نفت دیگر در روز تولید کنند (Razzouk, 2014). اما هنوز در مورد دو موضوع مهم شک و تردید وجود دارد. یکی موضوع میزان تولید واقعی از این تاسیسات است. دیگری نرخ فروش هر بشکه نفت در بازار سیاه است زیرا سازمان از طریق واسطه های متفاوتی نفت خود را به بازار سیاه می رساند و یا به مردمی که در قلمرو آن زندگی می کنند می فروشد. تخمین زده می شود که درآمدی که دولت اسلامی بابت فروش هر بشکه نفت دریافت می کند بین ۱۸ تا ۶۰ دلار است (Al-Khalidi, 2014; Leigh, 2014; and Mroue, 2014). حتی اگر تخمین های رده پائین را از میزان تولید را بپذیریم، درآمد نفتی سالانه سازمان به ۲۶۳ میلیون دلار در سال می رسد. دسترسی به این میزان درآمد سازمان را در رده بالای سازمانهای تروریستی از حیث منابع مالی قرار می دهد و می تواند کمک بزرگی به تامین هزینه های نظامی و حکمرانی سازمان بکند.

### غنایم جنگی

زمانیکه سازمان در ژوئن سال ۲۰۱۴ شهر موصل را تصرف کرد، اخباری منتشر شد که حکایت از آن داشت که سازمان توانسته است حدود ۴۰۰ میلیون دلار وجه نقد

از بانکهای شهر به جیب بزند. گرچه که در مورد صحت این ادعا شک و تردید هایی مطرح شده است (Bender, 2014). به هر حال یکی از منابع آشکار درآمد سازمان غنائم فراوانی بوده است که باشکست دادن ارتش های عراق و سوریه و گروه های معارض دیگر نصیب دولت اسلامی شده. تحقیقاتی که پیشتر صورت گرفته است نشان می دهد که بخشی از سازمان ۴۰ درصد بودجه اش را صرف خریدن اسلحه و مهمات می کرده است (Shapiro, 2014). اگر این امر امروز هم صادق باشد، پس می توان نتیجه گیری که غنیمت گرفتن چند هزار خودرو زرهی آمریکایی موسوم به "هام وی"، توپ های صحرایی، سلاح های سبک، و سایر اقلام نظامی نه تنها در عرصه نبرد امتیاز مهمی به سازمان می دهد بلکه همچنین سبب صرفه جویی مالی قابل توجهی برای سازمان گشته است (Chulov and Lewis, 2014).

اما جنگ افزار تنها غنائمی نیست که به دست سازمان افتاده. سازمان همچنین از طریق قاچاق اشیاء عتیقه و گروگان گیری درآمدهای قابل توجهی کسب کرده است. گرچه هنوز شیوه رساندن عتیقه جات به دست خریداران معلوم نیست، ولی فروش اشیاء عتیقه در بازارهای سیاه در سرتاسر دنیا میلیون ها دلار نصیب سازمان نموده است. سازمان علاوه بر این که خود دست اندر کار قاچاق عتیقه است از کسانی که خود عتیقه جات را پیدا کرده و می فروشند و نیز افرادی که صرفا در زمینه نقل و انتقال عتیقه جات به بازار فروش فعال هستند هم مالیات می گیرد (Vlasic, 2014). سازمان همچنین از طریق گروگان گیری و سپس آزاد نمودن آنها در ازای دریافت پول مبالغ زیادی که شایع است سر به میلیون ها دلار می زند در آمد کسب می کند (Lawyer, 2014).

---

<sup>1</sup> Humvee

### زکات، کمک های مالی و مالیات

یکی دیگر از راه های کسب درآمد برای سازمان گرفتن کمک مالی از تجار و کسبه ای است که در قلمرو سازمان زندگی می کنند و یا سازمان در محل کسب و کار آنها حضور گسترده ای دارد. سازمان به اسم گرفتن زکات، پول گرفتن از تجار و کسبه را توجیه می کند (Shapiro, 20014). صرف نظر از اینکه چه اسمی بر روی این کار بگذاریم، این امر منبع درآمد مهمی برای سازمان محسوب می گردد. حتی پیشتر از آنکه شهر موصل سقوط کند، گزارش ها حاکی از آن بود که سازمان ماهانه ۱ میلیون دلار فقط از این شهر درآمد دارد (Fordham, 2014). یکی از مقامات عراقی بر این نظر است که مبلغ ۸ میلیون دلار بیشتر به واقعیت نزدیک است (Qarawei, 2014). با توجه به اطلاعاتی که از سوی سازمان منتشر شده است می توان انتظار داشت که این راه و رسم معمول سازمان در تمام قلمرو اش باشد (Soguel, 2014).

گذشته از زکات، سازمان از کامیون هایی که حین حرکت به سمت مقصدشان از داخل اراضی سازمان می گذرند درآمد کسب می کند. دولت اسلامی موقع اخذ عوارض یک رسید به راننده می دهد و از طریق بیسیم به سایر محل های ایست و بازرسی مشخصات کامیون را اطلاع می دهد تا راننده بتواند بدون درد و سر و نیاز به توقف از ایستگاه های دیگر عبور کند (Bronstein and Griffin, 2014).

سازمان همینطور هر بار که مردم از حساب بانکی اشان برداشت میکنند مبلغی را به عنوان مالیات از آنها کسر می کند (Dilshad, 2014).

### نتیجه گیری

پیدایش و شکل گیری سازمان دولت اسلامی در عراق مولود تعامل میان عوامل متعدد ملی، منطقه ای، و بین المللی است. ظهور و رشد بنیاد گرائی سلفی و جهادی در بین اهل تسنن در خاورمیانه در دهه ۱۹۸۰ منجر به تشکیل گروه های سلفی جهادی در کشورهای مختلف منطقه گردید. حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ سبب تجمع عناصر سلفی و جهادی در این کشور برای جهاد با ارتش شوروی و حکومت مارکسیست حاکم بر این کشور شد. این امر سبب رادیکال تر شدن نیروهای جهادی از یک سو و پیوند گروه های جهادی حاضر در افغانستان از سوی دیگر شد. با شکست ارتش شوروی در افغانستان و خروج نیروهای نظامی آنها از این کشور بسیاری از مبارزین سلفی به کشورهای خود بازگشتند و به ترویج اسلام سلفی و جهادی در ممالک خود، تشکیل سازمان های جهادی، و مبارزه بر علیه دولت های حاکم بر آن کشورها پرداختند. بدین ترتیب بنیاد گرائی اسلامی در سطح منطقه گسترش پیدا کرد و با خود بی ثباتی سیاسی و جنگ داخلی را به همراه آورد.

حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ باعث سرنگونی حزب بعث و انتقال قدرت از دست اهل تسنن به اکثریت شیعه، و نیز ایجاد یک خلع سیاسی در عراق گردید. این وضعیت زمینه مناسبی را برای رشد و نمو سازمانهای سیاسی، نظامی، و تکفیری در عراق فراهم کرد. ابو مصعب الزرقای از این هرج و مرج استفاده کرد تا یک تشکل سیاسی-نظامی به وجود بیاورد. هدف زرقاوی از این کار مبارزه نظامی برای اخراج نیروهای اشغالگر آمریکایی، سرنگونی حکومت شیعیان، و تشکیل خلافت اسلامی در عراق و گسترش آن به سایر کشورهای اسلامی بود.

برای نیل به اهدافش زرقاوی دست بیعت به بن لادن داد و نام سازمان خود را به القاعده در عراق تغییر داد. ولی دیری نگذشت که به علت اختلافات استراتژیک مثل اولویت دادن در مبارزه به دشمن دور یا نزدیک، و لزوم یا عدم لزوم تشکیل یک دولت

اختلافات مهمی بین رهبران سازمان القاعده در عراق و بن لادن و ظواهری رخ داد. این اختلافات نهایتاً منجر به جدائی بین دو گروه شد و باعث شد که جانشینان زرقاوی گروهی مستقل به نام دولت اسلامی در عراق و سوریه را تشکیل دادند.

جنبش های مردمی در خاورمیانه که به بیداری اسلامی موسوم شد نیز بر روی تطور و تکامل دولت اسلامی در عراق و سوریه اثر گذاشت. با بروز نا آرامی ها در سوریه در سال ۲۰۱۱ زمینه مساعدی برای گسترش حیطه مبارزه سازمان به مناطق شرقی سوریه پدید آمد. با استفاده از کمک های مالی و نظامی دولت های منطقه، سازمان توانست جای پای خود را در شرق سوریه محکم کند. به این ترتیب در سال ۲۰۱۴ گروهی از نیروهای سازمان از سوریه وارد خاک عراق شدند و مناطق گسترده ای از غرب عراق منجمله شهر موصل را به تصرف خود در آوردند. این پیشرویهها زمینه را برای اعلام تشکیل خلافت اسلامی در قلمرو سازمان فراهم کرد. به این شکل سازمان یک دولت جدید در خاورمیانه تشکیل داد. گرچه هنوز هیچ کشوری این دولت را به رسمیت نشناخته است ولی این دولت کما کان یک واقعیت عینی است.

در طی دوازده سالی که از تشکیل هسته اولیه دولت اسلامی گذشته است سازمان، پستی و بلندی های بسیاری را پشت سر گذاشته است. اما از زمانی که ابوبکر البغدادی رهبری سازمان را در سال ۲۰۱۰ به عهده گرفته دولت اسلامی به توفیقات مهمی دست پیدا نموده است. در طول چهار سال گذشته سازمان توانسته است بارقه ای از امید را در میان اهل سنت در خاورمیانه روشن نماید. از یک سو، سازمان دست به تشکیل آنچه نظام خلافت اسلامی می خوانند زده است و از سوی دیگر سازمان تلاش نموده است که در قلمرو خود امکانات یک زندگی نسبتاً آرام را برای سکنه خود فراهم کند. به موازات این مساعی، پیروزی های نظامی دولت اسلامی هم این امید را در بین اهل تسنن در عراق و سوریه تقویت کرده که سازمان از این توانائی برخوردار است که امنیت آنان را تضمین نموده و عصری نو را برای آنان رقم بزند.



دستگاه تبلیغاتی سازمان هم در موفقیت آن نقش مهمی ایفاء کرده است. این دستگاه با رسم تصویری اسلامی از سازمان توانسته هزاران داوطلب سنی اعم از زن و مرد را از اقصی نقاط جهان برای پیوستن به صفوف دولت اسلامی را جذب کند. علاوه بر آن، با تهیه فیلم هایی از اعدام مخالفین به خصوص از طریق بریدن سر آنها موجی از ترس را در دل دشمنان سازمان انداخته است. این ترس سبب شده است که در بسیاری از درگیری های نظامی قوای ارتش عراق و سوریه و نیز پیشمرگان کرد از برابر رزمجویان دولت اسلامی بگریزند.

یکی دیگر از نقاط قوت دولت اسلامی توانائی آن در تامین مالی فعالیت های سازمان است. مدیریت موثر سازمان بر منابعی که در دسترس آن قرار داشته است به سازمان اجازه داده است که از نظر مالی بر روی پاهای خود بایستد. عمده این درآمدها از راه فروش نفت خام مخازن نفتی که در سوریه و عراق به دست سازمان افتاده است تامین می شود. همین منابع به سازمان اجازه داده اند که به یکی از ثروتمند ترین سازمان های تروریستی جهان تبدیل گردد. علی رغم وجود درآمدهای نفتی قابل توجه، سازمان از منابع درآمدی دیگری که در اختیارش بوده است غفلت نورزیده است. فروش عتیقه جات، بستن مالیات بر فعالیت های اقتصادی و کامیون های عبوری، و گروگان گیری هم از ممر های دیگر تامین مالی سازمان بوده اند. به این شکل امروز سازمان از نظر تامین مخارج فعالیت های خود مشکلی ندارد.

به طور کلی باید گفت که رهبری موفق ابوبکر بغدادی سبب پیروزی سازمان در عرصه نظامی و پایداری و ماندگاری دولت به اصطلاح خلافت اسلامی شده است. از این رو تا زمانی که دو دولت سوریه و عراق نتوانند نقاط ضعف نظامی و سیاسی خود را جبران کنند سایه سیاه دولت اسلامی از منطقه رخت نخواهد بست.

منابع:

- Ahmed, Ali, Jessica Lewis, and Kimberly Kagan. "The ISIS Battle Plan," Institute for the Study of War, June 12, 2014. <http://www.understandingwar.org/backgrounders/isis-battle-plan>
- Hannah, Allam, "Records show how Iraqi extremists withstood U.S. anti-terror efforts," *McClatchy DC*, 23 June 2014. <http://www.mcclatchydc.com>
- Ashour, Omar. *The De-Radicalization of Jihadists: Transforming Armed Islamist Movements* (New York: Routledge, 2009).
- Bender, Jeremy. "Iraqi Bankers Say ISIS Never Stole \$430 Million from Mosul Banks," *Business Insider*, 17 July 2014. <http://www.businessinsider.com/isis-never-stole-430-million-from-banks-2014-7>
- Barrett, Richard. *Foreign Fighters in Syria*, Soufan Group, June 2014. <http://soufangroup.com/foreign-fighters-in-syria/>
- Berger, J.M. "Gambling on the Caliphate," Intelwire blog, June 29, 2014. <http://news.intelwire.com/2014/06/gambling-on-caliphate.html>
- Boghardt, Lori Plotkin. "Saudi Funding of ISIS," *Washington Institute for Near East Policy*, 23 June 2014. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/saudi-funding-of-isis>
- Brachman, Jarret M. *Global Jihadism: Theory and Practice* (New York: Routledge, 2009).
- Bronstein, Scott and Drew Griffin, "Self-funded and deep-rooted: How ISIS makes its millions," CNN, 7 October 2014. <http://edition.cnn.com/2014/10/06/world/meast/isis-funding/>
- Bunzel, Cole. From Paper State to Caliphate: The Ideology of the Islamic State, The Brookings Project on U.S. Relations with Islamic States, Analysis Paper, No. 19, March 2015. <http://www.brookings.edu>
- Byman, Daniel. et al., *Trends in Outside Support for Insurgent Movements* (Santa Monica, CA: RAND, 2001). [http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/monograph\\_reports/2007/MR1405.pdf](http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/monograph_reports/2007/MR1405.pdf)
- Caris, Charles C. and Samuel Reynolds. "ISIS Governance in Syria," Middle East Security Report 22, Center for the Study of War, July 2014. [http://www.understandingwar.org/sites/default/files/ISIS\\_Governance.pdf](http://www.understandingwar.org/sites/default/files/ISIS_Governance.pdf)

Chulov, Martin and Paul Lewis, "Isis jihadis using captured arms and troop carriers from US and Saudis," *Guardian*, 8 September 2014. <http://www.theguardian.com/world/2014/sep/08/>

Dicharry, Nichole. "Iraq Situation Report: August 13, 2014," Institute for the Study of War, August 21, 2014. <http://www.understandingwar.org/backgrounder/iraq-situation-report-august-13-2014>

Dickinson, Elizabeth. "ISIS advance in Iraq forces Gulf donors to rethink their patronage," *Christian Science Monitor*, 18 June 2014. <http://www.csmonitor.com/World/Middle-East/2014/>

Dilshad Hamid, "What is behind the Islamic State's decision to reopen banks in Mosul?," *al-Akhbar*, 12 September 2014. <http://english.al-akhbar.com/content/what-behind-islamic-state>

Fahim, Kareem. "In Brazen Strike, Sunni Militants Storm Central Iraqi City," *New York Times*, June 5, 2014. <http://www.nytimes.com/2014/06/06/>

Fordham, Alice. "For Extremists in Syria, Extortion Brings Piles of Cash from Iraq," *National Public Radio*, 21 April 2014. <http://www.npr.org/sections/parallels/2014/04/21/>

Hafez, Mohammed. *Suicide Bombers in Iraq: The Strategy and Ideology of Martyrdom* (Washington, DC: **United States Institute of Peace** Press, 2007).

Haykel, Bernard. "On the Nature of Salafi Thought and Action," in Roel Meijer (ed.) *Global Salafism: Islam's New Religious Movement* (New York: Columbia University Press, 2009).

Holmquist, Erika. *ISIS and Hezbollah: Conduits of Instability*, Swedish Defense Research Agency, February 2015. <http://www.foi.se/en/Top-menu/Pressroom/News/2015/ISIS-and-Hezbollah-creating-instability>

ISIS: Portrait of a Jihadi Terrorist Organization, The Meir Amit Intelligence and Terrorism Information Center, The Israeli Intelligence and Heritage Commemoration Center, November 2014. <http://www.terrorism-info.org.il/en/article/20733>

Jansen, J.G. *The Neglected Duty: The Creed of Sadat's Assassins and Islamic Resurgence in the Middle East* (New York: MacMillan, 1986).

Kirdar, M.J. "Al-Qaeda in Iraq," AQAM Futures Projects Case Study Series, Center for Strategic and International Studies, Washington, D.C., June 2011. [http://csis.org/files/publication/110614\\_Kirdar\\_AlQaedaIraq\\_Web.pdf](http://csis.org/files/publication/110614_Kirdar_AlQaedaIraq_Web.pdf)

Knights, Michael. "Iraq's City of Orphans," *Foreign Policy*, August 14, 2014. <http://foreignpolicy.com/2014/08/14/iraqs-city-of-orphans/>

Knights, Michael. "The Resurgence of Al-Qaeda in Iraq," testimony before the House Foreign Affairs Committee, December 12, 2013.

[www.washingtoninstitute.org/uploads/Documents/testimony/KnightsTestimony20131212.pdf](http://www.washingtoninstitute.org/uploads/Documents/testimony/KnightsTestimony20131212.pdf).

Lahoud, Nelly. "Metamorphosis: From al-Tawhid wa-al-Jihad to Dawlat al-Khilafa (2003-2014)," in al-'Ubaydi, ed., *The Group That Calls Itself a State: Understanding the Evolution and Challenges of the Islamic State*, The Combating Terrorism Center at West Point, December 2014. <https://www.ctc.usma.edu/v2/wp-content/uploads/2014/12/>

Leigh, Karen. "ISIS Makes Up To \$3 Million a Day Selling Oil, Say Analysts," *ABC News*, 2 August 2014.

Lim, Richard. "Terrorists, Insurgents, and Lessons of History," *National Security Watch*, The Institute of Land Warfare, 22 December 2014. <http://www.ausa.org/>

March, Andrew F. and Mara Revkin, "Caliphate of Law: ISIS' Ground Rules," *Foreign Affairs*, Council on Foreign Relations, April 15, 2015. <https://www.foreignaffairs.com/articles/syria/2015-04-15/caliphate-law>

McCoy, Terrence. "The apocalyptic magazine the Islamic State uses to recruit and radicalize foreigners," *Washington Post*, 16 September 2014. <http://www.washingtonpost.com/news/morning-mix/wp/2014/09/16/>

McClure, Sean M. "The Lost Caravan: The Rise and Fall of al- Qaeda in Iraq, 2003–2007" (MSc. Dissertation, Naval Postgraduate School, 2010). [www.dtic.mil/](http://www.dtic.mil/)

MEMRI: Special Dispatch no. 884 - The Iraqi Al-Qa'ida Organization: A Self-Portrait." Middle East Media Research Institute. <http://www.memri.org/>

Mroue, Bassem. "Syria, Iraq Oil Controlled by Islamic State Group," *ABC News*, 25 September 2014. <http://www.washingtonexaminer.com>

Napoleoni, Loretta. *The Islamist Phoenix: The Islamic State and the Redrawing of the Middle East* (New York: Seven Stories Press, 2014).

Neriah, Jacques. "The Structure of the Islamic State (ISIS)," Jerusalem Center for Public Affairs, 8 September 2014. <http://jcpa.org/structure-of-the-islamic-state/>

Ollivant, Douglas A. and Brian Fishman, "State of Jihad: The Reality of the Islamic State in Iraq and Syria," *War on the Rocks*, May 21, 2014. <http://www.washingtonexaminer.com>

Pollack, Kenneth. "Iraq: Understanding the ISIS Offensive Against the Kurds," The Brookings Institution, August 11, 2014. <http://www.brookings.edu/blogs/markaz/posts/2014/08/11-pollack-isis-offensive-against-iraq-kurds>

Price, Brayan, Dan Milton, and Muhammad al-Ubaydi. "Al-Baghdadi's Blitzkrieg, ISIL's Psychological Warfare, and What It Means for Syria and Iraq," *CTC Perspectives*, 12 June 2014. <https://www.ctc.usma.edu>

Razzouk, Nayla. "Militants Hold Seven Iraq Oil Fields After Syria Blitz, IEA Says," *Bloomberg News*, 12 August 2014. <http://www.bloomberg.com/news/articles/2014-08-12>

Riedel, Bruce. *The Search for Al Qaeda: Its Leadership, Ideology and Future* (Washington D.C.: The Brookings Institution Press, 2008).

Scales, Robert and Douglas Ollivant. "Terrorist Armies Fight Smarter and Deadlier Than Ever," *Washington Post*, August 1, 2014. <https://www.washingtonpost.com>

Shapiro, Jacob. "Smuggling, Syria, and Spending," in *Bombers, Bank Accounts, and Bleedout: Al-Qa`ida's Road In and Out of Iraq*, ed. Brian Fishman, *CTC Report*, 14 July 2008, Chapter 3. [http://www.princeton.edu/~jns/publications/Sinjar\\_2\\_July\\_23.pdf](http://www.princeton.edu/~jns/publications/Sinjar_2_July_23.pdf)

Sherlock, Ruth. "Inside the Leadership of Islamic State: How the New 'Caliphate' is Run," *Daily Telegraph*, July 9, 2014. <http://www.telegraph.co.uk>

Soguel, Dominique. "Heard at Syria's border: Life in the Islamic State is orderly, but brutal," *Christian Science Monitor*, 21 September 2014. <http://www.csmonitor.com>

Tomlinson, Lucas. "Welcome to Islamic State TV: US officials battle to counter 'slick' ISIS media arm," *Fox News*, 11 October 2014. <http://www.foxnews.com>

Varghese, Johnlee. "Islamic State 'Army Police' Takes Charge of Security in Mosul" *International Business Times*, 19 September 2014. <http://www.ibtimes.co.in>

Vitale, Heather Marie and James M. Keagle, "A Time to Tweet, as Well as a Time to Kill: ISIS's Projection of Power in Iraq and Syria," *Defense Horizons*, Institute for National Strategic Studies, National Defense University, Singapore, October 2014. <http://www.isn.ethz.ch>

Vlasic, Mark. "Islamic State sells 'blood antiquities' from Iraq and Syria to raise money," *Washington Post*, 14 September 2014. <https://www.washingtonpost.com>

Wagemakers, Joas. "The Transformation of a Radical Concept: *Al-Wala' wa-l-Bara'* in the Ideology of Abu Muhammad Al-Maqdisi," in Roel Meijer (ed.) *Global Salafism: Islam's New Religious Movement* (New York: Columbia University Press, 2009).

Windrem, Robert. "Who's Funding ISIS? Wealthy Gulf 'Angel Investors,' Officials Say," NBC News, 21 September 2014. <http://www.nbcnews.com>

Aaron Y. Zelin, "Up to 11,000 Foreign Fighters in Syria; Steep Rise Among Western Europeans," *ICSR Insight*, 17 December 2013. <http://icsr.info/2013/12>

Zelin, Aaron. "The Islamic State of Iraq and Syria Has a Consumer Protection Office," *The Atlantic*, June 13, 2014. <http://www.theatlantic.com/international/archive/2014/06>

Al-Dulaimy, Mohammed and Hannah Allam, "Witnesses Describe How Islamists Leveled Sunni Village as a Warning," McClatchy Newspapers, July 11, 2014. <http://www.mcclatchydc.com>

Al-Khalidi, Suleiman. "Here's How ISIS Uses Oil to Fuel Its Advances," *Business Insider*, 18 September 2014. <http://www.businessinsider.com>

Al-Khatteeb, Luay, and Eline Gordts. "How ISIS Uses Oil to Fund Terror," *Brookings*, 27 September 2014. [http://www.huffingtonpost.com/2014/09/27/isis-oil\\_n\\_5877008.html](http://www.huffingtonpost.com/2014/09/27/isis-oil_n_5877008.html)

Al-Qarawee, Harith. "Al-Qaeda Sinks Roots in Mosul," *al-Monitor*, 24 October 2013. <http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2013/10/al-qaeda-mosul-iraq-sunnis-minorities.html>

Al-Ubaydi, Mohammad. "The Group That Calls Itself a State: Understanding the Evolution and Challenges of the Islamic State," The Combating Terrorism Center at West Point, 2014. <https://www.ctc.usma.edu>

Al-Zarqawi, *Untitled Letter*, 2004, [http://www.cpa-iraq.org/transcripts/20040212\\_zarqawi\\_full.html](http://www.cpa-iraq.org/transcripts/20040212_zarqawi_full.html) (accessed January 7, 2010).

## نقش مرجعیت آیت‌الله سیستانی در روند دولت سازی در عراق پس

### از سقوط صدام

ارسلان قربانی شیخ نشین<sup>۱</sup>

استاد روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

سعید بشیری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات و مدرس دانشگاه پیام نور

جواد علیزاده

دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۱/۲۰ - تاریخ تصویب ۹۴/۳/۲۷)

### چکیده

عراق از نظر اجتماعی دارای بافت موزاییکی و متشکل از گروه‌های قومی - فرقه‌ای متعدد است. ماهیت سه‌گانه جمعیتی و سیاسی آن کشور، همواره زمینه‌های بالقوه تنش و جدایی را در بردارد. حمله آمریکا و متحدانش و سقوط رژیم صدام، نیروهای اساسی در شمال و جنوب عراق را که برای سالیان طولانی سرکوب شده بودند، آزاد کرد و فرصت مناسبی در اختیار آنان برای کسب سهم بیشتری از قدرت حکومت در بغداد قرار داد. شیعیان، اهل سنت و کردها سه گروه اصلی قومی - فرقه‌ای با گرایش‌های متفاوت در عراق هستند. آنچه در زمینه نقش شیعیان در فرآیند دولت سازی در عراق اهمیت دارد این است که شیعیان در طول دهه‌های گذشته بنا بر دلایل مختلفی از قدرت دور بوده‌اند. سقوط دولت صدام موجب گردید تا نقش مرجعیت شیعه به عنوان یک نیروی سیاسی و کنشگری فعال، بیش از پیش مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

این مقاله در پی بررسی نقش مرجعیت شیعه در فرآیند دولت سازی عراق با تأکید بر تقویت حاکمیت شیعی در اندیشه آیت‌الله سیستانی می‌باشد. با توجه به ساختارهای قومی، قبیله‌ای و مذهبی در سیاست امروز عراق به نظر می‌رسد که مواضع فقهی و سیاسی مرجعیت

---

امروز در خصوص ایفای نقش نظارتی، ارشادی و کنشگری فعال در نظام سیاسی، تأثیرات مهمی در تحولات سیاسی - اجتماعی و فرآیند دولت سازی با تقویت حاکمیت شیعی در عراق امروز داشته است.

واژه های کلیدی: آیت الله سیستانی، دولت سازی، عراق، شیعه، مرجعیت



## مقدمه

عراق محل حضور اقوام و مذاهب مختلف در صحنه اجتماع است. گوناگونی مذهبی به ویژه رقابت شیعه و سنی، بافت قدرت و تحولات اجتماعی این کشور را برجسته کرده است. عراق به دلیل تنوع قومی - فرقه‌ای، سیاسی - اجتماعی و مذهبی - ایدئولوژیکی، همواره در معرض آسیب‌دیدگی بوده است که این هویت و ساختار موزاییکی این کشور ساختار قدرت در عراق را در وضعیت پیچیده‌ای قرار داده است. در گذشته، حضور اقلیت سنی در رأس هرم قدرت، فشارهای شدیدی بر شیعیان این کشور وارد آورده بود. حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و سرنگونی رژیم بعثی موجب وجود رقابتهای مذهبی، سیاسی و ایدئولوژیک در تقسیم قدرت، گسترش خشونت و افزایش تروریسم و نیروهای افراطی، رقابت نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی در عراق و تقویت عنصر شیعی و کردی در ساختار سیاسی عراق گردیده است.

اشغال عراق توسط آمریکا در مارس ۲۰۰۳ فصل جدیدی را در تاریخ سیاسی این کشور گشود و بدین سان این کشور از یک نظام استبدادی و دیکتاتوری مطلق به یک نظام دموکراسی توافقی تغییر ماهیت داد. در ژوئن ۲۰۰۴، دولت موقت؛ اداره امور عراق را به دست گرفت و با برگزاری انتخابات و تشکیل مجمع ملی انتقالی، در ژانویه ۲۰۰۵ دولت انتقالی عراق شکل گرفت. پس از آن با برگزاری انتخابات، اولین دولت دائمی عراق آغاز بکار کرد. پس از تصویب قانون اساسی و شکل‌گیری برخی نهادهای مهم، انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ به عنوان نخستین انتخابات آزاد در عراق طی چند دهه اخیر، موجب بروز تحولات شگرف سیاسی و اجتماعی در این کشور شد. مسئله مهمی که در این انتخابات به وقوع پیوست، ورود گروه‌های شیعی به ساختار قدرت در عراق بود؛ امری که علی‌رغم برخورداری از اکثریت عددی در ساختار جمعیتی کشور، برای چندین دهه از آن محروم بودند. در کنار این تحول مهم، کردها نیز برای نخستین بار فرصت یافتند تا در ارکان و ساختار جدید قدرت، سهم قابل‌توجهی را نصیب خود

نمایند. امروزه شیعیان در کلیه نهادهای سیاسی جدید التاسیس جایگاه مناسبی به خود اختصاص داده‌اند؛ به طوری که در هیچکدام از نهادهای اساسی، بدون نظر شیعیان تصمیم سازی امکان‌پذیر نیست. با توجه به واقعیت‌های موجود در عراق امروزی، در آینده نزدیک، نظم جدید ژئوپلیتیکی در این کشور با تأثیرگذاری زیاد شیعیان تثبیت خواهد شد. به رغم برخی عناصر مزاحم، هیچ‌گونه عنصر مهم و جدی که بتواند مانع تثبیت نظم جدید ژئوپلیتیکی مورد نظر شود، مشاهده نمی‌شود.

سؤال اصلی این مقاله اینگونه بیان می‌شود که نقش مرجعیت آیت‌الله سیستانی در تقویت جایگاه شیعیان در حاکمیت سیاسی عراق چگونه قابل ارزیابی است؟ در پاسخ به آن می‌توان فرضیه‌ای بدین ترتیب بیان داشت که آیت‌الله سیستانی با ارائه بنیان‌های مشروعیت برای دولت نو پای عراق نقش تأیید کننده در فرآیند دولت سازی با حاکمیت شیعی ایفا نموده است.

### دولت در نظریه‌های روابط بین‌الملل

به‌طور سنتی، مهم‌ترین و محوری‌ترین واحد مورد تأکید نظریه‌های روابط بین‌الملل، دولت و تعاملات آن‌ها با یکدیگر بوده است. چه واقع‌گرایی و چه نو واقع‌گرایی، هر دو دولت‌ها را مهم‌ترین بازیگران صحنه بین‌الملل و در نتیجه مهم‌ترین واحد تحلیل و تبیین روابط بین‌الملل می‌شناسند. از نظر هواداران این دو نظریه، مطالعه روابط بین‌الملل در واقع مطالعه روابط میان دولت‌هاست (حاجی‌یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۱۶). کانون توجه واقع‌گرایی بر امنیت و قدرت است. بر اساس دیدگاه متفکران مشهور رئالیست همچون ای. ایچ. کار، مورگنتا، دانیل برنارد و دیگران، دولت‌ها بازیگران خودیار و عقلانی هستند که در پی به حداکثر رساندن قدرت و از این طریق افزایش ضریب امنیت و شانس بقای خود می‌باشند. در مجموع بر اساس نظریه واقع‌گرایی، سیاست بین‌الملل روابط بین دولت - ملت‌ها می‌باشد (همان: ۱۲۶). در تفکر نو واقع‌گرایی، دولت‌ها به عنوان موجودیت‌های واحد، بازیگران مرکزی در سیاست بین‌الملل در نظر گرفته

می شوند و علیرغم تحولات شگرف جهانی، همچنان مرکزیت خود را حفظ می کنند. در واقع در این تفکر، دولت در عرصه سیاست بین الملل بار بزرگی را در هدایت و تنظیم سیاست های بین المللی بر دوش می کشد که حتی در عصر جهانی شدن نیز تغییری جدی در بازیگری دولت حاصل نخواهد شد. لیبرالیسم نیز به شکلی دیگر یک نظریه دولت محور قلمداد می گردد. در جایی که واقع گرایی، رفتار دولت ها را با تمرکز بر موضوع جنگ مطالعه می کند، لیبرالیسم عمدتاً رفتار دولت ها را بر مبنای همکاری و صلح مورد بحث قرار می دهد. هر دو، این دو وضعیت را در سطح روابط بین الملل بر مبنای بازیگری دولت به بررسی گذاشته اند. نهادگرایی نئولیبرال و نیز نو واقع گرایی بر این اعتقادند که دولت ها بازیگران اصلی در سیاست بین الملل هستند و بر این اساس هر دو فرض می کنند دولت ها بازیگران عقلانی می باشند که منافع مورد انتظارشان را افزایش می دهند. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۶۶) از نظر ساختارگرایان دولت ها به نحوی از انجا منعکس کننده منافع طبقات اجتماعی حاکم اند و دولت در عرصه سیاست بین الملل در چارچوب نظام سرمایه داری جهانی عمل می کند (قوام، ۱۳۸۶: ۱۵).

### تئوری های دولت سازی

در رابطه با دولت سازی و شکل گیری دولت دو نظریه وجود دارد: در نظریه نخست دولت یک پدیده درونی است و منشأ داخلی دارد که توسط نیروهای داخلی یک کشور شکل می گیرد؛ در نظریه دوم دولت پدیده ای بیرونی است که دارای منشأ خارجی می باشد و توسط نیروهای خارجی بر مردم یک سرزمین تحمیل می شود. (شفیعی، ۱۳۸۳: ۹) در رابطه با منشأ درونی دولت و شکل گیری، ماهیت و در نهایت کارکرد آن، دو نظریه مطرح شده است:

الف) یک نظریه دولت را به عنوان پدیده ای اندام وار تلقی می نماید.

ب) نظریه دوم دولت را پدیده ای ابزار گونه یا ساختگی می داند. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۹۲) نظریه دولت به عنوان پدیده ای اندام وار، دولت را از حیث کارکرد، تکوین و

تکامل به اندام‌واره‌های پیشرفته تشبیه می‌کند در اینجا دولت همانند خانواده و جامعه مدنی، اندام‌واره‌ای است که خود تحول و تکامل یافته و حاوی غایاتی والاتر از غایات جزئی و فردی است (همان: ۹۵) در نظریه ابزاری، دولت محصول عمل ارادی انسان است. ابزاری است که انسان‌ها برای رسیدن به اهداف خاصی آن را ساخته‌اند. دولت نتیجه قرارداد اجتماعی برای تأمین نظم و امنیت در یک محدوده خاص است و دولت برای انسان وجود دارد، نه انسان برای دولت (وینسنت، ۱۳۷۱: ۲۱۶). برخی نظریه‌ها برای ایجاد دولت به منشأ خارجی و بیرونی اعتقاد دارند. بر اساس این دیدگاه‌ها، دولت پدیده‌ای است که توسط گروه‌های داخلی یک کشور، شکل نمی‌گیرد، بلکه دولت گاه در نتیجه اجبار و به ویژه از ناحیه خارج بر مردم و سرزمین خاصی تحمیل می‌شود (شفیعی، ۱۳۸۳، ۱۱). دولت - ملت‌سازی در مطالعات روابط بین‌الملل از اهمیت محوری برخوردار است، این مبحث بسیاری از مسائل را در روابط بین‌الملل چنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که مطالعات هر چه بیشتر و گسترده‌تر در این باره را ضرورت می‌بخشد. در حال حاضر بسیاری از واقعیت‌های جهانی را از دریچه این روند به خوبی می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. دولت‌سازی روندی است در جهت دولتمداری کارآمد و ملت‌سازی روندی است در جهت یک هویت مشترک یا همان ملت‌مداری یا زیست ملی. (زرگر، ۱۳۸۵: ۱۱۰). دولت‌سازی، در واقع ایجاد و تقویت نهادهای حکومتی همچون نیروهای ارتش و پلیس، دستگاه قضایی، بانک مرکزی، استقرار نظام و نهادهای مالیاتی، بهداشت و آموزش و... است. (فوکویوما، ۱۳۸۲: ۴). از نظر "جیگز" دولت‌سازی به عنوان توانایی دولت برای انباشت قدرت تعریف شده است. دولت‌سازی فرایندی است که دولت نه تنها از نظر سودمندی اقتصادی و اجبار حکومتی بلکه از نظر قدرت نهادی و سیاسی رشد پیدا می‌کند. قدرت دولت سه چهره متمایز دارد: الف- قدرت به عنوان ظرفیت‌های ملی؛ ب- قدرت به عنوان ظرفیت سیاسی و ج- قدرت به عنوان انسجام نهادی. (Jagers, 1992:29) دولت‌سازی

روندی است که از طریق آن رابطه بین دولت و مردم تنظیم شده و در قالب ساختارهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اساساً حقوقی تعریف و نهادینه می شود (جاودانی مقدم، ۱۳۸۸: ۲). در دولت سازی فرایندی است نهادهای قضایی، اجرایی، مقننه و نیروی اجبار و نظامی شکل می گیرند. در این روند، ثبات در اولویت قرار دارد (غرایان زندی، ۱۳۸۹: ۴۷).

در برخی کشورهای جهان سوم به ویژه در منطقه خاورمیانه، دولت - ملت به معنای واقعی آن شکل نگرفته و وابستگی به هویت ها و فرهنگ های قومی و محلی از احساس تعلق به واحدهای ملی بیشتر است. عراق از جمله این کشورها به شمار می رود که بعد از جنگ جهانی اول با پیوستن سه ایالت عثمانی یعنی بصره، بغداد و کردستان با مشخصه ها و فرهنگ های نسبتاً متفاوت، توسط انگلستان ایجاد شد. حاکمیت اقلیت اعراب سنی و فقدان زمینه های مشارکت اکثریت شیعی و کردها در قدرت سیاسی عراق و در نتیجه تلاش دولت برای ایجاد نظام سیاسی بر مبنای سیاسی، هویتی و فرهنگی تک بعدی وضعیت، عمده ترین مانع برای شکل گیری دولت - ملت در این کشور طی دهه های گذشته بوده است. علاوه بر آن در کشور عراق یک عامل خارجی تلاش می کند در روند دولت - ملت سازی مداخله کرده و در واقع این روند توسط نیرویی خارجی هدایت می شود. این نوع مدل را می توان دولت سازی از بیرون نامید (قوام و زرگر، ۱۳۸۷: ۲۲۸). در این مدل ابتدا دولتی کارآمد با نهادهای حکومتی تثبیت شده، ایجاد و پس از حفظ و تأمین نظم عمومی، در جهت ملت سازی تلاش شود. در این مدل، دولت سازی مستقیماً توسط عامل خارجی یا یک دولت خارجی یا ائتلافی از دولت ها شکل می گیرد. این نوع دولت سازی معمولاً در وضعیت های استثنایی مشاهده می گردد و به طور عمده روندی کارآمد ندارد (همان، ۲۳۳). فروپاشی رژیم بعث منجر به نهادینه شدن مشارکت تمامی گروه های اجتماعی در روند سیاسی و دگرگونی در ساختار قدرتی شد که هویت عراق را بر مبنای پان عربیسم مبتنی بر مذهب سنی و نوعی

سوسیالیسم التقاطی تعریف می‌کرد. از آن جا که روند دولت سازی روندی درونی است و با هدایت و کنش های نیروهای داخلی پیش می‌رود، اگر با ضعف و ناکارآمدی مواجه شود، باید موانع را عمدتاً در این سطح جستجو کرد. اما از سویی نمی‌توان صرفاً در سطح داخلی به دنبال چالش‌ها و موانع بود، زیرا روند دولت سازی پدیده ای است که در ارتباط و تعامل با دیگران شکل می‌گیرد. در واقع یک واحد دولتی، در عین حال که در سطح داخلی درگیر روند پیچیده و پرچالش دولت - ملت سازی است، سعی می‌کند این روند را از طریق پیشبرد و تحکیم استقلال خود در برابر یک قدرت سنتی مداخله‌گریا تهییج نیروی ناسیونالیسم در مقابل مداخله جویی کشورهای بیگانه تثبیت نموده و بهبود بخشد (قوام، زرگر، ۱۳۸۷: ۲۵۰)

#### موقعیت و ژئوپلیتیک عراق

ژئوپلیتیک عبارت است از مطالعه روابط همکاری یا رقابت میان قدرت‌ها بر اساس امکاناتی که محیط جغرافیایی در اختیار می‌گذارد، یا امکاناتی که در این راستا می‌توان از محیط جغرافیایی گرفت. در واقع ژئوپلیتیک را می‌توان هنر ایجاد موازنه قدرتی با رقیبان در سطوح منطقه‌ای و جهانی در راستای تأمین امنیت، جهت حفظ و گسترش منافع ملی در سطوح منطقه‌ای و جهانی دانست. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۱). عراق از شمال با ترکیه و سوریه، از مغرب و جنوب با اردن و عربستان و کویت، از شرق با ایران و کرانه باریکی نیز به عرض ۵۸ کیلومتر با خلیج فارس در جنوب شرقی همسایه است. از نظر اقتصادی تا زمان جنگ با ایران، کشور ثروتمندی بود و ذخایر ارزی عراق بیش از سی میلیون دلار بود که تمامی آن هزینه جنگ گردید (طلوعی، ۱۳۸۵: ۶۷۴). عراق که به لحاظ برخورداری از عوامل مختلف ژئوپلیتیک، دارای بسترهای لازم برای ایفای نقش مؤثر در منطقه خاورمیانه و جهان می‌باشد. موقعیت عراق در شمال خلیج فارس موجب شده است که بسیاری از صاحب نظران، عراق را دومین کشور در منطقه آسیای جنوب غربی بدانند که دارای امکانات مناسب جغرافیایی است و در بین

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس مقام ویژه‌ای دارد. به همین دلیل است که عراق همواره از نظر تاریخی با درک ژئوپلیتیک خود، به دنبال کسب رهبری در بین کشورهای منطقه بوده است (عزتی، ۱۳۸۱: ۱۴۹). پس از روی کار آمدن صدام در عراق در سال ۱۹۷۸، جاه‌طلبی وی برای تبدیل به یک قدرت منطقه‌ای و ایفای نقش رهبری جهان عرب، زمینه برهم خوردن تعادل قدرت در منطقه را فراهم آورد. تهاجم عراق به ایران و کویت نمایانگر زیاده‌طلبی‌های صدام در سالهای پایانی قرن بیستم بود. جمعیت کافی و متناسب، زمین‌های کشاورزی بسیار حاصلخیز، نیروی انسانی کافی و تقریباً باکیفیت در خاورمیانه، ذخایر قابل توجه نفت و گاز و قرار گرفتن در منطقه‌ای راهبردی از عوامل مهم کشور بودن هستند که کشورهای زیادی در جهان سوم از آن بی‌بهره‌اند (غرایاق زندی، ۱۳۸۹: ۳۱). وجود عنصر کردی، ژئوپلیتیک عراق، مرزهای آبی و خاکی، وجود بیش از ۶۰٪ شیعه در این کشور، ناامن بودن فضای داخلی این کشور بعد از حمله سال ۲۰۰۳، قدرت‌یابی نیروهای سیاسی شیعی، نیازمندی و پتانسیل‌های اقتصادی - عمرانی این کشور، حضور قدرت‌های بین‌المللی و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در این سرزمین و نمونه‌های فراوان دیگر از جمله مواردی است که اهمیت عراق را برجسته کرده است (درویشی، پرتو، ۱۳۹۰: ۱۴). تحولات ناشی از سقوط رژیم صدام حسین و خروج شیعیان از تنگنای ژئوپلیتیک به صورت بارزی نقش ژئوپلیتیک شیعیان در عراق را ارتقاء بخشیده است. اکثریت مجلس نمایندگان، پست نخست‌وزیری و بسیاری از پست‌های دولتی در اختیار شیعیان قرار دارد. اماکن مقدس شیعیان در عراق و همچنین وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در مناطق جنوبی عراق، تأثیر شیعیان به عنوان یک عامل مهم ژئوپلیتیک در سطح منطقه و نظام بین‌الملل مضاعف می‌گردد. در مجموع فروپاشی رژیم صدام نقطه عطفی در روند سیاسی شدن شیعیان و برخورداری آنها از هویت دوگانه سیاسی و مذهبی در جامعه عراق محسوب می‌گردد.

### چالش‌های روند دولت‌سازی در عراق

عراق از لحاظ تنوع جمعیتی و گسست‌های فعال و متراکم قومی - فرقه‌ای، اجتماعی - سیاسی و مذهبی - ایدئولوژیک، شرایطی کم‌نظیر در خاورمیانه و در بین کشورهای خاورمیانه دارد که علت اصلی آن را نیز باید در موضوعات تاریخی، بخصوص در تصنعی بودن و اصالت نداشتن مفهوم دولت و حاکمیت در این کشور جستجو کرد. کثرت و تنوع احزاب و گرایش‌های متعدد در عراق به جای ایجاد انسجام و ثبات در ساختارهای سیاسی رسمی و غیررسمی عراق، موجب ایجاد تنش و چالش در این کشور شده است. گوناگونی مذهبی به ویژه رقابت شیعه و سنی، بافت قدرت و تحولات اجتماعی عراق را برجسته کرده است.

منازعات قومی - مذهبی در عراق دو شکل عمده دارد؛ یکی، منازعه قومی و کردی - عربی و در قالب اختلافات بین دولت مرکزی و اقلیم کردستان جلوه‌گر بوده است (درخشه، ملکی، ۱۳۹۳: ۹۷). دوم، منازعه مذهبی شیعی - سنی که در برگزیده اختلافات عمده گروه‌های شیعی و سنی، از جمله در مورد نحوه تقسیم قدرت در نظام سیاسی جدید و ساختار و عناصر نیروهای نظامی و امنیتی و میزان حضور عناصر بعثی رژیم سابق در ساختارهای سیاسی و نظامی و امنیتی بوده است. علاوه بر این، اقدامات تروریستی گروه‌های افراط‌گری سنی، مانند القاعده، در مقابل شیعیان عراق نیز در قالب منازعه مذهبی شیعی - سنی در خور بررسی است (اسدی، ۱۳۹۱: ۲۵۲-۲۵۳). با تسلط نخبگان سنی، الگوی قوم‌گرایی عربی آن‌ها برای دولت ملت‌سازی در عراق برای چندین دهه به پارادایم غالب تبدیل شد. اما خود این نخبگان عرب سنی اذعان کردند که در طول دهه ۱۹۲۰ نیز هیچ نشانی از احساسات یکپارچه ملی در عراق وجود نداشت و ایده یک ملت عرب حتی میان عرب زبان‌های این کشور به سختی به چشم نمی‌خورد (مسجدی، ۱۳۸۷: ۲۱۸) در دوره جدید به دلیل ضعف نسبی دولت مرکزی در عراق و ناتوانی آن در اعمال کامل حاکمیت و فعال شدن نیروهای گریز از مرکز و



گروه‌های مخالف دولت، تأثیرگذاری و نقش بازیگران منطقه‌ای ذی‌نفع در روند سیاسی - امنیتی عراق بسیار افزایش یافته و این امر به واسطه منافع و اهداف متعارض این بازیگران در عراق، پیشبرد روند سیاسی و مصالحه گروه‌های سیاسی و هم‌چنین امنیت‌سازی در این کشور را با چالش مواجه ساخته است (تخشید، نوریان، ۸۷). چالش‌های سیاسی - اجتماعی جدید در عراق را از باید متأثر از سیستم سیاسی کنونی و پراکندگی و دسته‌بندی اجتماعی، فرقه‌ای، قومی و مذهبی در این کشور دانست. وجود احزاب و ائتلاف‌های سیاسی صورت گرفته از نخستین انتخابات پارلمانی پس از فروپاشی صدام تاکنون، مجموعه‌ای از پیوندها و گسست‌های ناپایدار در صحنه عراق را به نمایش می‌گذارد (خوش‌آیند، ۱۳۹۱). بخشی از موانع دولت - ملت‌سازی در عراق جدید به حاکمیت دولت اقتدارگرا در این کشور طی دهه‌های گذشته و شکل‌گیری سازمان‌ها و بوروکراسی‌های نظامی و امنیتی سرکوبگر مربوط می‌شود. از سویی نیز انحلال ارتش و سازمان‌های نظامی و امنیتی صدام و شورش ناراضیان سلفی سنی، باعث شکل‌گیری چرخه دامنه‌دار ناامنی در عراق شد. در حوزه سیاسی، روند دولت - سازی به ایجاد نهادهای سیاسی مشروع و مورد پذیرش تمام گروه‌های اجتماعی، سیاسی و اجماع در خصوص نقش هر کدام از گروه‌ها در ساختار سیاسی منجر نشده است. در حوزه امنیتی، تلاش‌های دولت جدید و نیروهای ائتلاف برای کنترل شورش‌ها و فعالیت گروه‌های شبه‌نظامی و تأمین امنیت شهروندان عراقی نتایج مثبتی در پی نداشته و در حوزه اقتصادی نیز دولت در زمینه تقویت زیرساخت‌های اقتصادی، کاهش نرخ بیکاری و تأمین خدمات اساسی برای مردم عراق، به موفقیت چندانی دست نیافته است. در این راستا دولت عراق در طول دهه گذشته اصولاً دولتی ضعیف بوده و از انجام کار ویژه‌های خود در زمینه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی بازمانده است. چالش‌های ناشی از رقابت گروه‌های مختلف قومی و سیاسی در داخل عراق و آثار زیانبار ناشی از بی‌ثباتی و جنگ داخلی، افراط‌گرایی، تفرقه‌های قومی و مذهبی و نهایتاً

فعالیت‌ها و ززمه‌های گروه‌ها و طوایف مختلف جهت استقلال‌طلبی و تجزیه این کشور، از جمله چالش‌های جدیدی می‌باشند (برزگر، ۱۳۸۶: ۶۳)

### ۱. بحران هویت ملی در عراق

هویت ملی در فرآیند دولت‌سازی از اهمیت بالایی برخوردار است و در واقع نمود بارز انسجام یک جمعیت هم‌فرهنگ در معنای واقعی ملت است. در واقع بدون وجود یک جمع یکپارچه و منسجم که به ارزش‌ها و نمادهای مشترکی وفادار بوده و به منافع مشترکی می‌اندیشند، نمی‌توان صحبت از هویت ملی کرد (بشیریه، ۱۳۸۲: ۵۶). در روند دولت‌سازی، ابتدا حکومت متمرکز و قوی ایجاد می‌شود و با انباشت قدرت و ایجاد نهادهای کارآمد سیاسی، مرزهای ملی سرزمینی تعیین و توان حفظ استقلال و حاکمیت ملی دولت بالا می‌رود (قوام و زرگر، ۱۳۸۷: ۳۳۵) عراق کشوری است که بر پایه چند گروه قومی متعارض شکل گرفته، به‌طور مداوم درگیر حل بحران هویت ملی بوده است. این کشور عمدتاً در حل این بحران ناتوان بوده و در اکثر مواقع برخی گروه‌های قومی به دلیل قرابت‌های فرهنگی از خود مقاومت نشان داده و واگرایی را بر همگرایی ترجیح داده‌اند که این خود موجب کندی روند دولت‌سازی شده است. از سویی دیگر تداوم ناامنی‌های داخلی و خارجی و عدم حل بحران یکپارچگی و هویت ملی، موجب شکل‌گیری و تداوم دولت امنیت‌گرای اقتدارگرا و مانع از شکل‌گیری و پیشرفت نهادهای دمکراتیک شده است.

### ۲. شکاف میان دموکراسی‌سازی و امنیت‌سازی

عراق در دوران انتقالی، نمونه آشکار وجود شکاف عمیق میان روند دموکراسی‌سازی و امنیت‌سازی بود. دموکراسی‌سازی و تقویت نقش ملتها در تعیین سرنوشت خود منجر به گسترش تقاضاهای سیاسی و ناامنی در کوتاه‌مدت و این ناامنی، مانع از گسترش دموکراسی می‌گردد و نیاز به یک دولت مرکزی قوی را ضروری می‌سازد. بخشی دیگر از این مشکل نیز به حاکمیت دولت اقتدارگرای عراق در دهه‌های گذشته

و شکل‌گیری سازمان‌ها و بوروکراسی‌های نظامی و امنیتی سرکوبگر بر می‌گردد که با روند بعثی‌زدایی و پاکسازی و انحلال سازمان‌های پیشین و ایجاد ساختارهای جدید امنیتی، مشکلات امنیتی عراق را افزایش داده است (جاودانی‌مقدم، ۱۳۸۸: ۸). وجود فرهنگ سیاسی غیردموکراتیک، فقدان باورهای دموکراتیک، ساختارهای قبیله‌ای و عشیره‌ای، نفوذ اشخاص دارای مشروعیت سنتی و کاریزماتیک در اذهان عمومی، اقدامات خشونت‌آمیز در برخورد با مسائل سیاسی، برداشتهای متفاوت و گاهی متضاد احزاب از قانون اساسی عراق، پایبند نبودن به قانون اساسی عراق از عمده عوامل و موانع داخلی دموکراسی در عراق به شمار می‌روند (درخشه، ملکی، ۱۳۹۳: ۱۱۴). در فضای به وجود آمده، پس از سرنگونی صدام این ساختارهای فرسوده، بیشترین تأثیرات را در فرایندهای سیاسی عراق داشته است. همه احزاب کوشیده‌اند تا با شخصیت‌های برجسته شهری و شیوخ قبایل و کدخداهای روستایی ارتباط برقرار کنند. سیاست ائتلاف‌سازی مشتری مدارانه، از یک سو، و سیاست کلان رقابت حزبی مذهبی- قومی، از سوی دیگر، فضای دموکراسی در این کشور را تحت‌الشعاع قرار داده است (وایمر، ۱۳۸۷: ۹۷).

### ۳. اجرای فدرالیسم در قانون اساسی جدید عراق

از دیگر زمینه‌های چالش روند دولت سازی در عراق، چالش‌های مربوط به اجرای قانون اساسی جدید عراق است. در این راستا به رسمیت شناخته شدن حق فدرالیسم در قانون اساسی، از زمینه‌های مهم و بالقوه چالش در راستای اجرای روند صحیح دولت سازی در عراق می‌باشد؛ هرچند به‌کارگیری فدرالیسم و ویژگی‌های پیشرفته آن گام مهمی در جهت پیشرفت یک منطقه به حساب می‌آید، اما در مورد منطقه خاورمیانه به دلیل وجود مرزهای ساختگی و تضاد در روابط قدرت و سیاست و وجود روحیه عدم تساهل و پذیرش یکدیگر از سوی قومیت‌ها، همچنان این مسئله ملاک شکل‌گیری تنش و تضاد است. در یک نظام فدرال، میل به خودمختاری تقویت می‌شود که این

مسئله در عراق به ویژه در میان کردهای این کشور با مشکل مواجه شده است (جاودانی مقدم، ۱۳۸۸: ۵). از دیگر چالشهای پیش روی استقرار و ثبات دولت فدرال در عراق، مشکلات فرهنگی ناظر بر عدم پذیرش این نظام و وجود تعصبات شدید در اندیشه مردم عراق است (منصوریان، صداقتی، ۱۳۸۹: ۱۷۸). آن دسته از رهبران سیاسی شیعه که مخالف شکل‌گیری نظام فدرالیسم در عراق هستند، اعتقاد دارند که شیعیان با برخورداری از جمعیت ۶۵ درصدی، عملاً می‌توانند حاکمیت حداکثری را اعمال نمایند، و لذا نیازی به فدراتیو شدن نمی‌بینند (Visser:2006).

#### ۴. چالش‌های ناشی از خلأ قدرت در عراق

یکی از چالشهای حکومت‌ها در منطقه خاورمیانه قبل از ورود به فرآیند دولت‌سازی، چگونگی برقراری و حفظ امنیت است. اهمیت این مسئله تا آنجاست که حتی تداوم مشروعیت و حضور دولت‌ها در صحنه، بستگی مستقیم به عملکرد و توان آن‌ها در حفظ امنیت داخلی یک کشور دارد، چرا که هیچگونه فعالیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، بدون امنیت امکان‌پذیر نیست. مهم‌ترین چالش داخلی دولت عراق، خلأ قدرت در سطح داخلی در راستای چگونگی برقراری و حفظ امنیت در کشور می‌باشد که بدون آن هرگونه تحول بنیادین از قبیل حرکت به سوی فرآیند دموکراسی‌سازی و توسعه اقتصادی و اجتماعی در این کشور با مشکل مواجه خواهد شد. از دیگر چالشهای روند دولت‌سازی در عراق، چگونگی ایجاد تعادل بین روند تقویت دولت مرکزی در جهت حفظ نظم و امنیت عمومی و برآورده کردن حقوق گروه‌های مختلف سیاسی است. خلأ قدرت موجب افزایش توقعات سیاسی گروه‌های قومی و مذهبی در عراق شده است. بعد از سقوط اقلیت سنی، برای اولین بار گروه‌های شیعه و کرد با توجه به ویژگی‌ها و ظرفیت‌های جمعیتی، سرزمینی و غیره خواهان سهم متناسب با شأن و جایگاه خود در صحنه قدرت سیاسی می‌باشند (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۳).

### دولت سازی در عراق با تاکید بر نقش مرجعیت آیت الله سیستانی

عراق از نظر اجتماعی دارای بافت موزاییکی و متشکل از گروه‌های قومی - فرقه‌ای متعدد است. به عبارتی می‌توان این کشور را مینیاتوری از خاورمیانه تلقی کرد. ماهیت سه‌گانه جمعیتی و سیاسی کشور عراق، همواره زمینه‌های بالقوه تنش و جدایی را در بردارد. تحولات اخیر و سقوط حزب بعث، نیروهای اساسی در شمال و جنوب عراق را که برای سالیان طولانی سرکوب شده بودند، آزاد کرد و فرصت مناسبی را در اختیار آنان برای کسب سهم بیشتری از قدرت حکومت در بغداد قرار داد. شیعیان عرب، اعراب سنی و کردها سه گروه اصلی قومی - فرقه‌ای با گرایش‌های متفاوت در عراق هستند. شیعیان بزرگترین گروه در عراق هستند که در حدود ۶۰ تا ۶۵ درصد جمعیت ۳۲ میلیونی عراق را تشکیل می‌دهند. این گروه در سه مقطع تاریخی نقش مهمی در عراق داشته‌اند. یکی در زمان شکل‌گیری کشور عراق، پس از فروپاشی عثمانی و شورش علیه بریتانیا در سال ۱۹۲۰، دیگری پس از حمله آمریکا به عراق، برای آزادسازی کویت در ۱۹۹۱، و در نهایت پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، شیعیان به لحاظ دموکراسی عددی به میزان معنای جمعیت مساوی با میزان سهم در قدرت در عراق باید وجه غالب را در حکومت داشته باشند. بر همین اساس، شیعیان به رغم این که تمام لوازم تأسیس منطقه فدرالی و یا حتی استقلال را از نظر جمعیت و سرزمین مرغوب و مناطق نفتی بصره در جنوب حتی بیش از کردها داشته‌اند همواره طرف دار حاکمیت سرزمینی عراق بودند. آن چه که در زمینه‌ی نقش شیعیان در فرآیند دولت‌سازی در عراق اهمیت دارد این است که شیعیان در طول دهه‌های گذشته بنا بر دلایل مختلفی از هرم قدرت دور بوده‌اند. از جمله عواملی که در این راستا می‌تواند به عنوان موانع بازدارنده و عدم موفقیت جنبش‌های اسلامی عراق مورد نظر قرار گیرد عبارتند از:

- ضعف فرهنگی شیعیان و وضعیت نیمه مدنی آنان با توجه به شرایط خاص اقلیمی به خصوص در جنوب عراق
  - ساخت عشیره‌ای و نقش تعیین‌کننده شیوخ عشایر
  - نبود رهبری با اقتدار و فراگیر به علت مشی سنتی وعدم دخالت علمای پیشین عراق در سیاست
  - اختلاف بین سه طیف همگرا با ایران، مستقلین و طیف‌هایی که تمایلی به وابستگی به ایران ندارند
  - ایرانی بودن برخی مراجع تقلید
  - تفاوت رویکرد مبارزاتی شیعیان با سنی‌ها به نحوی که شیعیان خواهان اقدامات انقلابی و تغییر از پایین هستند
  - نبود تجارب مترکم و ضعف فعالیت‌های نظام‌مند و تشکیلاتی بین شیعیان
  - ویژگی‌های ساختاری نظام سیاسی پیشین مبتنی بر ایدئولوژی بعثی و فرهنگ خاص نخبگان عراق
  - الزامات منافع ملی کشورهای منطقه و نگرانی آنان نسبت به شکل‌گیری مدل ایرانی حکومت اسلامی در عراق
  - شرایط متغیر نظام بین‌الملل با تأکید بر الزامات راهبردی هژمونی یک‌جانبه‌گرایی امریکا (برنا بلداجی، ۱۳۸۳: ۵۲-۴۲).
- سقوط دولت صدام حسین توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا در مارس ۲۰۰۳ موجب گردید تا نقش مرجعیت شیعه به عنوان یک نیروی سیاسی و کنشگری فعال بیش از پیش مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ هر چند مرجعیت شیعه در عراق پیش از این نیز در طول حیات سیاسی عراق در صحنه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی حاضر شده بود. مرجعیت در طول بیش از یک قرن که از تاریخ حسیات سیاسی عراق می‌گذرد همواره پیشتاز مبارزه با استعمار انگلیس و آمریکا و دخالت بیگانگان بوده ولی

فروپاشی رژیم بعث و سقوط دولت صدام حسین را می توان آغاز حرکتی در راستای رسیدن به آرمان‌ها و اهداف اسلامی مرجعیت می دانست چرا که جو خفقان شدید سیاسی حاکم بر جامعه سیاسی عراق در طول سال‌ها ی گذشته فرصت ابراز عقاید مرجعیت را به آنان نداده به صورت جزئی بوده است.

در جامعه سیاسی امروز عراق طیف‌های وسیعی از نیروهای مختلف در سطح داخلی و خارجی و در حد و اندازه‌های مختلف ایفای نقش می نماید؛ از جمله نیروهای مهم داخلی تأثیرگذار یا به عبارتی، مهم‌ترین نیروی تأثیرگذار بر روند تحولات عراق، مرجعیت و مراجع به عنوان کنشگری فعال در عرصه ساختار سیاسی جدید عراق هستند. مرجعیت شیعه در عراق همواره یکی از منابع تأثیرگذار داخلی بوده است و درباره اهمیت مرجعیت شیعه در عراق همین بس که برگ برنده مرجعیت قدرت در به صحنه آوردن مردم است و قدرتمندترین قطب سیاسی مطلق در عراق مرجعیت است. (رازانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸). برخی از صاحب‌نظران معتقدند که شیعیان عراق و مراجع دینی می‌توانند در مقام مهم‌ترین بازیگران خاورمیانه مدرن نقش ایفا کنند (Gerecht, 2008: 18). در قضیه عراق اکثر امکانات توسعه سیاسی جامعه شیعه تحت نفوذ علمای مذهبی حوزه نظیر آیت‌الله سیستانی، عبدالعزیز حکیم و مقتدی صدر قرار گرفته است. این علما و علمای دیگری که از شهرت و محبوبیت کمتری برخوردارند ابزارهایی برای نمایندگی عناصر جامعه شیعه هستند و پتانسیل قدرت سیاسی این گروه را به نمایش می‌گذارند (شاناهان، ۱۳۸۶: ۲۵۶). آنچه که نقش بالقوه سیستانی را در فرهنگ دموکراتیک عراق پس از صدام بازی می‌کند، شکل‌گیری یک جامعه مدنی است که نه یک حکومت دینی و نه یک دموکراسی سکولار لیبرال است. در عوض، آن می‌تواند یک نظم دموکراتیک و سازگار با اصول اسلام و منطبق با حکومت دموکراتیک، یعنی پاسخگویی و حاکمیت مردمی است (Rahimi, 2000: ۵).

از زمان سقوط رژیم صدام توسط ایالات متحده، آیت‌الله سیستانی دائماً برای برگزاری انتخابات، آمریکا را تحت فشار قرار داده بود. گرچه شیعیان عراق از موضعی واحد برخوردار نیستند، اما سیاست، فرهنگ و ارزش‌های مذهبی شیعیان بیش از نمونه‌های سنی و کردی آن، شکل‌دهنده آینده عراق است (نصر، ۱۳۸۶: ۲۴۲). گروه‌ها و احزاب شیعی، شامل مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، حزب الدعوه، گروه مقتدری صدر و غیره، از قوی‌ترین پایگاه اجتماعی برخوردار هستند. از سوی دیگر، دیدگاه مرجعیت دینی شیعه در نجف نیز بسیار حائز اهمیت است. آیت‌الله سیستانی همچنان به استراتژی سنتی خود در مورد ضرورت عدم دخالت در امور مردم عراق پایبند است و با توجه به بافت چندگانه قومی و مذهبی این کشور، صرفاً در امور کلان، آن هم در سطح ارشادی نظر داده و از دخالت در جزئیات تحولات سیاسی و روندهای اداری این کشور پرهیز می‌کند. بدین ترتیب، این رویکرد موقعیت نهاد مرجعیت را در مرتبه بالایی از قداست قرار داده است. (موسوی، ۱۳۸۹: ۳۱). در دوران حکومت بعث مرجعیت شیعه تحت تأثیر جو خفقان حاکم به نوعی سکوت را ترجیح دادند و در راه حفظ حوزه علمیه به سکوت طولانی مدت خود را خاتمه می‌دهد و برای گنجاندن اسلام و قوانین مذهبی در دولت تلاش می‌کردند تا آن که با تلاش حاکمان آمریکایی که قصد داشتند اسلام را تنها یکی از منابع قانون‌گذاری اعلام کنند اما امروز در قانون عراق با تلاش مرجعیت شیعه اسلام به عنوان دین رسمی کشور و منبعی برای تدوین قوانین که نمی‌توان برخلاف آن قانونی را وضع کرد، ذکر شده است. مطابق ماده دو قانون اساسی عراق (اسلام دین رسمی کشور و یک منبع اساسی قانون‌گذاری است) و در ماده دو اضافه شده که هیچ قانونی که مغایر با احکام بی‌چون و چرای اسلام باشد نمی‌تواند تصویب شود. (قاسمی ۱۳۸۸ : ۱۲۳). در ۲۶ اوت سال ۲۰۰۴، پس از سه هفته درگیری شدید بین شبه نظامیان سپاه مهدی و نیروهای آمریکایی و عراقی در نجف، آیت‌الله سیستانی به میانجیگری و آتش بس با مقتدا صدر پرداخت. در انجام این



کار آیت الله سیستانی نشان داد که او یک نقش محوری در عراق پس از صدام را بازی کند (1: Rahimi, 2000).

جایگاه آیت الله سیستانی در جامعه عراق ناشی از سه عامل مشخص است که عبارتند از: جایگاه حوزه علمیه نجف در عراق؛ به رسمیت شناخته شدن اعلمیت فقهی آیت الله سیستانی؛ و موضع گیری های مردم سالارانه ایشان در روند تحولات این کشور، مواضع اسلامی و مردم سالارانه آیت الله سیستانی که با پشتیبانی و رضایت نسبی تمام اقوام و پیروان مذاهب مختلف طی سال های ۲۰۳۳ تا ۲۰۰۵ همراه شد وی را به الگوی بی بدیلی برای طرفداران مردم سالاری تبدیل ساخت و اشغالگران را وادار کرد تا در انتقال قدرت و تدوین قانون اساسی روند مردم سالارانه پیشنهاد های ایشان را بپذیرند. (حاجی یوسفی و عارف نژاد، ۱۳۹۰: ۴۳). ایشان به رغم اعتقاد به خروج اشغالگران و به دست گرفتن مقدرات کشور توسط خود مردم با روشن بینی و واقع نگری که داشته اند از مواجهه مستقیم با اشغالگران پرهیز داشته و با انعطاف خاصی با آنان برخورد نمودند هر چند این نوع برخورد را باید بر اساس شرایط زمانه و دوران گذرا توجیه نمود که با تغییر شرایط رفتار وی متفاوت خواهد گردید. این که مرجعی در برهه ای از زمان در صف اول گروه های جهادی به مقابله با اشغالگران بر می خیزد و دیگری این گونه انعطاف نشان می دهد را باید بر اساس عنصر زمان و مکان و برخوردهای تاکتیکی که در راستای منافع مردم صورت می گیرد بیان نمود که این گویای پتانسیل و پویایی بالای فقه شیعه می باشد بدون این که در مواضع استراتژیک و اصیل دینی خود تغییری ایجاد کند.

دیدگاه ها و مواضع آیت الله سیستانی، در فرایند دولت سازی و شکل گیری نظام سیاسی نوین عراق نشان داد ایشان رسالتی سیاسی برای اسلام قائل است و ظرفیت بالقوه گفتمان اسلام سیاسی آیت الله سیستانی به حدی بارز و آشکار است که محققان غربی اذعان کردند که نمی توان جایگاه ایشان را در صحنه سیاسی عراق نادیده

گرفت. (همان: ۴۹). آیت‌الله سیستانی در صحنه عمل نیز تعامل خود با گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی مسلمان و غیرمسلمان را بر پایه تساهل و تسامح دینی بناکرده و ضمن تاکید بر مبانی دینی به دنبال فراهم ساختن زمینه‌های مشارکت تمام افراد اعم از شیعه و سنی و سکولار در تمامی امور جامعه است. گفتمان آیت‌الله سیستانی نه تنها در صحنه داخلی جمع‌گرایی و رویکردهای مردم‌سالارانه را مقدم بر تک روی و اقدامات فردگرایانه می‌داند بلکه وی معتقد به چنین رویکردی در سطح بین‌المللی است. برای از بین بردن هژمونی امریکا در عراق و آزادسازی این کشور از سلطه امریکا تلاش کرد با وارد ساختن سازمان ملل متحد به صحنه عراق آنان را مخاطب خود اعاده و روند دولت سازی در عراق بداند، و با پافشاری بر اجرای اقدامات دموکراتیک و جهانی باعث شده مسائل عراق زیر نظر این سازمان قرار داده‌شده و نهادها و شخصیت‌های حقوقی سازمان ملل متحد نیز تا زمانی که زمینه‌ساز اعمال اراده آزاد مردم عراق باشند، مصادیقی مشروع در نظر گرفته می‌شوند. از دید آیت‌الله سیستانی منابع و ثروت عراق به تمامی اقوام و مذاهب عراق تعلق دارد و هرگونه مدل سیاسی و اداری باید به نحوی تنظیم شود که منجر به توزیع عادلانه این ثروت‌ها شود؛ از این رو ایشان به وحدت کل عراق و به ویژه وحدت مناطق شیعه‌نشین و اهل سنت اعتقاد راسخ دارد. از دلایل عمده طرفداری ایشان از وحدت اراضی فراهم ساختن امکان بهره‌مندی عادلانه اهل سنت از منابع و ثروت‌های این کشور است که در مناطق جنوبی شیعه واقع شده است. (همان: ۵۵-۵۶) با تاکید ایشان است که انتخابات با حضور گسترده مردم برگزار می‌گردد و با نظارت بر روند تدوین قانون اساسی قانون اساسی جدیدی تدوین می‌شود و نقش اسلام را در آن قانون برجسته می‌نماید (قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۳۷). آیت‌الله سیستانی با فدرالیسم فرقه‌ای مخالفت کرد و در بیانیه‌ای اظهار داشت: «دریافتیم استفاده از فدرالی شدن موجود در پیش‌نویس قانونی اساسی موجب تفرقه میان اهالی شمال، جنوب و مرکز از بین رفتن وحدت سنت‌ها و دوری از دین دین می‌شود. ما به عنوان مرجعیت

شیعه عراق با فدرالی شدن دولت میهنی مرکزی که ضامن آزادی ملت و خروج اشغالگران باشد، این وحدت حفظ شود» (همان، ۵۷).

گفتمان اسلام سیاسی آیت الله سیستانی با رویکردی مردم سالارانه و کل گرایانه توانست گروه‌ها و احزاب متعدد غیر شیعی را بعد از سقوط صدام قانع سازد که این گفتمان منافع آنان را تأمین می‌کند. گفتمان مذکور در مورد تشکیل دولت و اداره امور تأکیدی بر ویژگی شخصی نداشته بلکه وظیفه محور است و توانایی تحقق خواسته‌های اجتماعی - سیاسی تمامی شهروندان و ایجاد رضایت عمومی عامل ایجاد و تدوام مشروعیت دولت تلقی می‌شود. (حاجی یوسفی و عارف نژاد: ۱۳۹۰ : ۶۷). از نظر ایشان، سیستم انتخاباتی باید توانایی تجلی اراده‌های مختلف را داشته باشد و نتایج انتخابات اقناع درونی همه اقوام و مذاهب را به همراه آورد. حوزه صلاحیت چنین اراده‌ای، تعیین روند تمامی امور کشور از جمله تعیین شکل حکومت عراق و قوانین جاری کشور است. انتخابات پارلمانی عراق در سال ۲۰۰۵ بر اساس لیست برگزار شد، آیت الله سیستانی سیستم لیست بسته را غیر کارآمد دانست و به این نتیجه رسید که این سیستم، عملاً رأی دهندگان را در روز رأی گیری در بی‌خبری نگاه می‌دارد ولی لیست باز باعث ایجاد انگیزه بیشتر برای حضور فعالانه مردم در صحنه انتخابات شده و تعداد زیادتری از عراقی‌ها را به پای صندوق رأی می‌آورد (همان: ۲۵۰). سرنگونی صدام زمینه حضور شیعیان و خروج آنها از انزوا را فراهم ساخت. از آن زمان، شیعیان در عرصه سیاسی - اجتماعی به شدت فعال شده‌اند. امریکا که با شعار استقرار دموکراسی به اشغال عراق مبادرت ورزید، نمی‌تواند اکثریت شیعه این کشور را نادیده بگیرد و از ورود آنها به عرصه سیاست و حکومت جلوگیری کند.

#### ۱. از سقوط صدام تا پایان دوره برمر

پس از پیروزی نیروهای آمریکا، انگلیس و دیگر هم‌پیمانان غربی‌شان، عراق با سرعت و در مدتی کمتر از سه هفته به تصرف کامل آنان درآمد. تشکیل شورای

حکومتی، تشکیل دولت موقت با نخست‌وزیری ایاد علاوی و سپس برگزاری انتخابات مجمع ملی عراق، تشکیل دولت انتقالی به نخست‌وزیری ابراهیم جعفری و برگزاری هم‌زمان انتخابات مجلس نمایندگان و همه‌پرسی قانون اساسی تازه و سرانجام برپایی دولت دائمی در عراق، از مراحل شکل‌گیری ساختار حکومتی و سیاسی پس از صدام حسین می‌باشد (نادری، ۱۳۸۶: ۵۰). اشغال عراق توسط آمریکا در مارس ۲۰۰۳ فصل جدیدی را در تاریخ سیاسی این کشور گشود. در ژوئن ۲۰۰۴ دولت موقت، اداره امور عراق را به دست گرفت و با برگزاری انتخابات و تشکیل مجمع ملی انتقالی، در ژانویه ۲۰۰۵ دولت انتقالی عراق شکل گرفت. پس از آن با برگزاری انتخابات، اولین دولت دائمی عراق آغاز بکار کرد نخستین گام آمریکا پس از اشغال، تعیین ژنرال گارنر به عنوان حاکم نظامی آمریکا در عراق بود (گلچین، ۱۳۸۸: ۶-۴). در تابستان ۲۰۰۳ یک شورای حاکم موقت (مجلس الحکم) و یک هیئت وزیران موقت انتصابی با قدرت بسیار محدود به منظور ایجاد یک عراق ظاهری برای حاکمیت خود تشکیل داد. شورای فوق ۲۵ عضو داشت که همگی آن‌ها از معارضان نظام صدام بودند. اعضای این شورا شامل ۱۳ شیعه، پنج عرب سنی، پنج کرد سنی، یک مسیحی و یک ترکمان بود. دولت ائتلاف مسئولیت‌هایی را به این شورا داد که از آن جمله تعیین وزرای موقت، هماهنگی با دولت ائتلاف برای ترسیم سیاست‌های کلی عراق، تعیین بودجه و تدابیر لازم برای وضع قانون اساسی جدید عراق بود. با تشکیل شورای حکومتی، جریان شیعی به یکی از قدرتمندترین ائتلاف‌ها و جریان‌های سیاسی تبدیل گردید. با توجه به جایگاه شیعیان در جامعه عراق، این بافت جمعیتی، بیشترین سهم را از اعضای شورای حکومتی عراق را در اختیار گرفت. در تیرماه ۱۳۸۲ پل برمر به عنوان حاکم آمریکایی عراق، شورای حکومت انتقالی عراق را باهدف تهیه قانون اساسی و فراهم کردن مقدمات انتخابات و تصویب بودجه به عهده گرفت. در این زمان آیت‌آ... سیستانی خواهان برگزاری انتخابات سراسری و بی‌واسطه بودند که در نهایت نیز خواسته‌های ایشان تا حدود

زیادی برآورده و نفوذ مرجعیت شیعی در این مرحله هویدا شد. در مرحله بعد جای شورای انتقالی را حکومت موقت گرفت، موافقت با ادامه حضور آمریکا در عراق، انتخابات مجلس ۲۰۰۵ و تصویب قانون اساسی از مهم ترین وقایع در دوره حاکمیت موقت بوده است.

سرنگونی صدام و نقش تأثیرگذار شیعیان بر کنترل بحران های پس از آن، موجب ایجاد و گسترش نوعی خودآگاهی و خودباوری و توجه به اهمیت خود در معادلات سیاسی شده است. در همین راستا، مرجعیت شیعه که همواره از جایگاه و نفوذ گسترده ای در بین شیعیان برخوردار بوده است، در این دوره نقش بسیار تأثیرگذاری در دولت سازی عراق ایفا کرده است. آیت الله سیستانی اشغالگران را تحت فشار قرار داد تا در این کشور انتخابات آزاد برگزار کنند. اشغالگران در ابتدا از انجام آن با این ادعا که هنوز شرایط برای انجام انتخابات فراهم نشده است سر باز می زدند. در این زمان تظاهرات صدهزار نفری با خواست انتخابات همگانی در ژانویه ۲۰۰۴ در بغداد برگزار شد که بسیاری از سنی ها نیز در آن شرکت داشتند. این تظاهرات قدرت نمایی مرجعیت برای تحمیل خواسته خود به آمریکایی ها محسوب شد (تلاشان، ۱۳۸۹: ۱۱۷)

## ۲. شورای حکومت انتقالی عراق

اولین نشست شورای حکومت انتقالی عراق در ۱۲ ژوئیه سال ۲۰۰۳ برگزار و مسئولیت تدوین پیش نویس قانون اساسی، فراهم کردن مقدمات انتخابات، عزل و نصب وزیران و دیپلمات ها و تصویب بودجه ملی عراق را به عهده گرفت. شورای فوق در سپتامبر همان سال برگزاری یک انتخابات عمومی و سراسری برای تدوین قانون اساسی عراق را توصیه نمود، که این امر با مخالفت برمر مواجه شد. وی می خواست انتخابات به طور غیرمستقیم و به گونه ای انجام شود که به جای این که هر کس به عنوان نامزد در این انتخابات شرکت کند یا رأی دهد؛ در هر استان فراکسیونی از رهبران سیاسی، مذهبی، قومی، ملی و محلی که بایستی مورد تأیید آمریکا قرار می گرفتند،

تشکیل شود تا این فراکسیون ها نویسندگان قانون اساسی عراق را انتخاب کنند. این موضوع با مخالفت آیت ... سیستانی مواجه شد، زیرا ایشان خواستار برگزاری انتخابات سراسری و مستقیم بودند. این واکنش آیت ... سیستانی باعث شد برمر طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران اطمینان دهد که می‌تواند روندی را به اجرا بگذارد که نتیجه آن تدوین قانون اساسی و نیز پاسخگویی به نگرانی‌های آیت ... باشد دعوت ایشان مبنی بر تظاهرات در بغداد منجر به شکست دومین طرح آمریکا و پذیرش انتخابات آزاد وارد گردید. آمریکا در نهایت زیر فشار شدید، اصل انتخابات را پذیرفت، اما برای تهیه مقدمات آن حداقل دو سال وقت را لازم دانست. در نهایت، انتخابات به طور غیرمستقیم برگزار گردید، اما تظاهرات گسترده‌ای که پس از فتوای آیت ... سیستانی در این زمینه انجام شد سعی دولت موقت ائتلاف برای اقناع و راضی کردن ایشان، بیش از پیش میزان نفوذ عنصر شیعی و جایگاه آن در آینده عراق را آشکار ساخت. روند حاکم، حاکی از نقش اساسی شیعیان در دولت سازی این کشور بوده است. چهارده عضو از شورای ۲۵ نفره حکومت انتقالی و حداقل ۵۵ درصد از اعضای اجلاس ملی عراق، شیعه و از ۳۳ عضو کابینه دولت موقت عراق نیز ۱۷ نفر شیعه بوده‌اند (رازانی، ۱۳۸۴: ۱۰۶). آیت‌الله سیستانی با پیگیری تقاضای خود مبنی بر این که دولت موقت از طریق انتخابات ملی باید برگزار شود نه جلسات احزاب ملی برنامه‌های حکومت ائتلاف را با اختلال بیشتری مواجه نمود. حکومت موقت ائتلاف معتقد بود که در زمان فعلی امکان برگزاری انتخابات آزاد و بی‌طرف به دلایل امنیتی وجود ندارد. و برای حل این مشکل شورای حکومتی عراق از سازمان ملل خواست تا در مسئله انتخابات حکمیت کند که در همین راستا اخضر ابراهیمی به عنوان نماینده سازمان ملل به عراق آمد اما به این نتیجه رسیدند که در شرایط موجود امکان برگزاری انتخابات وجود ندارند اما بهتر است که برای انتخاب دولت موقت گزینه‌ای دیگر را غیر از جلسات حزبی جستجو کرد (قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۲۹).

### ۳. از دوره ایاد علاوی تا نوری مالکی

در ژوئن ۲۰۰۴ شورای حکومت انتقالی منحل و جای خود را به دولت موقت داد. در حکومت موقت، مهم‌ترین سمت‌ها به اشخاصی واگذار شد که پیش از آن در شورای حکومت انتقالی عضویت داشتند. یکی از اولین اقدامات این دولت، عقد قراردادی با قوای اشغالگر برای تمدید حضور آنان در عراق بود. در ژانویه سال ۲۰۰۵ اولین انتخابات مشروع، آزاد و عادلانه تاریخ کشور را برگزار و ۲۷۵ نماینده مجلس ملی را انتخاب نمودند. در این رقابت انتخاباتی، ۱۲۰ حزب و گروه در عراق مجاز به شرکت در انتخابات بودند که طبق قانون، هر کدام از این احزاب باید فهرست انتخاباتی ارائه می‌دادند که حداقل ۱۲ و حداکثر ۲۷۵ کاندیدا در آن گنجانده شود. با توجه به تحریم انتخابات توسط اهل سنت، برندگان اصلی این انتخابات شیعیان و کردها بودند. در ادامه تحولات، پیش‌نویس قانون اساسی عراق به تأیید و جهت تصویب نهایی تقدیم پارلمان شد (جاودانی‌مقدم، ۱۳۸۸: ۴) اهل تسنن با بحث‌های فدرالیسم، هویت عراق، منابع قانون‌گذاری و نقش اسلام در آن، چگونگی تقسیم ثروت میان دولت فدرال و قومیت‌های شیعه، سنی و کرد، شرکت اعضای سابق حزب بعث در ارگان‌های دولتی، بحث اختیارات رییس‌جمهور و دولت به مخالفت برخاستند که در نهایت این پیش‌نویس به تصویب پارلمان رسید (همان، ۵). در انتخابات سال ۲۰۰۵ ائتلاف عراق یکپارچه به رهبری ابراهیم جعفری توانست ۴۸ درصد کرسی‌های مجلس را تصاحب کند و برای یک دوره چندماهه نخست‌وزیر عراق شد و جلال طالبانی (رهبر اتحادیه میهنی کردستان) به عنوان رئیس دولت انتقالی برگزیده شدند. ائتلاف‌های سیاسی و صحنه سیاسی عراق در مقایسه با انتخابات پارلمانی دسامبر ۲۰۰۵، تغییرات قابل توجهی کرده است و این مسئله فرایند تشکیل دولت را با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری مواجه می‌کند. در دوره قبل، ائتلاف عراق یکپارچه به عنوان نماینده جامعه شیعی با داشتن ۱۲۸ کرسی از ۲۷۵ کرسی مجلس نمایندگان، اکثریت عمده‌ای را در مجلس

تشکیل می‌داد که با کسب همکاری ائتلاف در کردستان، فرایند تشکیل دولت را پیش برد. اما در دوره کنونی وضعیت متفاوتی به وجود آمده است. از یک سو ائتلاف‌ها در برگزیده احزاب و شخصیت‌های مختلفی شده‌اند و تکرار در آنها افزایش یافته است و از سوی دیگر، گروه‌های شیعی در دو ائتلاف متفاوت سازماندهی شده‌اند. نکته مهم دیگر اینکه با مشارکت بالای گروه‌های سنی به ویژه در قالب لیست العراقیه، این لیست به بیشترین کرسی‌ها دست یافته و خواستار تشکیل دولت به رهبری خود است (اسدی، ۱۳۸۹: ۱۵).

خودباوری و آگاهی از اهمیت نقش خود در معادلات سیاسی، موجب آزاد شدن قابلیت عظیم شیعیان بعد از سقوط صدام شد. آیت‌الله سیستانی به عنوان مرجع دینی، در مراحل حساس نقش رهبری بیدار و آینده‌نگر را ایفا کرده است. مجبور کردن آمریکایی‌ها به انجام انتخابات و حل بحران شهر نجف، از جمله اقدامات اساسی و تعیین‌کننده ایشان بود. از طرف دیگر، مردم از مواضع آیت‌الله سیستانی حمایت کردند و همواره مطیع ایشان بودند. تظاهرات صدها هزار نفری مردم به دعوت ایشان و در حمایت از انجام انتخابات، از جمله اقدامات مردم در حمایت از دستورات و خواسته‌های ایشان بود. بسیاری از اهل تسنن در این راهپیمایی شرکت کرده بودند. روزنامه الخلیج چاپ امارات اذعان کرد: دخالت آیت‌الله سیستانی و حل بحران نجف، درحالی‌که اشغالگران امریکانی و دولت علاوی از حل آن درمانده بودند، نشان داد مرجعیت شیعه قدرتمندترین قطب تأثیرگذار در عراق است و برگ برنده مرجعیت، قدرت به صحنه آوردن مردم است (رازانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

#### ۴. فهرست‌های انتخاباتی اولین دور انتخابات عراق

فهرست شیعیان که مورد تأیید آیت‌الله سیستانی بود با داشتن ۲۳۸ نامزد، از پایگاه اجتماعی، مذهبی و سیاسی گسترده‌ای برخوردار بود و از طیف‌های گسترده‌ای از احزاب شیعه مانند مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، حزب الدعوه الاسلامیه، منظمه



العمل الاسلامی، تنظیم عراق، سازمان بدر، حزب ملی ترکمن‌های عراق، اتحاد اسلامی کردهای فیلی عراق، اتحاد ملی عراق و... تشکیل می‌شد. در انتخابات فوق، گروه‌های شیعه در ۱۱ استان از ۱۸ استان به طور مطلق پیروز شدند و «ائتلاف یکپارچه» توانست ۱۴۰ کرسی و معادل ۴۸٪ کرسی‌های پارلمان را بدست آورد (قزوینی حائری، ۱۳۸۷: ۲۰۲).

### ۵. تدوین قانون اساسی

روند تدوین قانون اساسی عراق حقایق عمیقی را درباره وضعیت کنونی سیاست و جامعه عراق برملا کرد؛ از جمله مهم‌ترین مسائل این بود که سیاست عراق با مفاهیم قومی و مذهبی عجین شده است و عراقی‌ها وقایع را بر اساس همین خطوط تفسیر و معنی می‌کنند. (درخشه، ملکی، ۱۳۸۳: ۱۰۹). کمیته ۷۱ نفره تدوین قانون اساسی پس از سه ماه بحث و بررسی و تشکیل جلسه توانست پیش‌نویس قانون را تدوین و به مجمع ملی عراق ارائه کند. این کمیته که ۱۵ نفر آنان را اهل سنت تشکیل می‌داد، با چالش‌ها و فشارهای مختلفی از جانب برخی گروه‌ها در داخل و برخی کشورهای بیگانه روبرو بودند. اما در نهایت با انعطاف اعضای شیعه کمیته تدوین قانون اساسی و حمایت آیت‌الله سیستانی از تلاش اعضای کمیته و تأکید بر تدوین این قانون و ارائه آن به مجمع ملی در موعد مقرر، این فرایند دمکراتیک به نتیجه رسید و با وجود مخالفت برخی گروه‌های تروریستی و ایجاد رعب و وحشت و کشتار مردم، مجمع ملی نیز پیش‌نویس قانون را در اسرع وقت تصویب کرد. پس از تصویب قانون اساسی عراق و شکل‌گیری برخی نهادهای مهم، انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ به عنوان نخستین انتخابات آزاد در عراق طی چند دهه اخیر، موجب بروز تحولات شگرف سیاسی و اجتماعی در این کشور شد. مسئله مهمی که در این انتخابات به وقوع پیوست، ورود گروه‌های شیعی به ساختار قدرت در عراق بود؛ امری که علی‌رغم برخورداری این

طیف از اکثریت عددی در ساختار جمعیتی عراق، برای چندین دهه از آن محروم بودند.

شیعیان از قانون اساسی عراق مطالباتی داشتند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به برخورداری از نظام فدرالیسم از طریق توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی مناطق شیعه‌نشین اشاره نمود. چرا که آن‌ها همواره با ناخرسندی از موقعیت اعراب سنی در رژیم گذشته معتقد بودند در عراق همیشه مالیات و مرگ برای شیعیان است و پست‌ها برای سنی‌ها (Gereth, 2005: 138). آیت‌الله سیستانی بر روند تدوین قانون اساسی نظارت نمود؛ به طوری که نقش سیاست‌مداران سکولار و طرفداران نظام لیبرالیستی غرب را کمرنگ کرد و اعلام کرد عراق کشوری اسلامی است و قانون اساسی‌اش باید بر محور اسلام نگاشته شده، روح اسلام بر آن حاکم باشد. پس از موضع‌گیری ایشان، در ماده دوم پیش‌نویس قانون اساسی اضافه شد: هیچ قانونی که مغایر با احکام بی‌چون و چرای اسلام باشد، نمی‌تواند تصویب شود (تلاشان، ۱۳۸۹: ۱۱۸). در خصوص تدوین قانون اساسی آیت‌الله سیستانی اعلام کرد تنها افرادی شایسته تنظیم قانون اساسی جدید عراق هستند که به طور مستقیم توسط تمامی مردم عراق انتخاب شده باشند و سپس قانون اساسی تنظیم شده به همه پرسى گذاشته شده و به تأیید مردم عراق رسیده باشد. (حاجی یوسفی، عارف‌نژاد، ۱۳۹۰: ۵۱). نکته مهم این است که با توجه به تأکید قانون اساسی عراق به دین اسلام، ارتباط بین اسلام و مرجعیت دینی در عراق تعیین‌کننده است. مرجعیت پایه و اساس وحدت ملی در این کشور است، و می‌توان ادعا نمود اگر مرجعیت دینی در عراق نبود، اکنون یک جنگ ویرانگر داخلی در عراق شعله‌ور بود، اما مرجعیت با دور اندیشی و حکمت و احترامی که ملت برای آن قائل است، علت آرام‌کننده اوضاع و خویشن‌داری مردم بود. مرجعیت دینی عراق تأکید کرده است که منافع عالی ملت عراق از هر طایفه و قومی را در نظر می‌گیرد، لذا نه سنی، نه شیعه و نه عربی در نقش مرجعیت تردید ندارد. می‌توان گفت

مرجعیت در دو مسئله اساسی سهیم بود: اول حمایت از تجربه دموکراتیک از طریق حمایت از انتخابات و مسئله دوم حفظ وحدت ملی و تاکید بر برادری و جلوگیری از خسارات غیرقابل جبران. (جواد، ۲۹۲).

#### ۶. دور اول نخست‌وزیری نوری مالکی

دولت اول نوری مالکی در تاریخ ۲۰ می ۲۰۰۶ مجوز فعالیت خود را از مجلس نمایندگان عراق دریافت کرد. مالکی در این دولت از ۳۷ وزیر از گرایش‌های مختلف مذهبی و سیاسی استفاده نمود. پس از گذشت زمان زیادی، دولت دائمی عراق در ۲۰ می ۲۰۰۶ از ائتلاف گسترده سنی‌ها، شیعیان، کردها و سایر اقلیت‌ها تشکیل شد. آیت‌الله سیستانی در دیدار نوری مالکی بر شکل‌گیری دولت جدید با بهره‌گیری از عناصر کارآمد علمی و اداری و نامبردار به درستی و خوشنامی در راه میهن از منافع شخصی و حزبی و طایفه‌ای و نژادی و همانند آن چشم‌پوشی کنند، تاکید ورزیدند (الخاف، ۱۳۹۲: ۱۴۸). ایشان در ادامه وظیفه دولت را برقراری حاکمیت سیاسی، امنیتی و اقتصادی کشور و پاکسازی نشانه‌های اشغال قلمداد نمودند (همان، ۱۴۹).

#### ۷. رویکرد شیعیان به انتخابات سال ۲۰۰۵ عراق

شیعیان و در رأس آن‌ها مرجعیت شیعه اصرار به برگزاری انتخابات در موعد مقرر داشتند. آیت‌الله سیستانی و نمایندگان وی، همواره بر برگزاری انتخابات آزاد و فراگیر در موعد مقرر به عنوان یک خواست عمومی تأکید کرده و بارها نسبت به هرگونه اختلال یا تأخیر و تعویق در زمان و سطح انتخابات به مقام‌های دولت موقت و آمریکا هشدار دادند. آنان تأخیر در برگزاری انتخابات را عامل سلب خودکار مشروعیت قانونی دولت دانسته و تهدید به اعلام نامشروع بودن دولت در صورت عدم برگزاری انتخابات کردند. ایاد علاوی (نخست‌وزیر دولت موقت) ابتدا در پی به تأخیر انداختن انتخابات بود، اما به دنبال تهدیدات آیت‌الله سیستانی و تهدید به نامشروع خواندن دولت در صورت عدم برگزاری به موقع انتخابات، عقب‌نشینی کرده و از برگزاری انتخابات در

موعد مقرر سخن گفت. کشورهای عربی به دلیل ترس از شکل‌گیری یک حاکمیت با محوریت شیعه، ترس از رواج یک الگوی دموکراتیک در صحنه سیاسی سنتی اعراب و توصیه آمریکا که غلبه اکثریت شیعه می‌تواند حلقه زنجیره حزب‌الله، سوریه، جریان‌های فلسطینی و ایران را تکمیل نماید و راهبردهای سیاسی و امنیتی این کشور که درپوشش اصلاحات دموکراتیک خاورمیانه مطرح بود را با چالش مواجه کند، خواهان تعویق انتخابات بودند. نتیجه انتخابات سال ۲۰۰۵ عراق، عامل تعیین‌کننده‌ای در تضمین و تضعیف موقعیت و منافع بازیگران عرصه سیاسی عراق محسوب می‌شد. جریان‌های سنی، بعثی، کشورهای عربی و آمریکایی‌ها با محاسبه پیامدها و نتایج این انتخابات، تحرکات و تلاش‌های پیشگیرانه وسیعی را برای حفظ و توسعه نقش و نفوذ خود در قبل از انتخابات، حین انتخابات و بعدازآن آغاز کردند که ناشی از نگرانی و اضطراب واقعی آنان نسبت به غلبه جریان اصیل شیعه در آینده سیاسی عراق بود.

انتخابات آزاد و فراگیر و استقرار یک حاکمیت ملی متکی به آراء مردم، شعاری بود که از سوی آیت‌الله سیستانی مطرح شد و شیعیان در همان روزهای سقوط صدام آن را به عنوان راهبرد سیاسی خود اتخاذ کردند. شیعیان با خلق این شعار، در واقع آلترناتیو سیستم بعث را مشخص نمودند. این شعار که ویژگی‌های مردمی بودن، دموکراتیک بودن و تناسب داشتن با شرایط سیاسی حاکم برجهان امروز را داشت با اقبال گسترده مردم عراق و نهادهای بین‌المللی مواجه شد.

#### ۸. دور دوم حکومت نوری مالکی

قبل از برگزاری انتخابات دور دوم، روند جدیدی برای تدوین قانون انتخابات آغاز شد. کابینه عراق در سپتامبر ۲۰۰۹، پیش‌نویس قانون انتخابات را به شورای ریاست‌جمهوری ارائه و حوزه انتخابیه کرکوک، دو موضوع اصلی مورد «لیست باز» داد. سیستم انتخاباتی مناقشه اولیه در قانون انتخابات بودند. با مطرح‌شدن قانون انتخابات در مجلس لیست نمایندگان و با حمایت‌های مجلس اعلا و آیت‌الله سیستانی

از نظام این موضوع مورد پذیرش گروه‌های سیاسی مختلف قرار گرفت. در مورد حوزه باز انتخابیه کرکوک، مناقشه اصلی به تقسیم این استان به چند حوزه یا یک حوزه انتخابیه مربوط بود که با مخالفت گروه‌های کرد، سرانجام کرکوک به عنوان حوزه انتخابیه واحد در نظر گرفته شد (اسدی، ۱۳۸۹: ۸). آیت‌الله سیستانی در خصوص انتخابات این دوره بیان داشتند: بر همه واجب است که در انتخابات مشارکت کنند تا با حضور پرتوان و گسترده خود پشتوانه کسانی باشند که بر درستکاری آنان اطمینان است و از پراکنده کردن آرا و تباهی دادن آن‌ها اجتناب ورزند (الخاف، ۱۳۹۲: ۱۴۴). در این دور از انتخابات همانند انتخابات پیشین عراق در سال ۲۰۰۵، گروه برنده انتخابات به اندازه کافی قدرت نداشت تا به تنهایی دو سوم آراء مجلس کشور را برای تشکیل دولت به دست آورد و ناچار بود از طریق ائتلاف با سایر گروه‌ها به تشکیل دولت اقدام نماید. در انتخابات سال ۲۰۱۰، جبهه بندی احزاب و گرایش‌ها سیاسی چندان آشکار و ساده نبود و میان صفوف شیعیان شکاف ایجاد شد و در نتیجه ائتلاف‌ها با درصد کمتری برنده انتخابات شدند و به همین دلیل این انتخابات از پیچیدگی و در نتیجه اهمیت بیشتری برخوردار بود. این پیچیدگی از آنجا ناشی می‌شد که هر سه ائتلاف اصلی کشور توسط نخبگان سیاسی شیعه رهبری می‌شدند. نوری مالکی رهبری ائتلاف دولت قانون، حکیم و صدر رهبران ائتلاف ملی عراق و علاوی رهبر ائتلاف العراقیه، همگی در زمره نخبگان شیعه قرار داشتند در حالیکه در گذشته ائتلاف یکپارچه دربرابرسنی‌ها وارد صحنه شده بودند. در نهایت ائتلاف العراقیه به ریاست ایاد علاوی ۹۱ کرسی، ائتلاف دولت قانون به رهبری نوری مالکی ۸۹ کرسی، ائتلاف ملی عراق به رهبری سید عمار حکیم ۷۰ کرسی و ائتلاف کردستان ۴۳ کرسی از ۳۲۵ کرسی مجلس را به دست آوردند. عدم همگرایی گروه‌های سیاسی عراق برای تشکیل دولت به تشدید بحران‌های امنیتی منجر شد و این موضوع تأثیرات قابل توجهی بر امنیت منطقه‌ای برجای گذاشت. برخلاف دولت اول عراق که در اصل بر اساس یک ائتلاف

شیعی - کردی استوار بود، روند تشکیل دولت دوم حاکی از مبنا بودن چارچوب مشارکت ملی بود که در واقع گروه‌های سنی را نیز در کنار شیعیان و کردها به عنوان شریک مهمی در قدرت سیاسی مطرح ساخت.

از ویژگی‌های انتخابات پارلمانی عراق در سال ۲۰۱۰، بر هم خوردن ائتلاف‌های سیاسی دوره قبل و شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید بود. اکثر این ائتلاف‌ها از گروه‌های مختلف قومی و مذهبی تشکیل شده‌اند و در عمده آنها شیعیان، اهل تسنن و سایر اقلیت‌های دینی و قومی به صورت همزمان حضور دارند. این مسئله باعث تقسیم آراء بین ائتلاف‌های مختلف شد (اسدی، ۱۳۸۹: ۱۷). از دیگر ویژگی‌های انتخابات این دوره بر هم خوردن ائتلاف‌های سیاسی دوره قبل و شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید بود (همان: ۹). در دوره دوم نخست‌وزیری مالکی به علت کثرت گروه‌های انتخاباتی مجلس، تشکیل دولت روندی طولانی، پیچیده و دشوار داشت. در این دوره تقسیم قدرت بر اساس اصول توافق گروه‌ها، مشارکت ملی و حق انتخاباتی هر یک از احزاب و گروه‌ها صورت پذیرفت و در نهایت مناصب دولتی میان گروه‌ها و ائتلاف‌های مختلف توزیع شد. نتایج انتخابات و به خصوص بررسی آنها در سطوح استانی نشان می‌داد که اولاً؛ علایق و تمایلات رأی‌دهندگان عراقی بر مبنای فرقه‌ای و قومی استوار است؛ ثانیاً؛ حضور جدی نمایندگان تمامی گروه‌ها در انتخابات ویژگی دیگر این دوره از انتخابات عراق است. دانست، به گونه‌ای که نمی‌شد هیچ‌کدام از گروه‌ها را در ترکیب دولت نادیده گرفت. بر این اساس ترکیب دولت عراق، ترکیبی از مشارکت تمام گروه‌های پیروز بود. و ثالثاً؛ گروه‌های سنی مقتدر عراقی، به تدریج موفقیت برجسته خود را از دست می‌دادند. این مسئله مهم در رابطه با شیعیان و هم‌چنین کردها قابل توجه بود.

### نتیجه گیری

پس از سقوط رژیم صدام، حکومت جدید در عراق برخلاف گذشته از ویژگی طایفه‌ای برخوردار شده و مذهب و قومیت در ساخت آن نمود آشکارتری یافته است. استمرار نابسامانی‌های امنیتی در عراق جدید یکی دیگر از واقعیات جامعه کنونی این کشور است که روند دولت سازی باثبات را با مشکل روبرو ساخته است. این مسئله بیش از هر چیز ناشی از رقابت گروه‌های اصلی مؤثر در ساختار حکومتی این کشور است. اقلیت سنی به لحاظ موقعیت قبلی خود در حکومت، از امکانات، اطلاعات و سازماندهی مناسب و همچنین حمایت کشورهای عربی برخوردار می‌باشند که این موضوع در درخواست آنان جهت تصاحب موقعیت‌های دولتی و حکومتی بالا مؤثر می‌باشد. با وجود گذشت سال‌ها از تصویب قانون اساسی، هنوز اختلافات بسیاری در خصوص آن وجود دارد که در حدود پنجاه حوزه حساس از جمله نقش مذهب، فدرالیسم، کنترل درآمدهای نفتی و توسعه صادرات آن، اخذ مالیات و کنترل درآمدها، حقوق بشر و ماهیت نظام حقوقی را در برمی‌گیرد.

دولت در عراق ائتلافی از کردها، شیعیان و سنی‌ها است که پایه حقوقی آن قانون اساسی است. شیعیان پس از سقوط رژیم بعث توانسته‌اند با اتکا به مؤلفه‌های قدرت خود، از فرصت پیش‌آمده بهره‌برداری نمایند و حضور سیاسی خویش در عراق را گسترش داده و تعمیق بخشند. ملت عراق به خصوص شیعیان، طی چند سال اخیر در فرصت‌های مختلف تحت زعامت مرجعیت آیات عظام به توطئه‌های داخلی و خارجی به نحو شایسته‌ای پاسخ داده‌اند. شیعیان با توجه به اکثریت جمعیتی خود، خواستار حفظ تمامیت ارضی عراق و قرارگرفتن در رأس هرم قدرت سیاسی هستند و این در حالی است که اعراب سنی از ایجاد نظامی دموکراتیک و کاهش شدید قدرت خود ناخشنودند و برای ایجاد تغییرات تلاش می‌کنند و مقاومت سنی‌ها در قبال ساختار سیاسی جدید همچنان تداوم دارد. امروزه بدون در نظر گرفتن نقش شیعیان و بدون

---

ملاحظات ساختار توزیع قدرت سیاسی در این کشور که شیعیان در آن از برجستگی فراوانی برخوردارند، تأثیرگذار باشد. شیعیان با توجه به اکثریت نسبی و اتخاذ روش‌های دیپلماتیک، قانونمند و منطقی در فرآیند دولت سازی، مشارکت فعال نمودند و موفق شدند به قدرت بایسته دست یابند. در این راستا تحولات ناشی از سقوط رژیم بعث به صورت بارزی نقش ژئوپلیتیک شیعیان در عراق را ارتقاء بخشید. بنابراین اکثریت مجلس نمایندگان، پست نخست‌وزیری و بسیاری دیگر از سمت‌های دولتی و حکومتی در عراق در اختیار شیعیان این کشور قرار دارد.



**منابع:**

- ۱) اسدی، علی اکبر (۱۳۹۱) روند دولت - ملت سازی در عراق، تهران، مطالعات اندیشه سازان نور.
- ۲) الخاف، حامد (۱۳۹۲) دیدگاه های سیاسی - اجتماعی آیت الله سیستانی در مسایل عراق، ترجمه محمدجواد رحمتی، تهران، نشر کویر.
- ۳) برزگر، کیهان (۱۳۸۵)، سیاست خارجی ایران در عراق جدید، تهران، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک
- ۴) بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، جامعه شناسی سیاسی، چاپ نهم، نشر نی.
- ۵) رازانی، احسان (۱۳۸۶) پیامدهای حضور نظامی آمریکا در عراق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛ تهران، سازمان عقیدتی ناجا.
- ۶) وینسنت، اندرو (۱۳۷۱)، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- ۷) طلوعی، محمود (۱۳۸۵) فرهنگ جامع سیاسی، تهران، نشر علم، چاپ سوم.
- ۸) عزتی، عزت ا... (۱۳۸۱)، تحلیلی برژئوپلیتیک ایران و عراق، دفتر مطالعات سیاسی امور خارجه، تهران.
- ۹) قزوینی حائری (۱۳۸۷)، تحولات عراق از سقوط صدام تا تصویب قانون اساسی، ریشه ها و ساختارها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰) قوام، عبدالعلی (۱۳۸۶) روابط بین الملل: نظریه ها و رویکردها، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۱) قوام، عبدالعلی. زرگر، افشین (۱۳۸۷) دولت سازی، ملت سازی و نظریه روابط بین الملل: چارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت ملت ها، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات.

- (۱۲) گلچین، علی (۱۳۸۸)، *تعارضات ساختاری عراق و تأثیر آن بر افراط‌گرایی*، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- (۱۳) گلچین، علی (۱۳۸۸)، *تعارضات ساختاری عراق و تأثیر آن بر افراط‌گرایی*، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- (۱۴) مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۲) *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران، انتشارات سمت.
- (۱۵) مسجدی ایرج (۱۳۸۷)، *بررسی تجربه دولت - ملت‌سازی در عراق*، مجموعه مقالات همایش عراق نوین و تحولات خاورمیانه، تهران، انتشارات سمت.
- (۱۶) مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶) *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، انتشارات سمت
- (۱۷) اسدی، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، «انتخابات پارلمانی و توازن سیاسی نوین در عراق»، *گزارش راهبردی*، شماره ۳۰۹، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.
- (۱۸) برزگر، کیهان (۱۳۸۵)، «چالش‌های روند دولت‌سازی و ملت‌سازی در عراق و چشم اندازهای صلح و ثبات منطقه‌ای»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۴۶ و ۴۷.
- (۱۹) برنا بلداجی، سیروس (۱۳۸۳)، "روند دولت‌سازی در عراق نوین، الزامات و رویکردهای ایران"، *نامه دفاع*، شماره ۴.
- (۲۰) تخشید، محمدرضا، اردشیر نوریان (۱۳۸۷) «یکجانبه‌گرایی امریکا و تاثیر آن بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال یازدهم، شماره یک پیاپی ۴۱.

- ۲۱) تلاشان، حسن (۱۳۸۹) «دورنمای ژئوپلیتیک شیعه در عراق»، فصلنامه شیعه شناسی سال هشتم، شماره ۳۱.
- ۲۲) جاودانی مقدم، مهدی (۱۳۸۸)، «دولت - ملت سازی در خاورمیانه، مطالعه موردی عراق»، نشست تخصصی همایش بین المللی تحولات جدید ایران و جهان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.
- ۲۳) جواد، محمدجعفر (۱۳۸۵) «عراق: دموکراسی سازی، مذهب، و آینده نظام حکومت»، مجموعه مقالات شانزدهمین همایش بین المللی خلیج فارس، تهران.
- ۲۴) حاجی یوسفی، امیرمحمد، ابوالقاسم عارف نژاد (۱۳۹۰)، «نشانه شناسی گفتمان در اسلام سیاسی و مردمسالار آیت الله سیستانی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم شماره چهارم.
- ۲۵) حاجی یوسفی، امیرمحمد، «مفهوم سازی های مختلف دولت در نظریه روابط بین الملل با تأکید بر دیدگاه رابرت کاکس»، فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۴۵ و ۱۴۶.
- ۲۶) خوش آیند، حمید (۱۲ بهمن ۱۳۹۱)، «تنوع قومیتی و تکثر سیاسی، متغیری بحران زا در عراق»، شبکه خبر.
- ۲۷) درخشه، جلال. محمد مهدی ملکی (۱۳۹۳) «موانع داخلی دموکراتیزه شدن در عراق پس از سقوط صدام»، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم شماره اول.
- ۲۸) زرگر، افشین (۱۳۸۵)، «مدل های دولت - ملت سازی، از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهارم، ش ۷.

- ۲۹) وایمر، آندریاس (۱۳۸۷) «عنوان دموکراسی و کشمکش فومی و مذهبی در عراق» ترجمه سید کمال سروریان. در کتاب سامان سیاسی در عراق جدید، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۳۰) شاناهان، راجر (۱۳۸۶) «توسعه سیاسی شیعه در عراق؛ حزب اسلامی الدعوه» ترجمه سید ناصر میری؛ در کتاب سامان سیاسی در عراق جدید، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۳۱) غرایق‌زندی، داوود (۱۳۸۹)، "فرایند دولت و ملت‌سازی، شکل‌گیری هویت ملی و بازسازی در عراق"، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴۷.
- ۳۲) فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۲)، "الفبای دولت‌سازی و زمامداری"، ترجمه مجتبی امیری وحید، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۹۸-۱۹۷.
- ۳۳) منصوریان، ناصر علی. کیوان صداقتی (۱۳۸۹) «دولت فدرال عراق؛ فرصت‌ها و چالش‌های ملی و منطقه‌ای»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، زمستان، شماره ۲۴.
- ۳۴) موسوی، سیدحسین (۱۳۸۹)، «چشم انداز عراق پس از انتخابات پارلمانی»، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۳۵) نادری، محمود (۱۳۸۶)، چگونگی روند دولت‌سازی در عراق پس از صدام و مایه‌های ناامنی، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۳۸.
- ۳۶) نصر، ولی (۱۳۸۶) «پیامدهای منطقه‌ای ناشی از احیای شیعی در عراق» ترجمه علی پور قلی؛ در کتاب سامان سیاسی در عراق جدید، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- 37) Gerecht, Reuel Marc (2004), **The Islamic Paradox, Shiite clerics, Sunni Fundamentalists, and the coming of Arab Democracy**, United states of America, Washington, D. C. Institute of Peace
- 38) Jagers, Keith (April 1992), "War and Three Faces of Power: war Making and State Making in Europe and the Americas", **Comparative Political Studies**. Vol. 25, no.1
- 39) Rahimi, Babak (December 2004), "Ayatollah Ali al-Sistani and the Democratization of post-Saddam Iraq", Nathan Hale Foreign Policy Society, **Working Paper Series**.
- 40) Vissar, Reidar (2006), "Building federal subunits by way of referenda: special challenges for Iraq", (<http://www.historiae.org>)
- 41) Vissar, Reidar (27 September 2006), "the draft law for the formation of regions: A recipe for permanent instability in Iraq?", (<http://www.historiae.org>)

## **The Role of Ayatollah Sistani in Iraq State-building Process after the Fall of Saddam**

Arsalan Ghorbani<sup>1</sup>

Professor of Kharazmi University

Saeed Bashiri

Javad Alizadeh

### **Abstract**

Iraq socially textured mosaic of ethnic groups in numerous sectarian. Three demographic and Political nature of the country always has potential areas of tension and separation. America and its allies attack and the fall of Saddam's regime, released the fundamental forces in the north and south of Iraq, who were repressed for many years and provide them an opportunity to gain a greater share of power in Baghdad's government. Shia 'a, Sunni and Kurdish are three main ethno-sectarian groups with different interests in Iraq. What matters over the role of the Shia's in the process of state-building in Iraq is that the Shi'a in the past decades due to various reasons was out of power. The fall of Saddam's government caused that the role of Shia's authority role as an active political force and actor, being increasingly discussed.

This study sought to examine the role of the Shia's authority in Iraq's state-building process with an emphasis on strengthening the rule of Shia's Ayatollah Sistani's thought. According to the structures of ethnic, tribal and religious in today's Iraq policy, it seems that legal and political positions of today authority about the role of supervision, guidance and actors in the political system, has an important influence on political and social developments and state-building process by strengthening Shia's rule in today Iraq.

**Key words:** Ayatollah Sistani, state-building, Iraq, Shia 'a, Authority

---

<sup>1</sup>Email: qorbani@yahoo.com

## **Analysis of the Factors in the Emergence and Rapid Growth of the Islamic State of Iraq and Syria**

Kamran Taremi<sup>1</sup>

Assistance Professor of Tehran University

### **Abstract**

Since 2010 the organization called the Islamic State has emerged as the most dangerous terrorist outfit in the Middle East. This article examines the factors that have interacted to shape the organization since its appearance in 2003. It also discusses the internal factors that have contributed to the organization's success in the region. It argues that factors such as the spread of Salafi and jihadi thought among the Sunnis in the Muslim world, big power intervention in the area, and the so-called Islamic awakening have been the most prominent reasons behind the rise of Islamic State. It also contends that the organization owes its success to the popularity of its message among the Sunnis, its military prowess, good governance, and efficient utilization of its financial resources.

**Key words:** Al-Qaeda, the Islamic State, Iraq, Syria, Salafi and jihadi Islam

---

<sup>1</sup>Email: [ktaremi@ut.ac.ir](mailto:ktaremi@ut.ac.ir)

## **Formation of ISIS at the center of Globalization**

Mohammadreza Hatami<sup>1</sup>

Assistant Professor of Payamnour University

### **Abstract**

Rise of terrorism group in the Middle East shows a new chapter in security problems in region. The faster act of spreading ISIS in Iraq and Syria explain this point that terrorism movement isn't tradition form but in expert is globalization process and relation system. The main question is that how do globalization cause growth ISIS. Hypothesis is that globalization process agency creation relation system and reduces influence of state cause rise ISIS.

This research using descriptive and analytical methods and the use of authentic documents and social identity approach to his conclusion that open communication system in addition to increasing social consciousness to the formation of new anti-government entities in the region that ISIS also taking advantage of this opportunity and weaken governments emerged.

**Keywords:** ISIS, Globalization, Identity, Middle East

---

<sup>1</sup>Hatami5@yahoo.com



## **America's Foreign Policy in the Fight against Terrorism: Kabul-Washington Security Pact Aims and Consequences**

Esmail Bibourdi<sup>1</sup>

University Lecturer

Kabak Khabiri

Assistance Professor of Islamic Azad University, Central Tehran Branch

Mohammad Hassan Shahrezaee

### **Abstract**

The terrorism event of 11<sup>th</sup> September 2001 and invasion of U.S to Afghanistan during less than one month after this event (in 7<sup>th</sup> of October of the same year) makes Afghanistan as a focal point in U.S foreign policy. In this direction political and security changes in Afghanistan after raid to this country and capture it by allied forces, has been one of the most important and complicated regional and international challenges during past decay. This problem has been under the influence of some factors like bases, interests, objects and different policies, and in some various cases regional and international actors, in face of Afghanistan and uncertainty of common regional policy with respect to it. This change has caused continuous political, social and security quarrels in this country.

In a present century, whatever threatened the American interests in a view of U.S leaders is terrorism phenomenon. On the other side the focal point of U.S foreign policy in new thousandth is struggle with terrorism. American existence threat in recent years isn't from the side of international famous actors; the main disturbance of U.S leaders isn't arising from the interests struggle with continental powers or provisional powers but their pioneer challenge coming a different kind of actor in a scene. It is for the first time that the U.S during its history encounter with N.G.O actor as a main threat, so the U.S encounter with a threat that can call emergence of emerge terrorism.

U.S hegemony power and vital role of this country in the world is a factor that create a universal new order and from the other side powerful presence of U.S in Afghanistan territory during past 13 years finally lead to drawn up Kabul-Washington security contract during Ashraf Ghany government caused that I reimburse to the role of U.S foreign policy in drawing up this contract and effect of it in the security of region and Islamic republic of Iran.

**Key words:** Terrorism, U.S Foreign Policy, the 11<sup>th</sup> September Events, Kabul- Washington Security Contract, Security, Constancy and Hegemony.

---

<sup>1</sup>Email: e\_baibordi@yahoo.com

## **The Role of Regional Actors in the Process of Afghanistan State-building during Taliban and post-Taliban**

MohammadjavadAghajari<sup>1</sup>

Assistance Professor of Islamic Azad University

MortezaKarimi

MA Student of the Islamic Azad University, Central Tehran Branch

### **Abstract**

The role of regional actors in the process of state-building in Afghanistan during the Taliban era and after his fall can be in terms of influencing the three key players, including Iran, Pakistan and Russia and actors on the periphery of Europe, Japan and semi-peripheral players include America, Saudi Arabia, India and China split. Political, geographical, economic, social and ethnic Afghanistan has made this country has always been under the influence of regional and trans-regional powers. Pakistan is one of the most influential countries in developments in Afghanistan so that in the period of Taliban rule, the relations between the two countries was very good but after the fall of the Taliban, relations between the two countries were severely strained. During the five years of Taliban rule led to many difficulties for the Government of India and in fact, unprecedented expansion of terrorist infiltration and destabilization in Kashmir Valley yielded but relations between the two countries improved after the fall of the Taliban. Eradication of the Taliban regime fall under major threat from Iran's eastern borders and groups close to Iran gained the power in Afghanistan and promotes ties with Iran.

This paper explores and analyzes the role of regional and sub-regional actors in the three countries, Pakistan, India and Iran and their influence in the process of state-building in Afghanistan during after the fall of the Taliban. Significant topic in this article, so as to Iran and Pakistan have already cast their Afghan crisis the semi-peripheral status have found that Pakistan's role was overshadowed by the role of America. Iran also has the potential to influence Afghanistan but seriously hinder America from using this feature.

**Keywords:** Regional Actors, State-building, Pakistan, India, Iran, Afghanistan, Taliban

---

<sup>1</sup> Email: aghajari@yahoo.com

## **Anatomy of Nuclear Talks between Iran and America until CPJA (Barjam) and Adoption of Resolution 2231**

Habibollah Abolhassan Shirazi<sup>1</sup>

Associate Professor of the Islamic Azad University, Central Tehran Branch

### **Abstract**

Nuclear deal between Iran and the P5 + 1 in Vienna on 23 June 94 is as a historic day in the history of international relations. The success of nuclear talks between Tehran and the P5 + 1 is an example of the importance and stressing on politics and international diplomacy and will be the base of stability in the region and can be described this agreement as a victory for diplomacy. After two years of negotiations, long-term agreement between Iran and the P5 + 1 on Iran's nuclear activities and of sanctions was obtained. On 20 July 2015, the UN Security Council adopted Resolution 2231 with a comprehensive program of joint action (Barjam). Security Council resolution allowing the transfer of certain nuclear-related equipment to Iran, change two waterfalls at Fordow and updates to Arak's reactor. The resolution also authorized transfers of nuclear related activities for the implementation of specific obligations in the Barjam known as permitted. European Council also issued a statement which approved first legal action in the form of written procedures to begin implementation of a comprehensive program of action adopted accordingly.

Views on the nuclear deal are different, West described it good and fair deal while Iran believes that this agreement has been made in response to the demands of the nation but the agreement has not been recognized by Israel. So that Israeli Prime Minister Benjamin Netanyahu has described the agreement as a historic mistake. Persian Gulf countries also have expressed concern that this agreement is an international cover for nuclear activities of Iran. Reactions to this agreement are different and at a time when many countries have welcomed, Israel strongly opposed this and Saudi Arabia has expressed doubts about it. Israel sits at the head of the victim of this agreement; Israeli officials believe Iran has achieved great prizes with the agreement that the award of hundreds of billions of dollars and Iran with such an award can continue their hegemony in the region and the world and this is a historic mistake. This paper investigates and analyzes the content of nuclear talks between Iran and America until the Security Council's 2231 resolution.

**Key words:** Nuclear negotiations, Barjam, Iran, America, the Security Council

---

<sup>1</sup>Email: [abolhassanshirazi@gmail.com](mailto:abolhassanshirazi@gmail.com)

## **Content**

**Anatomy of Nuclear Talks between Iran and America until CPJA (Barjam) and Adoption of Resolution 2231.....259**

Habibollah Abolhassan Shirazi

**The Role of Regional Actors in the Process of Afghanistan State-building during Taliban and post-Taliban.....258**

Mohammad javad Aghajari, MortezaKarimi

**America's Foreign Policy in the Fight against Terrorism: Kabul-Washington Security Pact Aims and Consequences.....257**

Esmael Baibordi, Kabak Khabiri, Mohammad Hassan Shahrezaee

**Formation of ISIS at the center of Globalization.....256**

Mohammadreza Hatami

**Analysis of the Factors in the Emergence and Rapid Growth of the Islamic State of Iraq and Syria.....255**

Kamran Taremi

**The Role of Ayatollah Sistani in Iraq State-building Process after the Fall of Saddam.....254**

Arsalan Ghorbani, Saeed Bashiri, Javad Alizadeh



Permission Number by IAU: 87/325358, 25/9/1387, Central Organization

ISSN: 1735-7500



**Academic Advisors**

Aghaee, Aghjari, Bibourdi, Shirazi, Towhidfam, Naghibzadeh, Khosravi, Nayeri, Ghorbani, Tarami, Ghamat, Simbar.



**Editor:** Dr. Habibollah Abolhassan Shirazi

**Print Inspector:** Mohammad Reza Lanjani

**Cover & Page Designer:** Joya Copy

**Publisher:** Joya Copy

09123506218



**Address:**

No. 66, Mahestan Ave, Iranzamin St, Shahrakegharb, Tehran

**Phone and Fax Number:** 88376732-88376730

**E-Mail:** [iauctb\\_psin@yahoo.com](mailto:iauctb_psin@yahoo.com)

**Web Address:** [www.iauctb.org](http://www.iauctb.org)

# Research Letter of International Relations

Vol. 8, No. 30, Summer 2015

The Islamic Republic of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the Research Letter of International Relations as a Research Scientific journal (approved on 26/6/2013 for two years)

Political Science Faculty, Islamic Azad University, Central Tehran  
Branch, License Holder: 87/325358, 25/9/1387 by IAU, Co



**Chief Director:** MohammadAli Khosravi  
**Director in Chief:** Habibollah Abolhassan Shirazi



**Editorial Board:**  
Hossein Seifzadeh Faculty of Law and Political  
Science, Tehran University  
Davoud Aghai Faculty of Law and Political  
Science, Tehran University  
Ahmad Naghibzadeh Faculty of Law and Political  
Science, Tehran University  
Abbasali Rahbar Faculty Political Science,  
Allameh Tabatabai University  
Mohammadali Khosravi Faculty of Political Science,  
Islamic Azad University  
H. Abolhassan Shirazi Faculty of Political Science,  
Islamic Azad University  
Mojtaba Maghsudi Faculty of Political Science,  
Islamic Azad University  
Aliakbar Amini Faculty of Political Science,  
Islamic Azad University